

ایک حکیمیت اور شیخ ترمذی لایق و درویش و زکوٰۃ خوار و در سبکدوش و در جود و سخاوت  
 و تقویٰ و زینت و فیاضیت باز جوئے و کتب و شیخ شریف الدین محمود کو در گفت و فرمان صیبت دی تو ہر کو  
 و گفت فرمان آنت کہ در تمام عالم گودے و اولیاء اللہ زیارت کنی و از ہر یک  
 حصہ خود بیابے چنانچہ حضرت امیرت باربع مسکون را میر کرد و صحبت یکبارہ  
 حمید صدوے را دریافت و چہار صد اولیاء را در یک مجلس دریافت و فائدہ بہ  
 عظیم حاصل کرد و در علوم باطن تصانیف وے مشہور اند چون کتاب ہر النقط  
 و شرح خصوص الحکم و شرح تصدیر ہمزیدہ فارغیہ و غیرہ و اوراد فتحیہ کہ براسے  
 کشائش ظاہرے و باطنے اکثر خالص ست نیز از املاے ولایت و حضرت  
 امیر سید حسینی ست چنانچہ در جواب الامراء کفریہ فرمایید کہ امیر کبیر سید علی بن  
 بن محمد بن علی بن یوسف بن شرف بن محمد اللہ بن محمد بن محمد بن جعفر بن عبد اللہ  
 بن محمد بن حسن بن حسین بن جعفر بن محمد بن عبد اللہ بن حسین الامیر بن امام  
 زین العابدین علی بن حسین بن علی المرتضیٰ بن علی بن ابی طالب  
 اجمعین و ابتداء اسلام اہل کشمیر نسبت نظر برکت قدم مہمیت از دم ولایت  
 چنانچہ خانقاہ عالیجاہ آن شامشاہ تا حال در کشمیر موجود ست و صاحبان  
 اعظم میفرمایند کہ حضرت امیر کبیر در سنہ ہفتصد و ہشتاد و یک در کشمیر زود  
 فرمود و سید محمدی خاور سے این ابیات شیرین تر از نبات در تاریخ قدم  
 آنجناب گنفتہ ست سید علی شہ عہدان ہامیر سلیم سبعہ کردنگو ہشتاد و یک  
در مقدس کشمیر ہا بل آن شہرا ہدایت جو ہا سال تاریخ مقدم اورا ہایا سبب  
 مقدم شریف اورا و تحقیق پیوست کہ از رفقائے آنجناب سادات عظام  
 قریب ہفتہ کس ہر کاب آنجناب بودند چون کہ کشمیر سید خاص عام اولاد  
 ابا رشاد و ہدایت رہنمائے نمود و در محل علاء الدین پورہ کہ نام علاء الدین  
 بادشاہ مشہور بود سکونت پذیرفت و بہر پنج وقت نماز بر لب دریا کہ خانقاہ  
 والیجاہ آن شامشاہ در آنجا ست شریف می برد و نماز باامت خویش می گزارد

و سلطان قطب الدین برادر سلطان شهاب الدین بادشاہ کشمیر با خلاص دست  
 و اعتماد کامل بر در سجدت بابرکت آنحضرت حاضر شد و در هدایت  
 و چون سلطان سابق از راه کم و قوس فرود آمد آن پروردگار با هم خواریان  
 بودند بر خلاف حکم و آسنه بجای آنکه نو آورده بود و گفته شد که  
 در آن زمان بر او طلاق دادند پس که احکام تشریح غرضی از آن  
 کبریا در کشمیر بر آن یافتند هزاران لایق را بر او آورده و سلطان  
 پیش ازین لباس قوم کفر پوشید آنرا با مردمی حضرت سید ترک داده  
 خلعت طریق اسلام پوشید چون حضرت میر از راه کمال شفقت و مهربانی  
 سلطان قطب الدین کلاه مبارک کرنے الحقیقت تاج شامشاهی بود  
 عطا فرمود سلطان هزار ادب علیه آنجناب قبول کرد و تاج خود نهاد و  
 اجلاس دربارتاسی همچنان بر تاج بادشاہ موجود بود بلکه این سنت  
 تا آخر سلطنت فتح شاه بادشاہ در اولاد دوسه بماند که هر یک بادشاہ بوقت  
 اجلاس آن کلاه والا جاہ را با اس تاج خود می نهاد آخر فتح شاه آن  
 را در کفن خود بچید با خود بگورید و بعد از آن فرمانی داد که قطب الدین  
 نخل پذیرگشت و سلطنت کشمیر ازین فانیان نقل شد و قصد وفات  
 آن جامع الکالات بدین تمیز درج تواریخ اعظمی است که حضرت میر مرید  
 میر ربیع سکون فرمود و بر سر بلور کشمیر هم رونق افراشت به بیوم چون  
 شریفی از آنی داشت بعد توقف چند ماه در سال بقصد و بشارت  
 ازین شهر غم ترحیل کرد و در کشمیر بسوا کبیر رسید و در متحق پیوست و  
 آخرین بسم اللہ الرحمن الرحیم خواند و جان بجان آفرین سپرد چنانچه تاج  
 وفات آن عالی درجات هم از اعداد بسم اللہ الرحمن الرحیم بر آوردند  
 و بعد وفات آنجناب در باب و فن فیما بین سلطان محمد واسی یکی از  
 آنجناب نزار عظیم بوقوع آمد که سلطان محمد میخواست که لعش مبارک آنجناب

را در کلبه دفن کنند و خدام نمیوانستند و اراده بردن بخش بنگران می داشتند آخری  
 قوام الدین بدست کسی که از ایران و ساز و محران بهر آنجا بآید بود در میان آمد  
 گفت که از هر دو اهل خصوصت هر یک که تا بوقت شریف را از زمین بردارد و طرف  
 خود برد پس سلطان محمد و غیره هر چند است که در پادشاهی تا بوقت از زمین بداشت چون  
 نوبت بشیخ اقوام الدین رسید بذات واحد خود تا بوقت را بر سر برداشت و به  
 همراهمان آنجناب بنگران برد و در پنجم جادو سال اول چون گنج حواله زمین نمود  
 و احباب و احباب آنجناب و قافله که در کوشش آسوده اند خارج از  
 احاطه شمار اند لیکن تبرکات و مینا ذکر فی بعضی از آن حضرات حواله نام است که  
 میگرد که از کاملین خلفای آنجناب میر سید حسین است که میر سید  
 محمد برادرزاده حقیقی سید شهاب الدین و از یاب حضرت میر سید شهاب الدین  
 براسه خود پارکاب حضرت میر کتیر در آمد و اول حضرت میر و از ملک غفور  
 بجهت تحقیق حالات کتیر از کتیر ساخت دوست در میان سلطان شهاب الدین  
 وارد خطه کتیر چون بر سر کوه پیر خیال بسیار سرعت از راه قمار داشت  
 و بسبب غیر آنکه در شب باشی آنجا هم مناسب غفور از کتیر بر سر کوه  
 پیر بل میسوم است سوار شده سنگ را اثلث بر زمین زد سنگ در الحال  
 هر قدر در آمد و مانند اسپ بهوار گام زد و آغاز نهاد چون بقا میگرد  
 آن سنگ موجود است رسید از سنگ فرود آمد و پیاسه خود در شهر رسید  
 و حالات خطه کتیر بجز بر بوده عهدت سید حسن فرزند سید حیدر برادرزاده  
 خود عهدت حضرت میر معروض نمود و حسب نوشته دوست حضرت میر کتیر  
 رونق افزاگشت صاحب تواریخ اعظمیه میفرماید که ربع عناصر یعنی آب و  
 باد و آتش و خاک در فرمان سید حسین بود نزد گامی از فرمان دوست  
 سید حیدر دنیا پنجم فرات سید حسین و سید حیدر در خطه کتیر در موضع کوه  
 کام موجود اند دوم میر سید جمال الدین از عظام سادات و نظر خوار

بکرات بود و هم کتاب جناب میردکشته شریف آورد و همین با توطن گرفت  
 و در موضع بهتر کند که او را از مضامین باره مولا قریب موقع چاهها سوره  
 سوره میردکمال صاحب حال و حال بود و حسب الاجازت حضرت میردکشته  
 توطن گرفت و بهدایت خلق مصروف ماند در شهر کشته بهیچ قطب الدین سوره  
 چهارم بهیچ حال نامی از عظام خلفا تا جناب بود و مدت مدید  
 در کشته ایادت در ریاضت مشغول ماند مقبره مقدره و در موضع نایب  
 محط کشته بیادت گاه خلق است چیم بهیچ جمال الدین از ایران در سازد و ایمان  
 میردکشته در سبالات عاقل سلطان قطب الدین حضرت میردکشته  
 بزرگ بود و ابابین اجازت توطن کشته داود و در دل و جان نیکو  
 میردکشته و نامی با جاد طلت بجلا آریوت مدفون شد ششم میردکشته و در  
 بسید جلال الدین بسیار بزرگ و صاحب عصمت ظاهر و با کلمه بود و با  
 میردکشته در کشته سکونت در زیر در موضع سنبل متصل زعفران راز  
 توطن گرفت و با بنام مدفون شد بیستم محمد کاظم الشهوسید قاضی صاحب  
 ریاضات و با بزرگ است طے ازین بسیار از دس بود و با  
 چنانچه در سب تواریخ اعلییه است که دس حواله داشت که بنام حضرت میردکشته  
 کتاب تعیحات مکیه در قصبه بیان بود حضرت میردکشته طلب کرد چون کتاب  
 در قصبه طائفان بقاصله در راز ایران بود و دس در یک لمح و طائفان  
 رسید کتاب بخدمت حاضر ساخت و دس بنام لته بود که در آنوقت شهر  
 عظیم داشت و ایران کرد و سکناک اسما را مسلمان ما، ششم میردکشته  
 و فخر الدین بر و بدوران حقیقی بود و در موضع او ابرید فون اندک هم ششم  
 قریشی که بنام بنمازه را که یک لکه در پی بر عمارت آن بعرف آمده بود و ایران کرد  
 و ششم و شصت بهت سگین کلان بدست خود شکست و سجدی جامع  
 در آنجا تعمیر ساخت و با بنام مقام کرد و با بنام دفن گردید میردکشته و در سب  
 میردکشته

که از غلبه و سب بود نیز در جوار و سب آسوده اند و هم شیخ احمد قریشی  
 برادرزاده شیخ محمد که در موضع تریگنده شاه دره مدفون است صاحب تواریخ  
 عظمی میفرماید که در قتی من براس زبانت میفرمود و عالم ظاهر به زیارت که  
 مشرف گشتیم و احوال خوارق و کرامت از خاک پاسه وی سر میزند یا زخم  
 حاجی محمد حافظ قرآن بود و بهفت قرأت تلاوت قرآن میکرد و قبره و سب و مقبره  
 سلطان قطب الدین بهت دوازدهم شیخ سلیمان اول از امرای مینو بود  
 به کثیر میانداخته بدایت از سب مسلمان شد و قرآن حفظ نمود  
 چون اقرباب و سب بسبب قبول اسلام بعد از او نش برخواستند و سب  
 کثیر بسبب قدرت و تحصیل علوم ظاهره نمود و باز به کثیر آمد اما از بنی امیاش  
 معترض حال سب شدند و انواع انداز سبند ازین سبب بتعام کولات  
 رفت و بشرف ملازمت حضرت مشرف گشت و بکالات باطن بدین حد  
 فائز شد که قطب الاقطاب شیخ سلیمان مخاطب گردید و پیش شیخ هم بود  
 عنایات مرهانه حضرت میر بود و آخر بهر اسب حضرت میر بختی آمد و فرار و سب  
 در کثیر در جوار سبی جامع روبرو فرارید محمد نورتان واقع است و فانی  
 حضرت میر بقول لغات الانس و تواریخ عظمی در سال هفتصد و هشتاد و  
 و شش هجری است و بعد وفاتش سلطان قطب الدین حاکم کثیر سیال هفتصد  
 و نود و شش وفات یافت و سلطان سکدر بت شکن سپیش قائم مقام  
 سب شد و قطعه تاریخ وفات آن و الاوجات که درج کتاب تواریخ عظمی  
 است اینست که در هر طرفان شهر همدان که در شش باغ معرفت بشکفت  
 عقل تاریخ سال رحلت او سید باطنی ناکه گفت از مولف

سید باطنی ناکه	محمد سرالهی فیاضی اصفهانی	سال رحلت سب
سید باطنی ناکه	الکافیه چون بلبل نقاب	سید باطنی ناکه
سید باطنی ناکه	نیز چشم ز غش و غش	وفات شیخ فخر الدین

پیر و مختصر حضرت امیر کبیر در سال بمقتصد و شصت و شش بحضرت امیر مولف

گفت سرور اهل دین مولی ازین	یافت از حق بن هم دنیا شتر	از جهان چون شد بفرودین
شخص شرف الدین شریف دوها	شیخ مظفر بلخی قدس	مسره مرید و خلیفه شیخ

شرف الدین نجفی نیز است و شیخ شرف الدین او را در مکتوبات خود امام مظفر بنویس  
 در مناقب الاصفیاء آورده که شیخ شرف الدین نیز میران از صد بلز زیاده  
 داشت و از آنجهل تصدکس و اهل دانا ایشان بر کس محبوب الت و مرد برآمدند که  
 مظفر بلخی دوم ملاکه مظفر سیوم مولانا نظام الدین جصاصیت نقلست که در  
 شیخ مظفر بلخی شیخ شمس الدین بلخی در اوایل حال بدست عهد به دار سلطان بود  
 بعد از آن تارک شده بجز خود نوشت که من تا کمال دنیا شدم اگر تو موافقت میکنی  
 املاک اسباب نفویض فرزندان کردیش من بی آن عقیقه شیخ مظفر و مغر الدین  
 پس این خود گفت که پدر شما تارک دنیا شد و من با او موافقت می کنم و مردم  
 شما مال و املاک خود به ضبط در آید ایشان گفتند که مایه پاید و وافق ایم گردنیا  
 و اسباب آن کار بداریم پس مادل و املاک خود بتاریج داده با والده نزد پدر  
 خود آمدند و اگر شیخ شمس الدین مرید و خلیفه شیخ احمد چرم پوش بهاس بود  
 اما شیخ مظفر بیگفت که شیخ احمد رس بزرگ و صاحب کرامت است علم  
 ندارد و اعتماد و اعتقاد من بر کسی است که او علم داشته باشد دنیا بچو بجد  
 شیخ شرف الدین میری حاضر شده میرید شد و منگویم خود را که باوست بخت  
 دلم داشت طلاق داد که خیال او اکثر اوقات با شیخ شغل می شد  
 و بحالت تجرد بچو مشغول گشت **نقلست** که در رس شیخ مظفر چرم پوش  
 پیر خود نوشته بود که شیخ سنان الدین حاجی و بدان مجلس حاضر گشت و سخن  
 در فرضیت حج کعبه شروع کرد و حج کعبه از خدمت شیخ فضیلت داد و از استماع  
 این سخن شیخ مظفر بهم برآمد و باص بخت آغاز نمود و گفت که بطریق خد  
 شیخ کعبه نزد طالب می آید پس چه حاجت که حج کعبه بر فرد مستحق حج می باشد

آنکه سخن تا با چهار سید که شیخ مظفر کعبه در میان استین خود نمود شیخ از ظهور این  
 کرامت بر شیخ مظفر بر آنوقت و فرمود که آنوقت اردقت بنور کرامت مشغول  
 خدمت از خداست خود غافل ماند پس الحال تر از یارت صوفی الشیرازین  
 بجایب آید در همانوقت شیخ مظفر حسب حکم مرشد خود روانه سمت بیت شد  
 چون از یارت بیت انوار گشت از همدرستان شد و در راه در فوات شیخ شرف الیه بن خود  
 شنید و بهند وستان آمدن برود و متوار گشت اتفاقاً حضرت شاه رسالت  
 علیه الصلوٰة و التحیة را بخواب دید که میفرماید که حالا در هندوستان بر دبار دیگر  
 بفرزندان خود بیایید از آن در هندوستان بیاید و بار بار فرزند آن خود با کفایت  
 در بقیه عمر در گذرانید چون وقت وفات دس نزد یک رسید کت و یک روز  
 طعام نخورد و با کس سخن نگفت و بوقت آخرین امانت پیران عظام است  
 خلافت بشیخ حسین برادر زاده خود عطا کرد و بسال مقصد در شتاد و شت  
 بر حمت حق پیوست و بعد وفات بر خود تا شش سال در قید حیات بود از مو

شاید بخت جوان مظفر دین	مقدار شیخ شمس بلخی	مقدّم سال طیش سببا
هم بگوزنده دل دلجی	مولانا زاہد مرعابی	قدس سره نام پر

دی شیخ علی بن شیخ ابوبکر بن شیخ احمد بن شیخ محمد بن شیخ محمود بن شیخ سید  
 تا با دس است و تا با دس است از توابع جام دوس در علوم نظام  
 تا اگر مولانا نظام الدین بر سر بود و ابوالاسطه متابعت سنت و آداب است  
 باب علم باطن بر دس مفتوح گشت و صاحب کرامات و مقامات عالی شد  
 و اولیسی بود و از روحانیت شیخ احمد جام و پیوسته زیارت روضه مطهره شیخ  
 احمد پایاده در سر زینت نقلت که حضرت خواجہ بہاوالدین نقشبند قدس سرہ چون در شب  
 مولانا زوی برسد کہ نام خواجہ حسیت گفت بہاوالدین نقشبند گفت ز برای ما نوشتہ شد  
 کہ آمدم از سر نوشتہ بریم پس دوزر گوارا بخند و با صحبت حجاب و اندک نقلت کہ میوشاہ  
 صاحبقران یہ کمال اعلیٰ و امارت نجدت مولانا زاہد داشت و ہر کار

و بهی از دس استمدادی محبت و وفات و بر در جنبه سلخ ماه محرم

سال مقصد دنودیک محبت و قبر در موضع یا یاد است از مولف

جناب شیخ زاید عابدی که بود در ادلیا ناسه گرا که جوار دنیا بفرود سن بن

بالتش تند اندام خود نام **خواجہ شمس الدین حافظ شیرازی**

قدس سره سکن و تیر است و سلسان العیب و ترجمان بر ل

بسا اسرار غیب مکان حقیقت از زبان حق ترجمان و سلسطایر گشتند و عار

نامی عبد الرحمن جامی قدس التدراس با سراسر اساتذت میفرماید که هر چند

معلوم نیست که دست ارادت بدست کدام پیر و سیکه داده است و

تصوف بکدام یکی از طایفه صوفیه تیرت خود درست کرده اما سخنان و

چنان بر شرب این طائفه واقع شده اند که بیخس اتفاق بقصد و خواجگان

صوفیه متفق شده اند بریکه هیچ دیوان در تصوف بهتر از دیوان **خواجہ**

شیرازی نیست و تمام خلق **خواجہ حافظ** را صاحب کشف و کرامات میدانند

و چون کسی میخواهد که کسی کاره یاسی از حال با قبل خبر داده شود و اصل

فاتحه بر روح پاک **خواجہ خوانده** بتوجه تمام کتاب دیوان حافظ لای کتاب

دوازدهمون بیت اول هر چه که طاهر شود او را فال کشود که کار خود میزدند

چنانچه قریب باندوه دار اشکوه در سقیه الاویما تحیر بر فرود که جهان گیر بادشاه

سبب آرزو گسازد و الد خود جدا شده در آلا با دیود در تردد داشت و

آنکه بلا زست پدر خود حاضر شود یاسی ز فرس دیوان **خواجہ حافظ** طلب کرد

و بدین نیت فال بکشاد اول صفحہ این بیت بر آمد حافظ **ایران در سب**

غم دیار خود باشم **ایران خاک ره گوی خود باشم** **عم غریبی سرت خوبی باشم**

بسته خود روم و شهر یاز خود باشم **ز مهران سلیمه وصال** **بندگان خداوندگان خود باشم**

چو کار عمر میدادان اول **که روز واقعه پیش نگار خود باشم** **بوفک لطف نزل منم خود باشم**

و گزینایا بد قمر سا خود باشم **بادشاه جهان گیر یاسی** **این فال می امکان نایل**

از جنبه العاصمین  
فخوری از جنبه آذین  
طوسی از جنبه ارضی  
باز جنبه لسان کلیم خدا  
نویسنده میرزا ابوال  
نوشته شیخ ابوالکاف  
درین فصل بیان یافت  
میان است و قریب  
از جنبه شیخ ابوالکاف



و اسماں لبرعت تمام روانہ فریت بد خود شد قضا را بعد ششماه بادشاه فوت شد  
 و جہاگیر بادشاہ گشت و حضرت داراشکوہ میفرمایند کہ من این مقدمہ را بخط جہانگیر  
 بر حاشیہ کتاب یوان حافظ سجائی کہ این غزل واقع است نوشتہ چشم خود  
 معاینہ نمودہ ام و در تذکرہ عبدالقادر بداد سے تحریر است کہ حضرت خواجہ حافظ  
 مرید خواجہ بہاوالدین نقشبند است و اکثر صوفیان نقشبندیہ ہم میفرمایند کہ از  
 کلام خواجہ حافظ تیر از سہ بوس نسبت نقشبندیہ آید و وفات خواجہ  
 بقول صاحب نفحات الانس در سال ہفتصد و نو در و ہجرت از مولف  
 لسان الغیب حافظ شیرازی ز دنیا رفت و شد سزاوار عیان ہند در سال ۸۰۰  
 زاوے طوطی کلہ از حشت و صاحب مجر الوالیین تاریخ وفات حضرت  
 خواجہ حافظ بسال ہفتصد و نو در و یک تحریر فرمودہ است قطبہ از مولف  
 چشمش الدین جان شیرازی بخت رفت زین بیچارہ وصالش شش سال بدین  
 و گر ہم بر بدہ دین شاہ ابرار مولانا ظہیر الدین خلوصی قدس سرہ  
 جامع بود میان علوم ظاہرہ و باطنیہ و زہد و ورع و تقوی و نسبت و  
 ارادت بشیخ سیف الدین خلوصی داشت و پانزدہ سال در ملازمت دی بود  
 در قرائت قرآن نامے خود داشت و میفرمود کہ چون قرآن را با سنا و خواندم  
 حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم را در واقعہ دیدم کہ میفرمود و ظہیر الدین  
 قرآن میں بخوان پس از اول تا آخر قرآن مکشیں حضرت خواندم و مورقافین نام  
 نقلت کہ چون ظہیر الدین در باربعین ششمی در چہار فرجہ مرتبہ یعنی بعد از  
 یکبار با یکہ را دگندم سے جو شاید نذا افطار کردے و وفات دی سال  
 ہشتصد ہجرت و فرمود کہ گورستان خلوتیان در جوازیر و سے است و شیخ  
 سیف الدین پیر و شفیقہ شیخ ظہیر الدین مرید شیخ محمد خلوصی سے و میگویے  
 کہ ہر گاہ در جوازیرم ہر کہ مشغول شدے تا چہار فرجہ افطار کردے بہتے  
 وفات سے در سند ہفتصد و ہشتاد و ستہ ہجرت و غار پراوارش در

از جہاگیر بادشاہ  
 تاریخ شش سال بدین  
 طوطی کلہ از حشت  
 نور اللہ صدقہ ایسا  
 گفت تا شیخ نقل آن جان  
 طوطی خلوتیان ہفت  
 بچلے سے مرتبہ آتش  
 ہر کہ مشغول شدے

گورستان خلوتیان بر سر بل کاذرگاه واقع است تاریخ وفات

شیخ محمد الدین از مولف چون بلال الدین بعد وفات رفتن نیا بجهت

شدند از بهر حال وصل او اهلین مدنی مل متقی تاریخ وفات شیخ سیف الدین

شیخ سیف الدین در دو جهان روشن دل و بی تقصا رفتن و نیا خود در جل بر

سال و صفت هست مقبول شد شیخ کمال مجتهدی قدس سره بیا

بزرگ و صاحب حال بود و خود را در لباس شورا پوشیده میداشت لغت

کردن آب دریا و بطینان آورد و خوف آن بود که در آن شیخ سکونت

داشت خواب کرد ساکنان و بهر حال بوسه گفتند گفت که خیمه مرا برب آب نبرد

که آب دریا را آنجا نخواهد گذشت پس بچیان کرد آب از جگه خود تجاوز نکرد

وفات و سه بقول صاحب نینته لاد لیا در سال هشتصد و سه بقول جنا

تذکره العاقین در سال هشتصد و دو بهر سیت و فرار بر الوارثش در تیر زیست از مولف

مجلس کامل کمال دین بے بود اهل جمال و جاه جلالت گفت دل بهر سال جلالت

گورهی آفتاب بد کمال هم بقول دیگر رقم کردم منبع حسن ما تباب جمال

مولانا سعد الدین لغت الی قدس سره بزرگ بود کامت

و حافظ اداب شریعت و مقامات طریقت بصفت علوم ظاهره و باطنی

موصوف و تبرک و تجرید معروف بعلوم صرف و نحو و فقه و حدیث و تفسیر و

منطق و معانی کتاب مختصر و مطول و غیره از تصانیف ولایت وفات

و سه در سال هشتصد و هشت بهر سیت از مولف جناب شیخ سعد الدین است

که بود او عالم و عامل بنیست چه جسم سال جلالت با تداوم گو کامل بنیست

مولانا محمد شیرین قدس سره مرید شیخ اسماعیل سلیمی است تاریخ وفات

از اصحاب شیخ یوزالدین غزالی فارغ امران و مصاحبان شیخ کمال مجتهدی

و مولانا شیرین شیخ بود صاحب زهد و تقوی اشعار متضمن حقائق و دقائق

گفتی خود در غریب مخلص کردی چنانچه این شعر از اشعار ولایت سه چشم گرا

از جگر الوالدین  
بجای سخن در کتاب  
سال تقاضای حج  
دل بخله غلبه کردیم  
بیت از بنی نینته  
از جگر الوالدین  
فردم صاحب بنیست  
ملسکن نظیر سعد الدین  
فلسفین علی باغ تقاضای  
نوعی در تاریخ تقاضای  
نوعی در تاریخ تقاضای  
نوعی در تاریخ تقاضای  
نوعی در تاریخ تقاضای

ابرو این زمان عشوه این در اوداع اسے زاید و تقوا الفراق ای عقل درین بد  
وفات مولانا در سال مشتمل در ذوق و تقویٰ مشتمل در مشیت جبرئیل است  
عمر و شصت سال از مو <sup>بجست یا حقیقت در گاه حق با</sup> <sup>چو شیرین جنت از نیا دهن</sup>  
وصالش مستقیم <sup>قطعت</sup> <sup>وال</sup> <sup>وگزار اول نداشتناج ابر</sup> <sup>دو بار ابر حق قطب زمین</sup>  
رقم شد حلتان <sup>حق با</sup> <sup>حضرت میر محمد جد اسے نوزاد از نوزاد حضرت</sup>  
امیر کبری علی هدایت و خلیفه اعظم است بمهر است در و سالگی بی وفات بر  
عالمی قدر در کشمیر آمد و تا دوازده سال هدایت خلق و ترویج اسلام صرف نمود  
و سلطان قطب الدین و سلطان سکندر بیت شکن حلقه اطاعت و سب  
بگوشش بوش خود انداختند بسید مسعود فی بی تاج خاتون صبیبه سید سید  
را بعد نکاح و سه در دادند و آن غنیفه با پنج سال بعد نما کجاست حضرت مایه  
برجت حق پیوست و در ضلع سمرقند در سلطان که بعد از شریف آوری آنحضرت  
خلعت اسلام پوشیده بن خطاب ملک سیف الدین مخاطب شد و بود منکره و بروج  
آنجناب گردید و حضرت سید رساله در علم تصوف بر اسے سلطان نوشت و کتاب  
شرح منطق در مدت یک شب بنام سلطان سکندر لعیف فرمود و درین غایت  
رواج احکام مشرع در کشمیر مروج شد که سماع و فرامیر یک سلم از آن خط مویز  
کردند و دہل سواسے در و از سلطانی بسیج جانمی نواختند و سلطان سکندر  
بپانچا آنجناب خاتقاسے بر سر چشمه بون بنا کرد و آغاز آن عمارت در سباز  
و نو در دشت و تمام در مقصد و نو و نو بود و حضرت سید یکدانه جواب لعل بد  
که همراه داشت تبرگ سلطان سکندر و عطا فرمود و در سال مشتمل سید محمد از کشمیر  
روانیت القدر گردید و وقت رحلت سلطان را بر اسے ترویج اسلام تاکید  
فرمود چنانکه سبب حکم آنجناب بدنیغایت مصرف با این کلمه شد که هر بار  
بتحانہ را سبب کرد و خلق بشمار او اصل اسلام نمود و در ج تواریخ اسے عظمیٰ است سلطان  
سکندر بیت شکن ستره فرودار رشتہ اسے زنا از گردن کفار بر آوردن تبار بسوخت

دو در سال هشتصد و یک بعد از آنکه تمام چانه سکندر پوره سجد با مع و آنجا میر فخر محمد  
 و در قیام آن سعی طبع بکار برود این سجد و هفتاد و دو دستوان دارد و ارتفاع  
 چهل و در عتبات است و در عتبات سال با تمام رسید و سواست آن دیگر با  
 و تالاب مکانات عالی شان را در کشمیر بنا نهاد و قلعه است که چون میر رسید محمد  
 بعد از آنکه حج کعبه و در خط کشید و مقام کولاب جای که حضرت پیر کبیر رحمت  
 حق پوسته بود در سید رخت اقامت ازین زار پراخت برست و در جوار فرارید  
 بزرگوار دفن گردید و واقعات میر محمد بقول صاحب تواریخ اعظمی در سال  
 و نه بود وقوع آمد سلطان سکندر بتنگن بعد سلطنت است و پنجاه سال و نه ماه و  
 شش روز در سال هشتصد و بیست و هفت یافت و در عهد و امیر تیمور بدست  
 عرب و ایمن و عراق عمان و بیت بعد بنده منقطع گردانید و سلطان سکندر  
 با شماع امینی شامی خان پسر خود را بعد حصول سلطنت سیمالت بین العابدین  
 مخاطب شده بود و بارگاه امیر تیمور با شامی خان پسر خود را و اظهار تهنیت نمود  
 امیر تیمور بطورین امر بسیار خورسند شد و حکومت کشمیر بدست او بود که از راس  
 داشت و خلعت شاهانه بخواست و بعد و فاسلطان ملک سلطان علی پسرش  
 بر تخت سلطنت کشمیر قیام فرمود و تا در شش سال و نه ماه سلطنت کرده تا که  
 گشت و که سلطنت حواله سلطان شامی خان یعنی ازین العابدین بر او وجود  
 خود نموده عازم بیت الله گردید چون تمام کلمه رسید و چه سلطان علی که در  
 اجه چون بود شوهر از بزرگ سلطنت ملاقاتها کرد و مانع جماعت و محک لشکر کشی  
 گشت سلطان علی بگفته آن کافه باز و بختیها و زین العابدین با شماع  
 بالشکر عظیم از باره مولد گشته راه بگفته که رفت بعد تقاضای و مواد ازین العابدین  
 فتح باب گشت و سلطان علی همیشه در حالت قید و فاقات باطله ازین وقت

رفت از دنیا می ان اندر جنا	چون محمد رسید بل نعین	گشت تا پنج و سال او عیا
مهربان دل محمد میر دین	تا پنج و فاسلطان سکندر بتنگن	شد جوار نقل عدای تعالی

در جناب اسکندر مسعود سال تاریخ دعایش سرحد شد عیان شاه سکندر مسعود

میر سید شریف علامه جرجانی قدس سره بزرگوار صاحب  
دورخ و قلوب جامع علوم حدیث و تفسیر در بیست سالگی انواع علوم از دروس  
شرح قطع و سراج از تصانیف ولایت و تفسیر کتاب طرار القبول جایز است  
ولادت در سال هفتصد و بیست و چهارم تصدیق شده است از مولف

اشرف و اکرم تالیفات و در بیان  
حقیقت سید و سلف

شیخ عبدالقادر شطاریس علیه رحمة الله الباری  
امام طریقت و پی حقیقت است سلسله شطاریه از فاضلات بابرکات و سده جاری گردید  
رساله انتقال شطاریه تعریف کرده است نسبت اباسه و سده شیخ شهاب الدین  
سهروردی و سده میر سید در طریقت و سده مرید و ضیف شیخ محمد طیفوریه و سده شیخ  
محمد عاتق و سده مرید شیخ خدا قلی و سده مرید پیر خود محمد خدا قلی باوالله  
و سده مرید خواجه ابوالحسن خرقانی و سده مرید خواجه ابوالمنظف موسی  
بزرگ الطوس و سده مرید خواجه ابانیر العسقلانی و سده مرید خواجه محمد فخر  
و سده مرید خواجه ابانیر البطاسی و سده مرید حضرت امام جعفر صادق  
رضی الله عنه است و در سلسله طیفوریه اول کسیکه موسوم بشطاریت است شیخ عبدالقادر  
بود و معنی لفظ شطاریت راست و در اصطلاح صوفیه علم شطاریت باطنی گویند  
که اگر کس آن رتبه فناء فی الله بقا بالذات حاصل میکرد و چون شیخ عبدالقادر  
ریاضات و مجاہدات شغل شطاریه را کما حقہ بجا آورد بان موسوف و موسوم  
در شیخ محمد اوران خطاب شطاریه معالط کرده و سخره خلافت نبواخت و بطریق  
اقیلم بند خصمت داده ارشاد کرد که هر جا که برسی کوس معرفت آشکارا  
تا هر کس که طالب حق باشد بیاید پیش هر یک که بر سر باب بگوس که  
اگر شما پیوسته و اربابین اینار نماید و الا نه چمن دارم در نبع نیست چنانچه  
حسب الارشاد پیر و شفیق کوس معرفت آشکارا میزد و بلند می گفت که هر

کیکہ طالب خدا باشد و ابا باشد که نزد من بیاید تا او را بخوار سازم لعلت  
 که چون اول منزل وبے در شهر مانگی بود و آتش شیخ مخدوم حسام الدین و حاجی سید  
 حامد و شاه سید و یکجا نشسته بودند شیخ حسام الدین فرمود که شیخ عبدالقدیر  
 و ما یقیمایم مناسب است که بدین اوروم اما چون در حالت سماع بر سر بزرگوار  
 جامہای خود بقوالان کشیده بودند جامہ دیگر موجود نبود که پوشیده بروند اتفاقاً  
 ہلوقت مریدے جامہ قبایبہ دار خدمت شیخ حسام الدین گذرانید شیخ آرا تا  
 سکرده ابرہ قیابا رہے سید حامد شاہ دستران پتہ سید و داد و خیمہ را خود  
 پوشید و لباس ذاتم الفقر فواللہ ردان شدند و سر مبارک شیخ حسام الدین  
 برینہ بود و در اثنا سب راہ مریدے دیگر چند بڑہ برگ پان در میان دو نہ برگ  
 نہادہ پیش آ در و شیخ برگہا سے پان قسمت کردہ دو نہ برگ سجاسے کلاہ برینہ  
 درستی کہندہ از او گرفتہ سجاسے کہر بند بر میان بر بست چون شیخ عبدالقدیر  
 آمدن ایشان خبردار شد از خیمہ برآمد و گفت یترسم کہ مباد از آتش فقیر  
 حسام الدین خیمہ و لباس من بسوزد پس در سایہ درختے با ہم نشستند و شیخ  
 عبدالقدیر موافق رسم خود اظهار کرد کہ توجہ فرمودہ مرا پیرے عنایت کنی کہ  
 کہ طالبم والا سچہ من از پیران یافتہ ام حاضر م شیخ حسام الدین ارکمال استغنا  
 و فرقتی تو وضع تمام گفت کہ من پیرے ندارم کہ ایثار کنم و سچہ کہ از پیران یا ام  
 مہتوز از سطلوہ آن فارغ شدہ ام کہ پیرے دیگر از شما بگیرم شیخ عبدالقدیر  
 استماع از جواب با صواب حالتے خوش دست داد و گفت الحمد للہ کہ در بند و ستان  
 یک عارفے کامل دیدم کہ ہماے ہمیش از کوہین در گذشتہ ست بعد از ان شیخ  
 عبدالقدیر بجانب جوینور رفت و آنجا شہرت یافت شیخ فاضل پیرے در دیگر روز  
 خدمت او تربیت یافتند و نقلت کہ روزے سلطان ابراہیم شہرت بہت  
 شیخ عبدالقدیر ہر نمود کہ شنیدہ میشود کہ شاہو سے حق نامے می کند و ازین  
 پیرے ظاہر میکنید شیخ فرمود کہ حق سبحانہ تعالیٰ ہر کس ابراہیم شہرت بہت

شماره سلطنت مشغول باشد که نفع نطق در ذات شهادت است سلطان گفت که  
 مردم بسیار در مجلس حاضر اند بر کسی دیگر تصرف بکنند شیخ فرمود که چون  
 شرط است سلطان گفت که چندین هزار خلق موجود است مگر شیخ بگوید که جوهر قابل  
 ندارد از اجتماع این سخن شیخ را حالتی قوی پیدا شد و دید که جوانی قابل  
 بر سر سلطان ایستاده گیس میراند بر روی چنان تصرف کرد که در مال از دستش  
 ببقیاد و بهوش گشت و ترک کلاه داده در محله مردان شیخ در آمد از وقوع ایجاب  
 پادشاه و ابلیس متحیر ماندند اما رنگ مجلس لبوس دیگر میل کرد از آن جهت شیخ را  
 ماندن آنجا خوش نیامد روز دیگر از جوهر برآمده توجیه ولایت مالو اگر دیدن شایسته  
 مالوه شیخ را نظر کرد و دلشهر مند کرد که پاس تحت مالوه بود جای داد و شیخ در آنجا  
 سکونت پذیر شده بهدایت خلق مصروف شد لقا است که چون طلبه  
 پیش شیخ عبداللہ حاضر شد براس امتحان عقل و بهوش کن بانا خوش  
 براس او فرستاد و کسیر برود و گماشته تا به بید که در آن  
 بانا خوش برابر خورده است یا یک از سرد و باقی مانده است اگر برابر خورده  
 این را دلیل بر فراست و بهوشیاری و سیاحت و چیز از طریق عقل  
 باطن بوسه منفرموده و در صورت دیگر دلیل بر عدم ضابطه احوال و بجزئی او  
 میکرد و چیز از قسم او را و دعوات آنچه بظاہر تعلق داشته باشد بوسه  
 مع آموخت و در لطایف شریعتی مندرج است که چون میرسد آن طرف جهان  
 در ولایت مالوه شریف برد شیخ عبداللہ شطارسے نیز نزد وی آمد با هم ملاقات  
 بوقوع آمد و فآن جامع الکلمات در سہ ہفتصد و سی و دو و قبر اندرون قلعه  
 مندوست و چون شیخ پیر میرتی کہیک از خلفاے نامدار سلسلہ سے بود  
 سہراہ نورالدین جهان گیر پادشاہ در شہر منڈر رفت بروقد شیخ عبداللہ عارے

عاسے ساخت از مولا	جناب شیخ عبداللہ شطارسے والا	جو از دار فانی مقیم است
فی سال ۱۰۰۰ سال از ولادت	نہ اند کہ قطب ہند عبداللہ	شیخ علی پیر و گجر سے

قدس سره از روحان صوفیه است و در گجرات سکونت داشت عالم بود و علوم ظاهریه و باطنیه در صاحب تفسیفات و تالیفات چنانچه تفسیر رحمانی که بصفت ایجاب و تدقیق موصوف است از تصانیف ولایت در سال نیز دارد کسی با ولایت التوحید که بنیادیت موحده در شرح و آتشده و وفات در سال مشق و سی و پنج است

قطره از مولف شیخ زین پیردست و علی بود عالی و سلسله گجراتی سال و صلیش جواز خرد ختم گفت کامل علی گجراتی شیخ علی بن احمد

همایمی قدس سره در زمانه و فاضل یگانه بود و در مایم و کمن سکونت داشت و تفسیر مایمی که کتابه و مقبول بل عالم است تالیف کرده ولایت وفات در سال مشق و سی و پنج بوقوع آمد از مولف اندر دنیا بود در بهشت برین والی ملک بن علی دکنی گو و صاحبش علی ندیم لائل هم بخوان زبده بهشت علی

شاه قاسم الوار قدس سره اصل دکنی از آذربایجان است و بولد و منشای دکنی برز در اوایل حال نسبت ارادت بشیخ صدرالدین اردبیلی بعد از آن بصحبت شیخ صدرالدین بمینی که از مریدان شیخ او صدرالدین کرمانی بود رسید و بصحبت خواجه بهادالدین نقشبند هم پیوست و در سال دیوان شاعران مشعر بر حقایق و معارف و اسرار وفات در سال مشق و سی و پنج و بصفت بکلیت و بقر در خرد جام واقع شده قطره از مولف

حیات شاه قاسم شیر نوری بود در زطلدان مرحوم محمود خرد از بهر سال انتقالش بگفتا شاه شیدا کسرم نو شیخ زین الدین خواسته قدس سره

کنیت دکنی ابوبکر است جامع بود میان علوم ظاهریه و باطنیه از اول تا آخر توفیق الهی بر جاوه شریعت و متابعت سنت یافته بود و در طریقت مرید شیخ نورالدین عبدالرحمان قریشی مصری و دوسه مرید شیخ سیف نوری و دوسه مرید شیخ تاج الدین حسن شیری و دوسه مرید شیخ محمود اسمعانی و دوسه مرید شیخ عبدالصمد نظری و دوسه مرید شیخ علی برغش و دوسه مرید

شیخ زین پیردست  
شیخ علی بن احمد  
شیخ صدرالدین اردبیلی  
شیخ صدرالدین کرمانی  
شیخ نورالدین عبدالرحمان قریشی  
شیخ تاج الدین حسن شیری  
شیخ محمود اسمعانی  
شیخ عبدالصمد نظری  
شیخ علی برغش



شیخ شهاب الدین سهروردی رحمة الله علیه جمعین است و گویند که با شیخ  
 ویرا جذبے روداده بود که شب در دراز خود غائب می ماند و خاموش بود  
 و در شب یکشنبه سال هشتصد و سی و هشت هجرت اول او در صومعه  
 باطنین دفن کردند بعد از آن لغزش او را بدویش آباد و بن بجز بکار عید گاه هرات  
 نقل کردند بر فراز کوه سربار و غارات عالی ساختند از مولف

شهاب الدین سهروردی	که شاهی بود در ایران اسلا	چو روز سال جلیلی
عاشق دین باوی حوا	شیخ بدیع الدین مدار قدس	سمره از کبری

مشایخ و عالم اولیای هندوستان و مشایخ ایشان است غرائب احوال و  
 عجایب طوارکرات بلند مقامات از چند داشت بزرگ شیخ مدار زیادہ از  
 او در تحیر و یاد چنانچه آرزو کتب صحیح یعنی اخبار الاحیاء و معارج الولاية  
 و تذکرۃ الصالحین و مناقب الاصفیاء غیره بی ثبوت پیوسته که دست او از دست  
 در تمام صحفیت بود و طعام نخورده در لباسی که یکبار می پوشیدند و در کین  
 آتش است و اکثر احوال روس مبارک خود را برقمه پوشیده داشتی از آنکه هرگز نظر  
 بر جمال با کمال رس اقتادے بے اختیار سجدہ کرد و سلسله ازلادت و  
 سبب کبر سنی پیران کبار پنج شش واسطه بحضرت شاه رسالت علیه الصلوٰۃ  
 و التیمه رسید و صاحب معارج الولاية از کشف النعمات نقل کرده که حضرت  
 شاه مدار مرید شیخ عبدالکبیر و مرید شیخ الجارب مقدسی و مرید  
 شیخ طیفور شامی و مرید و مصاحب عیسی علیه السلام بود و عیسی علیه السلام  
 بوسه فرمود که تو در میان عار کوه پنهان باش و چون محمد رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم بنواخر الزمان مبعوث شود با وجیت کنی و سبب پنهان کرد چون حضرت شاه  
 مبعوث شد خدمت آنحضرت حاضر آمد و کمالات باطنی رسید و سوسه  
 از پیر شاه بدیع الدین مدار و لیسے حضرت رسول خدا بود چنانچه در مکتوبات  
 در شرف جہانگیر آورده که شیخ سعد القدسیه در کتورے در باب شاهی چارڈ

خانوادہ خصوصاً شاہ بدیع الدین مدار استفادہ کردہ بود در جواب آن کتبی  
 بآن نوحہ است کہ حاصل کلام آن انیت کہ یک خانوادہ میان مشایخ عظام  
 اولیسی است کہ اکثر بزرگان دین خانوادہ بودند و سوار سلسلہ ایشان خواجہ اولیسی  
 عرفی است کہ بحسب باطن از سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم تربیت یافتہ ہیں کہ  
 و کے را کہ باطن حضرت سرور کائنات و یار رحمانیت دیگر اولیا تربیت یافتہ  
 و او در ظاہر پیوستہ ارادت نیار دو اور نیز اولیسی خوانند پس حضرت شیخ  
 بدیع الدین ہم پیوستہ است کہ در باطن تربیت از روحانیت حضرت پیوستہ  
 ہمچنین شیخ ابوالقاسم کہ گانے و شیخ ابوالحسن خرقانے نیز اولیسی اند و ہم  
 نظام الدین گنجویں نیز اولیسی بود و فیض باطنی از روح نبوی صلی اللہ علیہ وسلم  
 یافت و خواجہ حافظ شیرازی کہ تقدیرے مجربان روزگار بود نیز باین دست  
 شرف شدہ و خطاب لسان العیب مخاطب گشت و خواجہ محمد رشید رحمۃ اللہ علیہ  
 در سلسلہ مدار یہ خود میفرماید کہ میگوید بندہ امیدوار حمت کردگار محمد رشید صلی  
 جانے کہ من درین سلسلہ اجازت یافتہ از برادر خود محمد تقی دوسے از سید  
 تمشق الدین محمد حسینی التہارے دوسے از حاجی الحرمین الشرفین ابابکر  
 و سے از شاہ فخر الدین زندہ دل و دوسے از سید جہین حقی دوسے از قطب الدین  
 بدیع الدین مدار و سے از حضرت شاہ رسالت صلی اللہ علیہ وسلم اجازت یافت  
 و گویند کہ چون شاہ مدار در ہندوستان تشریف آورد اول بہارت حضرت  
 خواجہ بزرگ در اجمیر رفت برکہ کہ کولیک بعین نشست و بعد از صفا  
 استفادہ و اجازت بجانب کالی تشریف برد و صاحب معراج الاولایت  
 شجرہ انساب پیرے و ماورے شاہ مدار بدینطور کھر فرمودہ کہ شیخ  
 بدیع الدین بسیر شیخ علی ست و نام والدہ ماجدہ و سے بے بے حاجر بود  
 و شیخ بدیع الدین از اہل قریش است و نسب پیرے و سے بچند واسطہ باب  
 ہریرہ سے ان بچند ہی می شود و نسب ماورے بعبدالرحمان بن عوف

رضی اللہ عنہ حیا نیچہ شاہ مدار بن علی بن شاہ طیفور بن شاہ کافر بن قطب  
 بن اسماعیل بن محمد بن حسن بن علی بن طیفور بن بہا والدین محمد شاہ بن  
 بدر الدین بن قطب الدین بن عماد الدین بن عبدالمحافظ بن شہاب الدین  
 بن طاہر بن مطہر بن عبدالرحمان بن ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ و بے بی ہجر  
 ولادہ و سبب استناد بن محمود بن عبدالقدیر بن احمد بن آدم بن محمد بن فخر الدین  
 بن طیفور بن محمد بن قوام الدین بن میشل لدین بن سراج الدین بن عبدالرحمان  
 بن بلخور بن عبدالرشید بن عبدالجلیل بن عبدالرحمان بن شمس الدین  
 بن کبیر الدین بن عبدالحمید بن عبدالرحمان بن عوف رضی اللہ عنہ و فاست  
 شاہ بدیع الدین بالفاق اہل اخبار در سال ہتھصد و پھیل سہریت و بقول صاحب  
 معارج الولاہیت عمر دس دو صد و پنجاہ سال ست و صاحب مخر الواصلین  
 سال ولادت دس سال ہتھصد و شانزدہ و وفات بناہج تہر و ہم جاوی اول  
 بروز جمعہ سال ہتھصد و پھیل تہر فرمودہ و عمر و کھٹھیت یا سال رقام بفریدار

از کتب الولاہیت  
 تہر ہتھصد و پھیل عالم بود  
 شاہ و بیجاہ شہل کمر  
 تہر ہتھصد و پھیل ان عین  
 تہر ہتھصد و پھیل بدیع الدین  
 تہر ہتھصد و پھیل  
 تہر ہتھصد و پھیل  
 سال میلان تہر  
 تہر قطب الدین تہر  
 تہر ہتھصد و پھیل  
 تہر ہتھصد و پھیل

تہر عالم ہتھصد و پھیل	آن بدیع الدین ولی کامگار	ہتھصد و پھیل تہر
تہر امام خلد کو ای بادگار	تہر قطش سلطان تہر	تہر ہتھصد و پھیل
تہر سال قطش گرد و عیان	تہر اس سلطان بدیع الدین	تہر ہتھصد و پھیل

تہر ہتھصد و پھیل  
 حضرت شیخ نور الدین و کے کشمیر  
 قدس المدسرہ از عالم مشایخ و کبرایہ پیران خط و لیدیر کشمیر ست جا  
 علوم ظاہرہ و باطنیہ منظر تجلیات صورت و معنویت در زہد و ورع  
 و تقوی طاق و در عبادت و ریاضت و ہدایت و ارشاد شہراہ آفاق بود  
 و در عمر سے سا لگے توفیق تو بیافت و از غایت زہد و ریاضت یادگار  
 متقدمین و افتخار متاخرین شد و در اوایل حال چون جاذب تصفی اورا  
 بخود کشتا و دوزخ سال سجااست تہا سے بخود خواب در صحرا سے جانگزا  
 گذرانید و گاہ گاہ کہ اشتہا سے طعام غالباً سے برگ کاسنی در آب

جو شانیدہ سے نمک بقدر مدرتی بنا دل فرمودے و تا دو از وہ سال خوردن  
 از آن ترک نمود و یک کاسه شیرچی گذراندید و برگر کام و متابعت نفس نیست چون  
 شیرایم موجب لذت و نفس پرورس دانست از آن ترک کرد و تا دویم سال بر  
 قدر سے آب جو الکف نامود و تا بست و شش سال نان غله بنا دل نساخت و حضرت  
 محمد فرزند ولید میر کبیر علی حدائے دار و کشمیر گردیدہ نجذت و سے حاضر آمدہ  
 ارادت آورد و استفادہ تار نمود و حضرت میر کمال عنایت و جہا با متوجہ حال شد  
 الطاف بکراں کردیہ گاہ کہ میر محمد روز نیت بیت اللہ شد شاہ نوزال بن نجذت میر  
 حسین سامانے و شیخ بہا نال بن شیخ سلطان کیکلے و با با حاج احمد  
 کشمیر سے حاضر شد و کجیل رسید با تہا سے متفان سلوک فائز شد قطب الاقطاب  
 خطہ کشمیر گردید و آنکہ حالات ملازمت شاہ نوزال دین با میر کبیر سید علی حدائے مشہور  
 بزبان عوام مست تحقیق نہ پوسد و صاحب تواریخ اعظمیہ مفریاد کہ شاہ نوزال بن  
 ولی مادر زاد بود و با اہل سے رجال امیب نجذت دال و با جہا حاضر میگشتند  
 و سلامت گفتند بنی بل و سے جہا و کشمیر کہ ذکرش بجاسے و نوا بداد  
 بوالہ انجناب بشارت تولد این فرزند از چنداد و ولادت با سعادت حضرت  
 بقول صاحب اسرار و تواریخ اعظمیہ در سال مہتمم و پنجاہ و مہفت و وقایع  
 آن جامع الکلمات در سندہ شصت و چہل و دو ہجرت و بوقت نزع بابا امیر الدین  
 کہ نامکمل خلفا سے انجناب بود بر بالین حاضر شد و عرض کرد کہ اگر کام آرزو سے  
 در دل حق نہرل باش از شاہ فرمایند کہ حاضر کنم گفت آرزو سے من حق است  
 با حق حق کا زندارم پس تہا بار کلر حق حق حق بزبان آورد و جان حق تسلیم کرد و با  
 دین الدین و با بابا امال دین و با با لطیف الدین و با با الفی الدین و با با قیام الدین  
 کہ در کشمیر آسودہ انداز خلفا سے کا ملین شاہ نوزال بن ناز **قطعی از مولف**

جناب نور دین متعاب علم	کہ در چشم دو عالم بود منظور	از سر و اہل عرفان زمین
ینی تو لیا کثر طرفہ سطور	شمس عالمین جہا شتر	و بار بار بادی حق تو پر نور

### شیخ بہاوالدین گنج بخش کشمیر کے قدس سرہ و خلفا

عالیشان عارف ربانے شاہ ابواسحاق خٹا کے دست کہ خلیفہ استین اکبر سیر  
 سید علی جہانے بود چون از بل منازل ملک فراغت یافت در حریمین <sup>التابعین</sup>  
 اشریف بردوار آنجا در عالم سیاحت بکشمیر آمد و بر اسے حصول قوت حلال نامہ  
 غلام کو یہ و بازار می چنید آنرا شستہ و پاک کردہ بکار می برد و جامہ سکناس شہر  
 صرف با نان پزیرے کار و سمان دو وقتہ بموض غلہ جمع کردہ خود سے گرفت  
 تعارف داشت روز سے برد و کان نام برآمد و کاشش سرد دریا مت فار  
 بمسایکاش دریا مت حال نمود گفتند کہ امر و زبیر لوجوان سے فوت شدت  
 بدین نسبت گرفتار ست شیخ با سماع اینحال از درہ فتن بجانمان بر کرد چون  
 در آنجا رسید شوختر بر پا دید مردمان کثیر از متعلقان بر بالین آن لوجوان بالہ فرما  
 میکردند شیخ آن ہمراہ شور و بکا منع کرد و بیان پرگفت کہ پیر لومردہ ست  
 بلکہ زندہ ست بستر حال سے کردن واجب ست شاید کہ زندہ باشد و بر باد  
 آن میت اشراف آوردہ با دار بلن گفت کہ اسے پیر خواب بوست بندہ وقوع در  
 حکم احکام الہی کہ بیدار شو بچرا این فتن مردہ سے افعال پیش آمد و توبہ با شاد و بطور  
 این کرامت خلق کثیر متفقد شیخ گشت و تا آخر عمر در کشمیر ماندہ ہدایت خلق بدو ست

آنروز سال مشق و جہل و ناز دست قطع الطریق شہادت یافت و بکشمیر  
 مدفون شد از مولف بہاوالدین جو شہزادین فاضل <sup>۱۹۵۹</sup> سال طائف آنجا عرفان  
 بہاوالدین شیخ اہل دل گو <sup>۱۹۵۹</sup> اگر کن ترجمان مشابہ فاضل شیخ احمد کہ تو قدس سرہ

از کہ اسے خلفا سے بابا اسحاق مورے ست و از عظامک مشایخ بکرات بود  
 صاحب معراج الولایت میفرماید کہ وہ قریباً با اسحاق پیر روش نغمہ شیخ محمد  
 کہ تو بطریق سیر جانب میر گھٹ اشریف بردوار سب جوان زبردخت فوت در سوا  
 قصیدہ خیر و زاقامت کرد روز سے ہمیش نامزد کرد کہ مردے دولت مند  
 ساکن میر گھٹ بود حاضرش چون لا اول بود ستر ناسے دعا بجا حصول اولاد

اولاد که در شیخ فرمود که از برکت اسمی یا قیوم بیچ پسر تراعیب نمودند  
 بیستمه بلیک پسر کلان خود من دست بر سر قبول کرد بعد از آن شیخ اسحاق بود  
 خراسان شریف برده سالها سال در آنجا میسر نمود و باز بیست آمد در آنجا شهر  
 عظیم یافت و از آنجا با بقعه میر کهنه رفت و هاجا بر لب جون زیر درخت توت  
 که خشک شده بود اقامت کرد و بعد از آن شیخ درخت سرسبز ازین سبب بیچ  
 شهرت گرفت و در کثرت پس همان پیش رسار در بخت آمد و عرض نمود  
 که از برکت انعام مبارک شما از جمعا بیچ پسر من عطا گردیده اند شیخ فرمود  
 که پسر کلان من باید در درویشی بماند و پیش شیخ همان خود که در پسر کلان را نمی کرد  
 و غلام می چید که جو پسر کلان بود و با پیاده خود و ما فر آورد اما اسحاق بیست  
 که من ایستادنت اسمی خواهم و اشارت انعام بیچ کرد و گفت که پسر کلان من  
 شیخ او گفت در خانه تو نمی است بیست گفت شما او خانه خود آورده اند  
 که باشد بیچ پسر شیخ مادران گفت که شرف من در تو ام الدین در حجاب من  
 نزد من بی آن پسر لبیک گویند حاضر شد سردار و آید شیخ او را فرزند  
 قبول کرد با خود در قید و تمویز چون خود ام الدین بیست بیچ سال  
 رسید بزنش حق بیست باز وفات او شیخ را بسیار تعلق و اضطراب بود  
 بیست او را در اول راه ترا تو ام الدین فرزند تو ام الدین که ساسا خواهد  
 روشن شود اتفاقا بعد از ایام وقت عصر با او شد در شهر دلی بیست  
 عالم آریک کشت در آن تاریکی دایه از ملازه باک اثرات دلی پسر را  
 از خانه صاحب بیرون آورد و در بیست تاریکی راه خانه خود گم کرده ایست  
 در شب با پسر کوچیک را افتاد در آنجا قافله فرود آمده بود میان اینها  
 چون شب شد و با فرزند است بل قافله پسر صاحب جمال دیده ادانز خود  
 و آنقدر در سبب السباع پسر را همراه خود گرفته بجانب بیانه دو آب روانه شدند  
 و آن پسر در سبب بل قافله بیست نجیب نشان که ملک میان دو آب بر آب

تجارت پینہ از قصبہ دہندہ روانہ رفت۔ بو داشت داد آن  
 پسر را بنام خود بردا اتفاقاً مولانا ناصر الدین پیر مولانا شهاب الدین  
 جد اسے محبت کا رس از قصبہ کہو سبب اسے دہندہ سے رفت  
 ہون بر اس فرصت بخدمت شیخ اسحاق آمد بوس فرمود کہ اگر بچہ نیک شکل و شبہ  
 پسرے را بیابے بر اسے من اسے چون مولانا ناصر الدین دہندہ روانہ رسید  
 ان پسر کے کتب لے آج آورده بود بحسب نشان بابا اسحاق بہ نوع از کتب لے آج  
 پیش شیخ بابا اسحاق آورد شیخ اورا ہر زندی قبول فرمود شیخ احمد بوس  
 در آن ایام او ہمار سال بود چون در قصبہ کہو نشوئیافتہ بود شیخ احمد کہو شہدا  
 چون شیخ احمد دوازده سالہ شیخ اورا بخدمت حصول زیارت ہزارت پیران چشت  
 در دے ہمراہ خود بردا تجا بردار شیخ احمد آید اورا شناخت و گفت کہ این بزرگ  
 ملک نصیر الدین است کہ در باد سیاہ گم شدہ بود و پیر و مادرش تیر حیات بود  
 بہ چند مبالغہ کردند شیخ احمد از جد اسے شیخ اسحاق اسے لشد چون حضرت مخدوم  
 بہانیاں در آن ایام از تمام اوج در دے ملے اشرف برده بود و سلطان فرزندنا  
 و دیگر اسے عمد بخدمت دے رفتند شیخ اسحاق شیخ احمد فرمود کہ اگر می خواہے  
 ترا مرید جلال الدین مخدوم بہانیاں کنم و گفت من مرید شما ام و مخدوم بہ  
 شما اید مرا با مخدوم بہانیاں چہ کار این بچہ شیخ اسحاق بڑے بسیار  
 و فرمود کہ ان اللہ بزرے خواهد شد کہ امر او سلاطین بدر و ازہ تو خوانند  
 و شیخ اسحاق را چنان محبت شیخ احمد اینک حال شد کہ در دنیا سواسے دے  
 مطلوبے دیگر نداشت و شیخ احمد را حق سبحانہ تعالیٰ چنان جمال با کمال  
 عطا فرمودہ بود کہ سرکے اورا سے دیدے اختیار میشد و در علم موہبی نیز بزرگ  
 داشت و چون عمر شیخ احمد بہت سلگے رسید شیخ اسحاق خرد خلافت بوسی  
 عطا کرد و امانت پیران بجا بوسے حوالہ نمود و از دنیا سفر کرد شیخ احمد زیارت  
 روز سوم سے فارغ شدہ تبارح بستم ماہ شعبان سنہ مہتمم و ہفتاد و شش

در این زمین سخت بخت یک خرد و یک مشک آب بر سر طهارت براه خویش  
در حجره برد در دیواره حجره سرد ساخت چون بزرگ عید از حجره بر آمد معلوم کرد که در  
چهل روز چار خرمات اول کرده بود بعد از آن از کتومساف گشت و در دست راست  
و در مسجد جهان خان بگوشه از و نشست الفاقا سید جلال الدین محمد دوم بهایان  
در آن ایام نیز در دست راست و در دست چپ در آن مسجد رسید  
مهور از راه لکه فرود نیامده بود که شیخ احمد از حجره فرود آمد و سواد خدمت دریافت  
حضرت محمد دوم او را بکنار گرفت و در گوشه ای گفت که ای جوان از تو بوس دوست  
می آید چون بچشم خلق بسیار شیخ احمد از آنجا برآمد و تا دوازده سال بعد از آن  
در عالم نسبت به بیاریت عزیمت الشریعین فایز شد و باز بدین اشراف آورد و سکونت  
چون در سنه هشتصد و یک میر تیمور که در کان بر سر دست رسید و سلطان محمود میر تیمور  
از شهر ری آمده جنگ نمود و آخرت با تقادست نیامده و بعد از تعیین قتل و بلی جانب  
چهارت رفت و میر تیمور حکم کرد که تمام خلق شهر دست و پا در دست از سیران فارین  
شیخ احمد هم در امیران شهر امیر گشت الفاقا در آن ایام در دست خط تعلیم افتاده  
و در خانه که شیخ احمد را سیر و عبوس کرده به اندر پیل کس و یک پیر و آنجا تمهید بود و شیخ  
بروز یک یک نان گرم از غیب با بر یک عبوس میاد بعد از چند روز این کار است  
شیخ پیشین میر تیمور نقل کرد که او شیخ را با پیل کس عبوسان جعفر خود طلبت بود  
و پیل کس خلاص کرد و حکم داد که سر کس را که شیخ میفرماید از قید خلاص بکنند  
پس اکثر مردم شفاعت خلاص یافتند و امیر تیمور اینجاست شیخ احمد تقاد تمام شد  
چون امیر تیمور هفت ماه بجانب ولایت عاودت کرد شیخ احمد نیز بسبب خلاصی  
و امر است دست تا سمرقند هم آمده و چون از آنجا بگشت سمرقند از آنجا  
در گزات رسید مظفر خان که از جانب سلطان فیروز شاه حاکم قندی بود و از او بویع  
سلطان محمود بن سلطان محمد بادشاه تمام ملک گزات شد و خود مظفر شاه نام نهاد  
و بعد از خلاص شیخ بود و اشراف بر سر شیخ را در آنجا عنایت نموده در خواست کرد



کہ شیخ درمان ملک توطن اختیار کردند شیخ التماس اور قبول فرمودہ درجہ  
 توطن گرفتاری و وفات سلطان مظفر سلطان احمد میرہ اور تخت سلطنت  
 بوقت جلوس نمود و پیر شیخ احمد گشت روز سے سلطان احمد التماس کہ شیخ  
 و پیر شیخ علیہ السلام فیما بین دارم اگر توبہ شادست شیخ فرمود کہ باخضر  
 میرہ و پیر شیخ التماس سلطان باخضر علیہ السلام ہمارا کرد فرمود کہ اگر با  
 التماس باخضر پیر شیخ سلطان ایک العین ریاضت بجا آورد پیر  
 احمد و پیر شیخ التماس چون سترار عین تمام شد سلطان احمد باخضر و پیر  
 شیخ خدمت نہ بلازمت نمود در اثناک سخنان سلطان احمد درخواست کرد  
 کہ پیر از عجایب دنیا بفرمایید خضر گفت کہ در فلان جا سب بر لب آب برستی  
 اگر در صحرا افتادہ ست شہرے عظیم بود کہ ان آبادان باوی گفتند خلق آن شہر  
 لغایت نمود بود در سببین کر سبز بود و سبز دہنگ بر دوگان علو و فرزش نهاد  
 و بسو ذراتم او جواب داد کہ صورت در دلش میمانے از توبہ نگہ میر قدر  
 علو اگر بخواست خوب از چند گاہ با آنجا رسیدم از ان شہر در ان خلق نشانی  
 نیافتہ و در ان زمینیکے پیرے صابو چاہ سالہ بود و در سبب خال آن شہر رسیدم  
 گفت من ہم میدانم مگر از زرگان خود شنیدہ ام کہ درینجا شہرے بود کہ از آبادان باد  
 میگفت پس سلطان احمد از خضر اجازت خواست کہ اگر شافریا میدہ درینجا شہرے  
 از سر نو آبادان سازد فرمود کہ مبارک ست اما بشرطیکہ چاکس پیدا شوند کہ اسرار  
 داشتہ باشند و سنت نماز عصر ازیشان فوت نشدہ باشد پس باتفاق آن چہ  
 احمد بناسا این شہر باید بنا و احمد آباد نام باید کرد بعد تفحص تمام در ملک بجات  
 دو کس چہ نام پیدا شدند یکے قاضی احمد دوم ملک احمد ہر دو را نجدت شیخ اور  
 و گفتند کہ سواسے این ہر دو دیگر کے موصوم بنام احمد و موصوف بصفات  
 مطلوبہ پیدائنی شود شیخ فرمود کہ سیوم احمد منم سلطان گفت کہ چہ نام احمد منم  
 کہ ازین نام گاہے سنت عصر فوت نشدہ پس ہر چہ احمد یکے شدہ بر لب آب



و ایندرویش گفت که با همان حضرت رسول قبول صلوات علیہ وسلم ایام باران  
 طعام نیست یا این جا بجا رفتند و طعام خوردند و من در سحر بودم و بعد از آن که باب  
 دین در ویش بچنان شسته تسبیح کرد که شخصی از دروازه سی با او بلند گفت که  
 مرا پیش همان حضرت رسول صلوات علیہ وسلم فرستاده اند ایندرویش بزحمت  
 و دامن در آنکه او طبق خرد در دامن من انداخت بگرفتم و بنا بر آن که در م لذت و  
 شیرینی آن خرد در بیان نمی آید و اما حال از خفا فراموش نشد و نقلست که در  
 خانقاه شیخ احمد چندان طعام بچشم شد که هزاران خلق از مسافر و فقرا و در ویش  
 روزمره در آنجا طعام می خوردند و بعد از وفات دست بچنان لشکر و جاری بود  
 که امر او بادشاه و لشکر خود همان ایشان میشدند و طعام از لشکر و دست کم نیست شیخ  
**جمال گوچر قریس** سره او را شیخ الاویلیانیز گویند مرید و خلیفه شیخ مظفر بیست  
 و سلسله است پیچ و اسطه شیخ جمال دین برین بعضی اوقات شیخ جمال و یک طعام  
 کبوتر بر سر خود میکردند و هر جا که گرسنه یا مانده میدید بوس طعام میدادند و در  
 در خانه شاه و دست عاشقان او دست می خدند و گذشته بود اتفاقا شیخ جمال  
 و یک طعام بر سر گردنش میدادند و آن را پیش شاه که داشت شاه موسی نسرو و  
 چراک لشکر الابرین فیرا که به اسم جمال تو و یک طعام برنگ گوچران که بوس  
 شیر بر گرفته میفرودند گرفته میکردند و لیکن بهای عشق میفرودند پس از آن  
 شیخ جمال بلقب شیخ گوچر لقب شد بسیار بزرگ صاحب مقامات عالی بود  
 حسب اجازت پر خود آورده سکونت داشت در شاه موسی عاشقان خلیف  
 شیخ حایب چراغ بند و باشی فتح التاد و دهی معاصر بود اتفاقا عدلان ایام  
 شیخ مخدوم احمد عبدالحمق حشقی را آورده تشریف ببرد و شیخ جمال در دام محبت  
 میسیر شد و اکثر اوقات بخدمت دست کشید و شیخ احمد میفرود که از  
 دیگر تا پیروزه سیر کرد و هیچ مسلمان ندیدم مگر شخصی را در ملک آورده که جمال  
 نام داشت نقلست که شیخ احمد در ملک آورده سنگ ماده همراه داشت و یک

دے پچہ بڑا نید شیخ میر با سے ولایت او کرد و ہمراہ ایمان و اکابر و امرا سے  
 شہر عثمان ساخت لیکن شیخ جمال را طلب نکرد و دیگر شیخ جمال شکایت کرد  
 و گفت کہ ہر ایمان و اکابر شہر را طلبید و ہر اکابر ہم و مولس محرم بود از طلب ہم  
 و اشیئہ شیخ تبسم کرد و فرمود کہ جمال الدین طعام میر با سے ولادت سگ مارہ  
 مکان دنیا طلب کرد ہم ترا کہ ہذا میا نے چون میطلبیدم وفات دے  
 در سال ششم ہجرات ہشت ہجرت از مولف جمال جہان شیخ اکرم جمال  
 کریم شہد با جمال ہشت ہجرت از مولف جمال ہشت ہجرت  
 مولانا جلال الدین پور سے قدس سرہ کینت دے ابو زید ہست  
 بعد از کسب علوم ظاہر بہرکت و تقویات سنت و رعایت شریعت بجائے رسید  
 کہ صاحب کرامات و مقامات بلند شد و دوست اگر ہر اظہار دست ارادت پیر  
 ندادہ ست اما ایسی ست و فیض روح بزرگ حق حضرت شاہ نبوت صلعم  
 و مستفید گشتہ چنانچہ منفرمود کہ ہر گاہ با مرآتک بوقوع آید حضرت رسول صلوات  
 علیہ وسلم ہوا مسئلہ غیر سے منع میفرماید **قلست** کہ روز سے شیخ از اصحاب  
 خود شاہ طلبید و گفت امر فرشانہ میگویم کہ حضرت رسالت پناہ صائم مرا امر فرمود  
 کہ یا ابو زید مجاسن خود را نشان کن کہ ہست گنت و شیخ اعتقاد دے کہ ہجرت  
 شیخ ہمراہ الدین بسیار داشت و ہجرت دے میر رسیدہ بود اگر چہ ہست معیت  
 بوسے ندادہ ست و صاحب نفحات الانس میفرماید کہ روز سے با جماعت  
 از دوستان بزیارت مولانا جلال الدین پور سے رفتم وقت بازگشتن شخصی  
 از اصحاب با من در دل گذرانید کہ اگر شیخ اگر است ہست بیاید کہ مرا قدر سے  
 کشمش عطا فرماید چون روانہ شدیم شیخ شخص را آواز داد کہ یکساعت باش  
 از درون یک طبقہ مویر برون آورد و جب داد و گفت از درون کشمش مرا  
 موزور دار کہ در باغ من درخت کشمش نیست وفات شیخ در شنبہ  
 دہم ماہ ذیقعد سال ہشتصد و شصت و دو ست از مولف شد چو از دنیا جلال الدین

سال و سال آن شه والا سکا | امیر حبیب زبده عالم بگو | قاضی بلاغ الدین <sup>۴۴</sup> جوان

شیخ بلال الدین کشمیر سے قدس سرہ ہر طرح کمال صاحب حال  
 وصال ہو در عہد سلطان بین العابدین خط کشمیر اجمال دلیذیر خود بر سر کرد  
 و علم نیت و ہدایت افراحت و صد باطل اہان حق بالوار فیوض باطنی دست  
 مستفیض ہند و فیضان عمان کہ دید و سہر و دید و نقش ندید از ذات بایکات  
 است در کشمیر منتشر بود او سے حضرت شاہ بہا والدین بود کہ فیض سلسلہ  
 بلا واسطہ دیگر سے از روحانیت آنحضرت یافت و نسبت سلسلہ کہ وہ عالیہ  
 از سید محمد ہدایت بن امیر کبیر سید علی حاصل کرد و وفات آن منظر برکات  
 بقول صاحب تواریخ اظمی رسال مشہد و شہمت و دو ہجرت و علم ریاض  
 در خط و لید کشمیر است از مولف **زروری** بیان چون بچہ خدایہ

ہمان شدہ بنیابال | رد گشت در سال تاریخ | عیان شمس اقبال اللہ

خواجہ شمس الدین محمد کو سو سے قدس سرہ از اعظم مشایخ ہرست  
 و کو سو جسمہ است از توابع ہرات کہ ولادت شیخ در آنجا بوقوع آمدہ بود و  
 سے از اولاد امیر شیخ احمد جام است و صاحب سنیقہ الاولیاء میں فرماید کہ حضرت  
 شیخ احمد جام کہ دست را از خواجہ ابو سعید البوخی را عمل شدہ بود و خواجہ شمس الدین  
 رسیدہ در گریبان آن خرقہ اصل از پیر امین حضرت سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم  
 در وقتہ بود از ان خرقہ انواع انواع خوارق و کرامت بطور سے آندہ اول  
 آنکہ بر چند کہ بعد وفات شیخ احمد جام ملا شیخ و عویداران خرقہ شدند و چون  
 ہر پارہ کردہ پارچات آن بر بطور بزرگ با ہم تقسیم کنند ممکن ہو و پیر کسی کہ دست  
 میگرفت خرقہ از دست دست سے فایب بشتا خرید دست خواجہ شمس الدین  
 قرار گرفت و دم و سخا نہ کن خرقہ نہادہ بودند در آنجا لبش حاجت افزو ختم  
 شمع و سیراغ ہونکہ از انوار آن خرقہ خود بخود مکان روشن می گشت  
 سیدیم سببیکہ آن خرقہ نہادہ بودند ہر وقت آواز ذکر و صلوات از آنجا بگوشت

ظاہر سے نیند نہ ہو اور کتاب جو اہل اللہ راہ ہمد ک آیات آن خزینہ مفصل و مشتمل ہے نہایت  
 اقلست کہ شیخ شمس الدین مسیح د شام باقیہ شیخ زین الدین خوانی  
 بزرگوار مصروف میانہ و صحبت شیخ بہا الدین عمیر ارادت داشت و در اوایل  
 حال اور جذب قوت دار و حال شد کہ زبوش برنت و چند نماز ہا از وس فوت  
 شد و میفرمود کہ در آن مہیشی مشایخ عظام شامل زین الدین بہا الدین عمر بن  
 توجہ میفرمودند از توجہ یکس ہوش بیاد مہ آخر شیخ الاسلام احمد جام بصورت خوا  
 ابو المکارم جد خود بر من ظاہر شد نفس مبارک بر من و میدے الحال ہوش آمد  
 و بعضا سے نماز ہا فوت شد و در آخر **قلست** کہ شیخ شمس الدین بہ  
 تصنیفات شیخ محی الدین بن عمر بن تقی بولہ و مسند توجہ موافق آن بر سر تفری  
 تہ کر دین پنج کا حد سے ربران مجال نگار بود و شیخ سعد الدین کا شرف سے  
 و شیخ جلال الدین ابو زید پورانی وغیرہ غریبان وقت در تلبس و بی جا مشہد  
 دوسے سماع را دوست داشتے دورہ الت سماع و بد فرمودے در تلبس  
 و نطق وے اگر کسی اخطرہ در دل خطور کردے وے نے افوز جواب ان پردا  
 و تسلی خاطر سے نمودے و وفات آن جامع الکمالات بروز شنبہ سبت  
 ششم جاوے الاوے سال ہشتصد و شصت و سہ ہجرت و فراریر انوار و  
 برات نزدیک مسجد جامع قریب مسجد شیخ ابو زید فقیہ شہد عارف نامی مولانا  
 عبدالرحمان جانے این اشعار در تاریخ و وفات وے درج انجات لائس ذہا

۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲
۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵
۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸
۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱
۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴
۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷
۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰
۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳
۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶
۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹
۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲
۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵
۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸
۱۳۹	۱۴۰	۱۴۱
۱۴۲	۱۴۳	۱۴۴
۱۴۵	۱۴۶	۱۴۷
۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰
۱۵۱	۱۵۲	۱۵۳
۱۵۴	۱۵۵	۱۵۶
۱۵۷	۱۵۸	۱۵۹
۱۶۰	۱۶۱	۱۶۲
۱۶۳	۱۶۴	۱۶۵
۱۶۶	۱۶۷	۱۶۸
۱۶۹	۱۷۰	۱۷۱
۱۷۲	۱۷۳	۱۷۴
۱۷۵	۱۷۶	۱۷۷
۱۷۸	۱۷۹	۱۸۰
۱۸۱	۱۸۲	۱۸۳
۱۸۴	۱۸۵	۱۸۶
۱۸۷	۱۸۸	۱۸۹
۱۹۰	۱۹۱	۱۹۲
۱۹۳	۱۹۴	۱۹۵
۱۹۶	۱۹۷	۱۹۸
۱۹۹	۲۰۰	۲۰۱
۲۰۲	۲۰۳	۲۰۴
۲۰۵	۲۰۶	۲۰۷
۲۰۸	۲۰۹	۲۱۰
۲۱۱	۲۱۲	۲۱۳
۲۱۴	۲۱۵	۲۱۶
۲۱۷	۲۱۸	۲۱۹
۲۲۰	۲۲۱	۲۲۲
۲۲۳	۲۲۴	۲۲۵
۲۲۶	۲۲۷	۲۲۸
۲۲۹	۲۳۰	۲۳۱
۲۳۲	۲۳۳	۲۳۴
۲۳۵	۲۳۶	۲۳۷
۲۳۸	۲۳۹	۲۴۰
۲۴۱	۲۴۲	۲۴۳
۲۴۴	۲۴۵	۲۴۶
۲۴۷	۲۴۸	۲۴۹
۲۵۰	۲۵۱	۲۵۲
۲۵۳	۲۵۴	۲۵۵
۲۵۶	۲۵۷	۲۵۸
۲۵۹	۲۶۰	۲۶۱
۲۶۲	۲۶۳	۲۶۴
۲۶۵	۲۶۶	۲۶۷
۲۶۸	۲۶۹	۲۷۰
۲۷۱	۲۷۲	۲۷۳
۲۷۴	۲۷۵	۲۷۶
۲۷۷	۲۷۸	۲۷۹
۲۸۰	۲۸۱	۲۸۲
۲۸۳	۲۸۴	۲۸۵
۲۸۶	۲۸۷	۲۸۸
۲۸۹	۲۹۰	۲۹۱
۲۹۲	۲۹۳	۲۹۴
۲۹۵	۲۹۶	۲۹۷
۲۹۸	۲۹۹	۳۰۰

مولانا جلال الدین کے قوس سرکار عظامے محمد عین دیکرے

مفسرین بود و لفظ آخر تفسیر تبرک بملین از تالیف و تصانیف ولایت و وفات  
 و در سال مشتمل در شصت و چهار هزار است از مولف چون **جلال الدین ابن جلال**  
 کرد و در آن زمان **آفتاب فقر تارخیش گو** **هم جلال الدین ابن جلال**  
 مولانا **ابن قوس** قدس سره نام پرورده محمد است و در قوس پنج سکونت  
 داشت و باقی علامت الدین لقب بود و بر تفسیر کشف حاشیه نوشت که مقبول  
 خاصیت عام است و وفات و در سال مشتمل و مفاد و در شصت و چهار هزار  
 بود و از آن زمان **جلد یادگان** **چون اعلی و کتاب حسن** **اجت عالی تقدیر تاریخ است**  
**هم علامت الدین علی بن حسن** **سید محمد امین المشهور بابا امیر ریشی بادری**  
 کشمیر **قدس سره** فرزند ارجمند خلیفه حق پسندیدن همی کشمیر بود  
 و نیز از بابا بلال کشمیر فیض کامل حاصل کرد چون از تحصیل علوم ظاهره در  
 صفهان جوانی فراغت یافت سلطان زین العابدین دله کشمیر خواست  
 و دفتر خود بکاخ و در دید با سماع این حال و سبب آمد که در شیب کوه پیر  
 تشریف برده خلوت گیرد و بیا در حق مشغول گشت و بحالات ظاهره و باطنی رسید  
 و خلعت کرد و قیام عمارت مقام لنگ در میان تالاب اول است از دست سلطان  
 زین العابدین با مقام رسید با دشاء دعوتی عام جشن عظیم کرد حضرت سید  
 در آنجا مدعو گردید اما بلاخط بعضی امور نامشروع غم و غصه لاحق حال آنجناب  
 و خود را در آب انداخت و باز بر نیامد غواصان **خان** بجز سلطان هر چند که  
 بیخ بکار بردند نشانی از آن گوهر دیاس و حدت یافتند سلطان از عیش  
 منقض شد و بهر میان رویش نهاد چون برابر باغ سنگه ریشو بار که بر کنایه  
 است رسید حضرت سید دید که بر لب آب خرقه خود میدوزد که در دست  
 چسبیده صدق بر پاس آنجناب نهادند و با حاج تمام در گشتی آوردند چون  
 گشتی بجز بجز رسید از گشته فرود آمد و متصل مل رنجو شاه قیام فرمود و سلطان  
 وقت خانقاه می علسه در آنجا بنا فرمود و واقع شهادت آنحضرت

بدین نوع درج تواریخ عظمی است که چون سادات اصفیاء اور سلطنت در تیسر  
 بجای یافتند امرای دربار لعل ایسان مستعاضه صفانه پادشاه بر سر ایشان  
 دید حسین وزیر با چاره کس متعلقینش لعل ایسان رسانیدند و به وقت جمعی از مفسدان  
 در صومعه محمد امین هم رسیده آنحضرت را هم که از سادات اصفیاء بود شهید کردند و آنحضرت  
 بموت آخرین اشجار فی البدیهه بزبان آورد که من آن زندجاگر و مسیحا هستی  
 که من این دو جهان بشمارم کسی اگر از عشق تو ام سرور گو بردی لیکن این عمر منان نگوی  
 ایضا من فانیم و مصلحتی است که بیدار بقین که کشتن من بگناه با کدون بیا و مخرج آن مخرج  
 تاروی ظالمان مگر شود سیاه و فرمود که بر آن غسل من تنه از غیب ظاهر شود بر آن  
 مرا غسل دهند و بنجاک پانزده سال علی الصباح دیدند که تنه صندلین بر روی دریا  
 رو بردی خالقاه بر آب موجود است برداشتنند و مرا غسل دادند و در خالقاه  
 دفن کردند و این واقعه شهادت سلج نامه و بعد سال شصت و شصت و شصت و شصت و شصت  
 سلطان زین العابدین بیازده سال بوقوع آمد و وفات سلطان زین العابدین  
 در سال شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت  
 نقلت که بعد وفات آنحضرت شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت  
 از وزیر پادشاه اجاره گرفت و بسبب زلزله زک و نقصان زراعت نقصان عظیم  
 برداشت و چون وزیر از آفت ارضی و سماوی کارسند داشت بهر آنکه است  
 بعضی اجاره برگرفت و در قاج پاره مان گشت شبی متصل هزار شریف  
 و مالان و گریان خواب رفت در خواب دید که حضرت میر محمد و منزه و شیخ بهاء الدین  
 یکی اشرفین پیدارند و میفرمایند که درین ظالم مرید خاندان شاه نورالدین است بر آن  
 سفارش این شخص نزد شاه نورالدین باید رفت پس هر سه بزرگوار  
 از آنجا بخدمت شاه نورالدین رفتند شفا عمت  
 و سکه کردند فرمود که امشب آن ظالم را تنه خواهم که و چون صبح شد وزیر پادشاه دولت  
 نزد خود خواند و آنچه که گرفته بود همه واپس کرده رضایار و حاصل نمود و مولف



انفصل زندگانه به بلوغ	چوتده سال اول جهان امین	این چو شصت تاریخ او
در کتاب اهل عرفان امین	شیخ محمد میرک قدس سره	ید بزرگ و کاتب
از ادراک میر پشرفین چو جاسه است و در علوم شریعت و طریقت کامل و اکمل و عالم عامل قدس شیخ عبدالحی نام داشت و فاتی است در سال هشتاد و شش در سن سی و هفتاد و هشتاد و نود و یکم گفته اند اما اول دل مقرون است و صفا اخبار الانبیا این نطقه در تاریخ و فاتی دسه و روح کتاب خود کرده است		
نادر العصر شیخ عبدالحی	که پیش مرزبان بود	وقت ز عیش لبر رسید من
گفتم ایچون تو در زبان بودی	سال تاریخ خویش خود فرما	که خبر او در در جهان بود
گفت تاریخ من بود نامم	بنده و قید کور بیان بود	پس اگر عیارت شیخ عبدالحی
که حاصل آن نصد و پنجاه و نه است عدد لفظ عیارت کنگر شصت و هشتاد و نه		
حاصل بشود از مولف	زده دل شیخ عبدالحی	رفت چون از همان طاق
رحلتش چو ز نغمه دم	بار دیگر طالب مشتاق	شیخ علی صوفی
قدس سره از عظامه شیخ عهد خود بود اصل دسه از ولایت بام است و مرید شیخ زین الدین خوانه است و سبب بالآمدن دسه براه هدایت و توبه این بود که در دسه جمع از درویشان زیارت فرار بزرگ بر فتنه و دسه بعضی بکار زراعت مشغول بود چون نظریه بر درویشان افتاد اثر دسه در دل دسه هم بهم رسید و با درویشان همراه شد و زیارت آن فرار شریف بر و از برکت متابعت و درویشان زیارت نمودن آن فرار دل زدنی با برداشت و کرمیت بر عبادت حق بست تا براتب علی رسید و یک از اولیا عظام شد و فاتی دسه در سال هشتاد و شش رحلت از مولف		
شیخ عالی هم علی صوفی	بیهنق متقی دسه	سال رحلتش چو از خردم
شد مالک بهشت علی	مولانا حسین واعظ کاسه	صفت قدس سره
در بار بزرگ بود و در علوم ظاهره و باطنی فرید و به عالم خود و در بحر بصا		

مقامات عالیہ و جامع علوم شریعت و طریقت بود خلق کثیر شفق بر ولایت و  
 عظمت دے بود و ذوقی و جمالتی بحال داشت و بوقت خواندن قرآن ادا جمالت  
 دست دادے و از خود رفته و اور انصاف بسیارست بجز ان اخلاق حسنے  
 و تفسیر سنیست کہ در نظر علماء عصر مشایخ و سر لغایت مطبوع افتاده و وفات  
 دے در سال ۱۰۵۰ هجری است و این شیخ بمعصرت مولانا عبدالرحمن جاسے بود در  
 مجلس و خط وے خلق کثیر حاضرے شد و بہدایت بہ سید زین العابدین

بیر دین محبوب علم الیقین	عالم معصوم محمد حسین
بزرگتر دوم محمد حسین	شیخ جلال الدین بن عبد الرحمن سوری

از کبر است علماء و علماء فاضل محمد بن و مفسرین وقت خود دست در  
 احدے از افاضلان وقت با وے کتاب مقابله و مباحثه نمود و تفسیر در الشرح  
 و تصنیف اول جلالین از توالیف و تصانیف است و در کتب کمالے رطب  
 وے تصنیف کرد زیادہ از چار صد جلد استند و وے در تفسیر و لغو خود فرمودہ است  
 کہ در قرآن مجید در جاکے مجتمع نیامده سواے و در مقامیکے عقبة النکاح حتی  
 دوم دلائل ابرج حتی و دو کاف و دو ین سواے منا سلکم من شیخ غیر الاسلام  
 و دیگر کسے جایامہ و نیز تمیز فرمودہ است کہ در آیات شریفہ در قرآن مجید  
 حاصلے تمام حروف تہجی اندیکے انزل علیکم من بعد العموم و دوم محمد رسول اللہ  
 والدین است و علی الکفاسہ بزرگان دین این ہر دو آیات را قطعی گونید و نیز  
 فرمودہ است کہ در ہمدسور عالم صلے اللہ علیہ وسلم کس اصحاب انصاف  
 آن یکے معاذ بن جبل دوم عبادت بن انصاف سوم ادسے بن کعب  
 چهارم ابوالدرداء و انصاف پنجم ابوالباب انصاف جمع کردن قرآن مجید وقت  
 وفات دے باقوال شیخ در سال ۱۰۵۰ ہجری و از وہ بوقوع آمدہ قطو الزبور

چون عزیز الدین لقب جلال	گشت از دنیا سوری جنبان
فاضل و افضل شہر سوری	جلال الدین مقبول خلد

شاه احمد شرعی قدس سره از عظامه مشایخ و کبرای علمای  
 وقت خود بود و در دیار چندیرے کوطن داشت و در عمل دعوت آیات  
 قرآنی و اسماء الکریمه داشت چنانچه بر ذریعہ با و شاه الباقوت و  
 تصرف این علم نجومی کثیره حاجات مسلمانان سے برآورد و یک شب  
 چون رانہ اول کے گرد این بادشاہ را در جنبش سے برآورد و بدانہ دیگر غم سوا  
 میگرد و بدانہ سوم سوار سے شد بمین بہر دانہ شیخ میفرمود کہ حالا بادشاہ در اینجا  
 و حالا در اینجا سیدنا بعد از تماشای عدد الوعین لازمست بر سید روز سے شیخ  
 به وضو مشغول بود یکے از غلام یہی ہا کہ در خدمت شیخ میماند تسبیح را از صندوق  
 برآورد و بہمان نوع کہ از شیخ مشاهده کردہ بود دانہ ہا را گردانید ناگاہ بادشاہ  
 ہنوز شیخ در بہارت خانہ بود و حیران شد کہ سبب یہ باشد کہ بادشاہ امر و زور  
 غیر ذرہ بود اما بعد از آن معلوم شد کہ آن غلام یہی دانہ ہا سے تسبیح گردانید  
 و آمدن بادشاہ از اثر آن بود و وفات شیخ در سال ہند دولت و ہشت ہجرت

از مولف	شہ احمد آن شاہ شرعی ہول	چو کرد از جہان سوغداران
یو ہجرت ۱۰۱۱ سال و شد ندا	شہ شرعی احمد سال ۹۲۱ و سال	ملک بن الدین الد

قدس سریم الغرناشان و در ہر حقیقی ہا از انجیاس روزگار و صلح  
 و زمانہ بودند صاحبان زہد و تقوی و شجاعت و سخاوت و علم و حلم  
 صاحب اخبار الاخیار تھو میفرماید کہ ملک زین الدین تلاوت قرآن مجید  
 در غیر حالت قیام نکرد در محل ساختہ بودند تا بسینہ سے بلند و ہر  
 قرآن می نہادند و سے میخواند و گاہے کہ غلبہ خواب بود سے کمندی در گردن  
 می انداخت و بسقف خانہ محکم سے کرد باین مراد کہ اگر خواب غلبہ کند کند در گردن  
 منصب بلا کرد و تمام متعلقان سے نیز از صاحبان خانہ و خدمتگاران عمیرہ  
 بوقت نصف شب براسے بھجر بر میخواستند و تا وقت چاشت بندگی و نقل  
 شمعہ ای بیرون و بہر شب بھجر بھجر روح مظهر خواب رسالت آب صلی اللہ علیہ

معدن برنج می پختند و هر برنجی که سرته قلم هوالت احد خوانده می دیدند و در آن  
 مولد حضرت شاه رسالت صلوات علیه وسلم هر روز یکبار رنگ زیاده می کردند تا در  
 روز دوازدهم دوازده هزار تنگ میشدند و آبراهند ابد و ایشان میسلاوند و هر روز بر  
 بر او ختم قرآن کنانیده و علمیکر دنگا و سبحانه لغای موت شهادت نصیب  
 ایشان کند آخر همچنان بوقوع آمد که شیخ زین الدین را در سنه نهصد و بیست و  
 شخصی از غلامان نام فرجام زید داد و شیخ زید الدین همراه سلطان المریم در  
 نهصد و سی و دو روز دست کفالت شهادت رسید که فرار از نواری روزی گوازی قطعه

**تاریخ وفات شیخ زین الدین مولف** شیخ زین الدین شهید است  
 چون در دنیا وقت حیات رسید به تاریخ مجلس سرودی از فلک گفت زین الدین عالم شد

**تاریخ وفات شیخ زید الدین از مولف** شیخ زید الدین قاتل راه حق  
 وصف او بود از وقت رسیدن اسال حلیش چو چشم از خود گفت طالب ندو دل نشو شهید

**شیخ یوسف قتال قدس سره** معروف قاضی جلال الدین است  
 که مراد بود در اوایل شیخ یوسف تمام هفت پل که از عمارات سلطان محمد تغلق  
 بود و مقبره او هم در آنجاست مشغول میبود و در ریاضات شاقه می کشید بعد از آن تمام  
 شخصی از او لیا که او هم جلال الدین نام و امانت نعمت ولایت نزد خود داشت  
 بجز وقت او رسید چون دس هم طالب بود حصه نعمت از روی گرفت و بر آب  
 و الارید وفات دس در سال هفتاد و سه است از مولف

یوسف قتال شاه با کمال رفت چون از دار دنیا دنیا طالب فیاض الکریم  
 یوسف تادلی خن بن نجوا مولانا شعیب قدس سره عالم و عامل در

ظاهر و باطن کامل و در وعظ و تذکر و در سخن و تقریر بی نظیر بود و بوقوعیکر او  
 گفتی با قرآن خواندند و یکس از مجال عبور از آن راه بودند که بسیار گران  
 و یا کار ضروری در پیش جانشینی ایستاده شد و او کار بر علی و سلیمان مجلس  
 و وعظ و حاضرتند و اول مولانا از لاهور بود و والد ماجد که سلطان سنهاج

از لایمبور در دسبه رسیده بجهت شایسته تحصیل علم نمود و مفتی و سلمی شد و با نجا بکوت  
 اختیار کرد و نقلست که مولانا او بهمن پیر مولانا شعیب بوقت تحصیل علم از دور و غنا  
 از بازار شهر گذرانست که از آن پسران عساکر ختم و تمام شب در مطالعه علم پرداخته  
 چون روز شنبه از جهان گذر چسب رخ نان بیخته و خورد و بهما نقده گفتار کرد  
 مدتها بدین منط گذرانید تا علم و آفرینش نمود و نقلست که آن در دیش جلال الدین  
 کشتید و قتال انفت ولایت عطا کرده بود ادل پیش مولانا شعیب آمده بود و گفت  
 که مولانا اگر ترک کاغذ بری کنی ترا کار بیاموزم که دیگر ترا پر دلس اینکار نباشد  
 او گفت که بجهت بسا علم حاصل کرده ام یک تمه ترک آن نمیتوانم کرد و از پیش مولانا  
 بیفت و آنچه داشت بشیخ یوسف قتال نظر نمود و وفات مولانا شعیب در سال اقصا  
 در سه و شش هجری است و قبول صاحب اخبار الاخبار فرار بر انوار و س در دیه

قطعه از ولایت	شیراز دار فاضل و دار خلد	پرواقف صاحب شعیب
به سال احوال آنجناب	گفت باقی صاحب شعیب	شاه جلال الدین

شیراز قدس سره میرد شیخ محمد نور بخش است که بر بخش راجع  
 دار در برمن دیار هند در زمان سلطان سکندر از مرکز منظر تشریف آرد در دسبه  
 تشریف آرد و سکونت در زید عارف بود صاحب حالات عجیب و مقامات غریب  
 و بافتنست مولانا روم و معانی آن نسبت خاص داشت و از وزیر که در دسبه  
 آتش افروز داشت و یکدانش سردار اکثر احوال نان زعفران براس همانان  
 در خانه و سببیا بود هر وقتیکه همانان آمدند سببیش نشان حاضر کرد  
 غیر طعناست دیگر که در اوقات معینه پنجمت و وفات و س در سن

منه و جیل چار واقع شده قتلعه از مولانا	پرواقف کن شیراز جلد دوم
آفتاب بن حق ماه جلال	سال وصال و چو پنجم از خود

شیخ سلیمان بن عفان المندوسه البهلوی قدس سره  
 در شاد و تربیت طالبان و تعیین او کار و اشعار در دیشان یگانه عصر بود

مسافرت بسیار کرد و نعمت‌یافت گویند که دس امرتبه نقل ارواح که مرتب است از مراتب تصرفات نفس ناطقه انسان حاصل بود و بحسب آن از اکثر احوال قرون ماضیه و استقبال خبر داد که گویند که دس در تجویز قرآن فرموده که شیخ بود و در معانی قرآن پیش آن سردر کائنات علیه السلام و الصلوٰه تجویز نمود بلکه شیخ عبد القدوس گنگوے که از اولیای زمانه بود قرآن از پیش دس تجویز نمود و دس در خالقان و وفات دس شب چهارم ماه محرم سال ۹۵۳ و چهل و چهار بجزیت و مقبره او در صلی عقب مقبره عالیہ خواجہ خواجگان الدین

صالحین  
 از خیر الوارثین  
 در دنیا و آخرت  
 در سال ۹۵۳  
 در شب چهارم ماه محرم  
 در خوارزم  
 در وقت غروب  
 در وقت غروب  
 در وقت غروب  
 در وقت غروب  
 در وقت غروب

بختیار اوشی ست ارض	سیمان کو داس متقی	سفر کرد چون از جهان ن
شود سال حیل آن ه دین	شاه ولایت سیمان	در گیم سیمان سخیل
بگو وصل آن شیخ عالمکان	شیخ حسین خوارزم مقدس سر	

در طریقت مرید حضرت مخدوم نور عظیم خاست دوم مرید شاه علی بیدار و دوم مرید شیخ شاد لیزه اسفرائی دس مرید شیخ عبدالنور شاد با دس دس مرید شیخ اسحاق ختلائی دس مرید شیخ علی هدائے ست از کبار متاخرین بزرگان دین مساکرامات از چند مقامات بلند بود و وفات حاجی محمد خدوم اعظم پیر و شفیق حسین خوارزمی در سال ۹۵۳ دس و وفات شیخ حسین در یک شام در سال ۹۵۳ در پنجاه و شش و بقول بعضی در سال ۹۵۳ در پنجاه و شش

بجزیت تاریخ وفات خدوم اعظم خاتمه از مولف پیر اعظم حاجی بیت الحرام	گفت تاریخ وصال او خدوم	مادی خدوم سلطان
قطب عالم بود در بیان الوی	تاریخ وفات حسین بود	مرید حضرت مخدوم نور عظیم
بسن طریقت او چون تجویز خوارزم	تاریخ وفات شیخ حسین	سید رفیع الدین

جامع بود میان فضایل شهید و ابابک کرام دس به علما و صلحا بود و میر معین الدین صاحب تفسیر معنی از اجاد و است که سالها سال مجاور مدینه منوره بوده است و بعلم حدیث و تفسیر شاگرد مولانا جلال الدین دوالی است

وفات دس در سال نصد و پنجاه و چابا اتفاق ابا اخبار و نفعه در نصد و

دو پنجاه و هفت نیز گفته اند	شیخ دین سید جمیع الدین	صورت گل چو شد باغ جهان
وصف آن شاه صادق الاخوان	صاحب نعمت زماه بخوان	پیشوی یقین رشت الدین

نیز بیست گشت خیابان میر سید عبدالوهاب بن سید امجد سالوی قدس

از بزرگس متشیخ و اولیای عظام بود و در اوان صغر سنی همراه پدر خود در

حوض آب در آمدن غسل کند مرصه از درون آب پیدایش و او در آب کشید

و ناپید ساخت بعد از مدت مدید باز از پنهان آب حوض سر بر آورد بدین حالت

که پیر از فیض نسبت و فتح باب علوم بود و تقاضاست که مال دس روزی در

پدایه میگفت و او با طفل جمع در آنجا باز می کرد در آنجا دس روزی در

افتاد و از دویضه بپایه گفت که آن مشکل حل شد و بعد از بلوغ که بدرجه عالی

رجال الغیب رسید در آن حالت هم بمطالعه و تدریس علم اشتغال داشت و در

در کتاب خانه که بهر جانب آن کتابها مانده بود و گذشته بمطالعه کتاب مشغول بود

که ششم برسیماه عیسیان بجلوت او در رسید و اشارت بجانب کتابها کرد و

گفت که اینها چیست و اشتغال بدین چه از استماع این معنی حلقه در باطن

پیدایش که به اختیار از همه برآمد و بحالت تجرید و عبادت حق مشغول شد و وفات

دس در سال نصد و شصت و پنج بمرگیت قطع افضل و ابی و و هاب الکر

چو شد در خطه والاعبد و هاب وصالش سید قیاض گفتم او که هم صیر دنیا عبد و هاب

سید محمد غوث کوالیارس علیه رحمة اللہ بارک ارا عالم مشاف

و کبرای اولیای متاخرون هندوستان است و در طریقت سلسله ارادتی

نجمت شیخ حاجی حمید که از اعاظم خلفای شاه قاذن بود و درست کرد

و شاه قاذن نعمت خلافت از شیخ عبداللہ شطارس داشت و سواس

سلسله ظاهری تربیت باطنی از روح پرفقوح حضرت غوث الاعظم محی الدین

عبدالقادر جیلانی قدس اللہ بامراره الساع به یافت و به کمال مراتب

اقطاب غوث رسید و چون در آنجا رسید از سادات عظام پیشاپس بود و بعد از آن در مندیستان اشرف آرد و قیام پذیر گشت و گویند که شیخ محمد غوث قدس سره معتقد است چهارده سلسله بود و سیاحت بسیار کرده و از مشایخ عظام بر یک خانوادۀ فیض باطنی حاصل نمود و بخرقه های خلافت ممتاز گشت و در سیاحت کوزه آب بمقدار سه و یکصد برداشتی و مصلی دخیل و عساکه در دست نگریست و در جسم نهایت ضعف داشت و صاحب اخبار الاحیاء میفرماید که شیخ محمد غوث چون برادر اول اقصی ادرات نجیب است شیخ حمید رفت شیخ تمیم برخاست و او را در کنار گرفت و گفت بیا شیخ محمد غوث حاضرین وقت پرسیدند که این شخص را بکجا می بردید با این مرتبه رسیده باشد غوث خواندن چه معنی دارد و فرموده اند یک است که پدر نام اسپر خود شاه عالم می نهاد اگر چه او در آنوقت شاه عالم می نامید و نقلست که در اوایل شیخ محمد غوث از اهل دعوت بود و در قلعۀ کهریز دعوت اسماک الهی نموده آن کار را چنان بحال رسانید که در مهندسان خود داشت آخر کار آن کار را بکار تصور نمود و کار عساکه باطن پروردگار درین کار همچنان سعی و جهد نمود که یکی از اقطاب وقت شده نصیر الدین هالیون بادشاه معتقدان دست گشت و در آن حالت عروج حال خود کتابی موسوم بمسراج نام تصنیف کرده بود و در آن کتاب مقامات سال عروج خود درج کرده چون بادشاه هالیون مغول ال ریاست گشت از مهندیون ایملان رفت بعضی حاسدان عروج نام شیخ را نزد شیر شاه بادشاه بردند و بعضی رسانیدند که درین کتاب کلمات خلاف شرع تحریر نموده شیر شاه در پله آناروسه شد پس شیخ از گوالیار گجرات رفت علماء گجرات هم اجازت و سهبر خاستند و محضر نوشتند مستعد قتل و سه شدند و آن حال شیخ و جهیلدین گجراتی که سر دفتر علماء وصلحای مشایخ گجرات بود و بخدمت شیخ ارادت هم داشت بعضی رسانیدند که چون مجلس علماء

در وقت آنکه شیخ محمد غوث در مندیستان اشرف آرد و قیام پذیر گشت و گویند که شیخ محمد غوث قدس سره معتقد است چهارده سلسله بود و سیاحت بسیار کرده و از مشایخ عظام بر یک خانوادۀ فیض باطنی حاصل نمود و بخرقه های خلافت ممتاز گشت و در سیاحت کوزه آب بمقدار سه و یکصد برداشتی و مصلی دخیل و عساکه در دست نگریست و در جسم نهایت ضعف داشت و صاحب اخبار الاحیاء میفرماید که شیخ محمد غوث چون برادر اول اقصی ادرات نجیب است شیخ حمید رفت شیخ تمیم برخاست و او را در کنار گرفت و گفت بیا شیخ محمد غوث حاضرین وقت پرسیدند که این شخص را بکجا می بردید با این مرتبه رسیده باشد غوث خواندن چه معنی دارد و فرموده اند یک است که پدر نام اسپر خود شاه عالم می نهاد اگر چه او در آنوقت شاه عالم می نامید و نقلست که در اوایل شیخ محمد غوث از اهل دعوت بود و در قلعۀ کهریز دعوت اسماک الهی نموده آن کار را چنان بحال رسانید که در مهندسان خود داشت آخر کار آن کار را بکار تصور نمود و کار عساکه باطن پروردگار درین کار همچنان سعی و جهد نمود که یکی از اقطاب وقت شده نصیر الدین هالیون بادشاه معتقدان دست گشت و در آن حالت عروج حال خود کتابی موسوم بمسراج نام تصنیف کرده بود و در آن کتاب مقامات سال عروج خود درج کرده چون بادشاه هالیون مغول ال ریاست گشت از مهندیون ایملان رفت بعضی حاسدان عروج نام شیخ را نزد شیر شاه بادشاه بردند و بعضی رسانیدند که درین کتاب کلمات خلاف شرع تحریر نموده شیر شاه در پله آناروسه شد پس شیخ از گوالیار گجرات رفت علماء گجرات هم اجازت و سهبر خاستند و محضر نوشتند مستعد قتل و سه شدند و آن حال شیخ و جهیلدین گجراتی که سر دفتر علماء وصلحای مشایخ گجرات بود و بخدمت شیخ ارادت هم داشت بعضی رسانیدند که چون مجلس علماء



منقد شود و سخن در مواعج افتد شیخ بفرماید که این مواعج مراد عالم واقع بود وقوع  
آمده است ز در هوش و بیدار سے عرض چون موکه علما در میان آمد شیخ فرمود  
که این مواعج عالم بهوشی است که از ظایر خبر نداشتیم ازین سبب علما از او از شیخ  
در گذشته و شیخ را برادر سے بود شیخ بهلول نام که سبب فقاردها یون  
با و شاه نسبت شیخ برابر تب اسطی رسیده بود و آخر دست مرزا اندال شهید شد  
و شیخ را تصانیف بسیار است همچون کتاب جوهر خمره و ادراغ غوثیه و بحر الحیات  
مشهور تر از وفات آن جامع الکرامات با اتفاق اهل اخبار در سال تصدیق  
بفقاردها نسبت که تبار شیخ پانزدهم رمضان المبارک که وقوع آمده در مدت

همیشتا در سال دقیر در گوالیار است **قطعه** محم غوث سید قطب عالم  
چو در وصل صفا کردید و صول **التباریح** و صالش گفت **رثر** محمد متقی سلطان مقبول

**بابا قدس کشمیر** المشهور مبرور سے ریشی قدس سره  
از عظام مشایخ خطه دکن کشمیر است و از جمیله آنبران سے که مادر زاد بود  
و شیخ العارفین نور الدین سے پیش از تولد سے بعد سال از ظهور سے  
جود داده بود و در عمر خود سالی ذوق خدا پرستی بهم رسانیده مشغول  
بطریق ربانیان شد و در ایشان ریشی فرقه در کشمیر از خاندان کبری بود و در پیش  
فرمان کشمیر سے مرد عابد و زاهد گویند که فیض ادب سے داشته باشد و حضرت  
بابا قدس هم او سے بود و بطایر یکسے شیخ اقتدا و ارادت داشت تمام شب  
در قیام و تمام روز در عبادت میگذرانید و خلق محمد سے و عادت همان سے  
بر وجه نهایت داشت **قلست** که روز سے بهمد خورد سالی شیخ همان سے  
در خانه شیخ وارد شد الهه ماجده شیخ براسے ننگے طعام همان مایه خورد و از  
بذرات طلب کرد چون آوردند در طشت نهاد اتفاقاً غلیو از سے آمد و مایه را برداشت  
بر دواله ماجده اطلاع اینسے شیخ کرد فرمود که کار برد از ان زرق اگر ماسے  
براسے مافر شده بودند غلیو از را چو آوردند اگر حق غلیو از بود مایه را بنجانه مایه را

صلوات  
از خیر الواعین  
سید اولیا حضرت  
فصلی تقیاً محم غوث  
ابن خطار از درویش  
تایات بلطف حضرت  
کرامت بلطف جامع  
بیشتر روح غوث مبرور  
بناشوات کمال  
سوی غوث اهل جمال  
مردم شیخ هال است  
بجمله اذینتایر  
بناشوات کمال  
تعالی مشایخ مقبول  
بود و مبرور است مقبول  
از سنه بود و دنیا پر  
که کشت از ارادت شیخ  
بقتیاب مبرور کمال  
فوتای لو کفایت مایه  
فوتیون که الیایان  
از مایه مایه را  
**الاصفا**  
ببین مویون کمال  
فوتای مویون کمال  
فوتای مویون کمال  
فوتای مویون کمال

ببین مویون کمال  
فوتای مویون کمال  
فوتای مویون کمال  
فوتای مویون کمال

فرشادند سبزی بن سخن بود که غلیو از باز آمد و از سر جا که ماسه برداشته برده بود با نیا  
 و برقت و صاحب تواریخ عظمی میفرماید که بابا قدس بر دس در او احوال  
 بخدمت مشیخ محمد دم خمره حاضر شده بیعت کرد و داخل طریقه سهروردیه گردیده و خرقه  
 خلافت یافت و حضرت بابا داؤد خاک کے حکایات کمالات و ذکر خوارق گزاف  
 و در تصانیف خود بسیار درج فرمود و وفات و سے تباریخ یکم ماه ذی قعد  
 سال ہند و ہشتاد و شش ہجرت و صاحب تواریخ عظمی در تاریخ وفات  
 و سے میفرماید کہ شیخ دین بود اندرین کثیر اندر علم و خوش بہر فوئش شیخ دین آمد تباریخ سال

از مولف	شیخ آقا بس مقدس عالم	آنکہ بیعت نمود میان جامست
جلد ششم نمون الاقواء	نیز محمد دم قدس اسلام	سید عیاش الدین

کیلائے لاہور سے قدس سرہ صابزادہ ابن اقبال سید عبدالقادر  
 گیلانی لاہور سے استاذ کریم شمس الدین دین حسن ہندو و ہل و در بخاندان  
 عالیہ قادریہ مرقوم شدہ مدرسے بوہڑل و تعلیمی دیار ما صاحب خدیوہ  
 شوق و ذوق و در مردمان بنام دولت شاہ اشہار داشت و موعود  
 دولت آباد بجا فرنگ بیدن لاہور آباد کردہ و سے بودہ الکریمہ پنجاب جاز  
 و خلافت بسلسلہ قادریہ از پدیر عالیقدر خود داشت اما از دیگر سلاسل ہم بہرہ  
 کامل و حصہ وافر حاصل کرد و مردمان اورا بپیر سلاسل عظام می خوانند و نسبت  
 اباس و سے بچند واسطہ در میانے بحضرت محبوب بھاسے ز شیخ عبدالقادر  
 گیلانی میر سید بیظریق کہ سید عیاش الدین دولت شاہ بن سید عبدالقادر  
 نامے بن سید جمال الدین بن سید جمال الدین بن سید یوسف بن سلطان شہید  
 بن سید ادریس بن سید محمود بن سید اسماعیل بن سید داؤد بن تلج الاطاب  
 سید فتح نصر بن قطب الاطلاق سید عبدالرزاق بن غوث الاعظم شیخ عبدالقادر  
 گیلانی قدس سرہ الغریز و والدہ ماجدہ سید عیاش الدین و خستہ  
 میر کفایت خان امیر بھالیو نے سید بھاکر سے استاذ اربطن حضرت و سے

سید اسپر کے سلطان اکبر و دوم غیاث الدین دولت شاہ سیوم سید ابوبکر  
 حاجی موجود آمدند و از سہرہ حضرات سید غیاث الدین محبوب ترین فرزندان  
 پدر عالیقدر بود و وفات سے باقوال صحیح بتاریخ نسبت و یکم رمضان المبارک  
 سال ہند و نو و عمر بمقادیر نہ سال ست و وفات سید سلطان اکبر در ش  
 بتاریخ نسبت و یکم ذیقعد سال ہند و ہشتاد و نہ و فرارات بہر و حضرات  
 بیرون لاہور متصل بمقبرہ پدر بزرگوار ایشان اند و بعد وفات سید غیاث الدین  
 کرام الدین المشہور شاہ بہاگنا پسرش بہر سمدار شاہ نسبت و بہاگنا پسر  
 جاوے التالی سال ہند و نو و نہ دولت بہر چاہ و پنج سلسلہ گفایات از  
 سادہ دولت و سہ اہل کمال رفت چون از جان با جا افضل الاولیاست تا پیش  
 سہم فرگفت و دولت شاہ مولانا در ولش واعظ قدس سرہ در ولش  
 مرتاض و معتد و سالک عرف و بصورت و سیرت در ایشان موصو بود  
 و تمام عمر بہ ریاضت و مجاہدہ گزارید ذوق لبید و شوق بشمار و عشق بایا  
 داشت و بر آواز نے و مرغان صحرا سے لواجد با کردے و شور شاہانہ  
 اصل سے از ماور النہر ست و سالہا سال بجاورت حریم الشرفین گزارید  
 آخر در زمان سلطنت افغانان بہند و استان آمد و صحبت مشایخ این بار  
 دریافت و در سال ہند و نو و ہفت ہفت ہفت حق بیوست از مولانا  
 حضرت در ولش واعظ ہما بود بھی اہل حال اہل کمال رفت چون آخر ازین دار فنا  
 واعظ ہادی گوہر شاہ شیخ وجیہ الدین کجرا سے قدس سرہ  
 نسبت شریف سے علوم سے از کبار مشایخ متاخرین ست و در علوم  
 ظاہرے نیز انقدر مستعد و کامل داشت کہ برا کثر کتب درسی حواس شہ  
 شرح تخریر فرمودہ اگر چه نسبت ارادت بدیگر سلاسل ہم داشت اما از  
 تربیت و تکمیل و اجازت خلافت طریقت سلسلہ شطاریا سید محمد غوث گوالیا  
 حاصل کرد و نقاست کہ چمن سید محمد غوث بسبب آزار دہی شیر شاہ بادشاہ

که بسبب عمقا در هیالون بادشاه باد سے عداوت دے داشت از گوالیا  
 بکجرات رسید ملاک کجرات سربا قراض میفایمین رساله مراجع نادر مولف سید محمد  
 بعد از آنکه در نزاع و سبب بنفادتند در باب فمائل آنجناب حضرت نوشته بر سلسله  
 با اتفاق و امر خود با بر آن ثبت نمودند و شیخ علی متقی کجراتی هم که صاحب علوم  
 لطایف و باطنی بود با سبب احکام شرعی بنویس بر کاغذ محض نام که در باب قتل  
 سید محمد غوث تحریر شده بود فتویس نوشت و مهر خود را ثبت کرده پیش پادشاه  
 فرستاد بادشاه در قتل شیخ قائل نمود و فرمود که تا وقتیکه بر این محض شرح  
 وجه الدین نصب نگردد حکم معتدل نافذ نمی شود و کاغذ فتویس از شیخ وجه الدین  
 در دست شیخ وجه الدین برادر دریافت اینحال نبی بیت سید محمد غوث تشریف برود  
 بدیدار اولین فرقیه حال و قال آن صاحب کمال شده کاغذ فتویس لیا و آرد  
 بیست خود و بعد از آن محض جواب داد که کتب شما بکلمات شیخ و معانی آن بزرگوار  
 و الحق در نظایر شریعت آنچه حکم کرده آید راست است اما این معاطله باطنیست و  
 و مراجع شیخ در عالم واقع بوقوع آمده و حالات واقع در عالم طایر اعتبار است  
 و فاست آن جامع الکملات بقول صاحب سفینه الاولیا و مخبر الواصلین در سال  
 نهصد و نود و هشت و فرار پیرانوارش در احمد آباد زیارت گاه خلق مستاز و طایف

صاحب  
 از شیخ ابوالواصف  
 در ده و اصفیاء و مطهرین  
 در سال ۱۱۹۰  
 در سال ۱۱۹۱  
 در سال ۱۱۹۲  
 در سال ۱۱۹۳  
 در سال ۱۱۹۴  
 در سال ۱۱۹۵  
 در سال ۱۱۹۶  
 در سال ۱۱۹۷  
 در سال ۱۱۹۸  
 در سال ۱۱۹۹  
 در سال ۱۲۰۰

شیخ عالم وجه الدین	شد چو از دهر سومی خلدین	۱۱۹۰
سال ۱۱۹۱	نیز در آن سال علت آنشاه	صاحب حق سخی وجه الدین

بابا و اهل کشمیر قدس سره از مریدان پاک عمقا در حلقه  
 نیک نهاد شیخ حسین خوارزمی بود و از شیخ محمد شریف کبر و سبب هم خرقه خلافت  
 و اجازت یافت و در سال نهصد و نود و نوزده خوارزم کشمیر شریف آورد و در خلافت  
 و لاجا به پیر کبر سید علی هدائے طرح اقامت انداخت و مرجع خاص عام  
 و جذب و استغراق بحدی داشت که بوقت نماز و سبب رکابان آن بجز  
 دیگر آگاه میشد و در نهنگامیکه مرزا یادگار بنویس غلیم بمرسا به جا نشاند

اکبر بادشاہ جنگ کرد وقتہ عظیم برپا نمود حضرت شیخ بہ زاریا دگر نصیحتا نوشت کہ از نظر  
 احکام الحاکمین حکومت ہندوستان و کشمیر با کبر لغو فیض گردیدہ متعالیہ و سجادہ بادشاہ  
 نادرمانے حکم آگے است انارتکاب این امر بارآمد مباح بخون اہل اسلام دست  
 آلودہ کمن دتیرجا ک کشمیر کہ از طرف اکبر بادشاہ ناظم آسجا بود بشارت فتح و فزونی  
 ازین سبب فرزایا دگر نارنا بکار بعد اوت شیخ برخاست ذریہ در طعام شیخ کرد  
 آنحضرت در سال یک ہزار و یک ہجرت سے مسموم و شہید ازین دار پر ملل تقرب  
 ایزد متعال ہوست و شیخ کامل بادہ تاریخ وفات آنجناب درج تواریخ عظیمی است  
 و در ضمن خانقاہ امیر کبیر مدفون شد لفظ است کہ چون طعام زہر آلودہ پیش آنجناب  
 آوردند لقمہ برداشت و تا یک ساعت در تناول آن تا مل نمود بعد از آن آیہ کریمہ  
 ذالک تقدیر العزیز العظیم بزبان آورد و نوش جان کرد لفظ است کہ یکبار شہید ہا سے کشمیر ای تمسخر  
 شخصے زندہ را در تابوت انداختہ و مردہ قرار دادہ نجاست آنحضرت آوردند  
 و گفتند کہ والدین این مردہ نوجوان خیر و فرج سے گنہاگر ہووہ نمازندہ گردد  
 عین عنایت و رتہ آنحضرت خود امام شدہ نماز جنازہ این میت بخوانند کہ موجب  
 مغفرت دے گردد و چند شیخ در اینکار لفاصل و توقف بکار بردند و شد  
 آخر برخاست و بکبیر جنازہ گفت ملک الموت ہا الوقت حکم خالق الیمات والما  
 روح او قبض نمود چون نماز تمام شد مردہ برخواست شیخان تعجب بانندند  
 و پرده از روی برداشتند مردہ بود چون اسج چارہ ندید ہزار خوار سے و  
 ترس سے با طہار حال پر داشتند فرمود کہ حال از زندہ شدن این مردہ اسکان  
 اما خواندن جنازہ این حالتے موجب نجات او خواهد شد انشاء اللہ تعالیٰ

ز دنیا دوان شد بجلدین	چو آن شیخ دادے تیغے	ایضا جوہنی سال تا سجاد
دگر پردہ فیض وادے	شیخ یعقوب صوفے کشمیری قدس سرہ	

خدا نخواستہ عاصی سے کہ انکبر است امر سے سلطنت کشمیر بود و در  
 سال ہصد و ہشت متولد شد و در عمر ساک قرآن حفظ نمود و از حضرت

مولانا محمد کاشاگر رشید عارف نامے مولانا عبدالرحمان جالو  
 تحصیل علوم ظاہر سے کرواڑ پیشگاہ اوستا و مخاطب بخطاب جاسے ناپے  
 کر دید بعد از ان بخدمت جاذب حقیقی بر ریاضت و عبادت پرداخت و یہ ہے  
 بانیکار مصروف ماند و نسبت اویسے بروحانیت حضرت امیر کبیر پیدے علی ہمدانی  
 حاصل کرد و از کاملین وقت شدہ من بعد بارادہ شرفیابے ارادت و محبت  
 بخدمت شیخ کمال الدین حسینی خوارزمی حاضر شد و بر بنیاد سے ارادہ  
 تشریف سیر کند مصمم گردید تا بخدمت حسین خوارزمی مستفید شد و الدین و  
 اوستا کہ در این باب مانع آمدند از روحانیت امیر کبیر یا سورشندند کہ مانع  
 حال وے نشوند و شیخ یعقوب بہر از شوق از کشمیر اور سفر بنا دہ فایز سمرقند  
 و بیرون دروازہ خانقاہ مقام کرد شیخ حسین ہم از تشریف آوردے سے  
 عالم باطن مطلع شد و حتمے الباب باستقبال برآمد ہم کاب خود بر در  
 خانقاہ برد و بہ ارادت خود مشرف ساخت و بکار منیر و اشعی مطلع خانقاہ نامہ  
 فرمود در اندک زمانہ تکمیل و تربیت و سے ہمد بلوغ و سعی موفورہ بکار برد  
 خرقہ خلافت پوشانید و بکثیر رخصت نمود و بجز رسیدن کشمیر الواب بدایت  
 و ارشاد و تصرف خداداد بر آسجنا ب مفتح شدند و فوج فوج سالکین و حقوق  
 جوق طالبین باستفادہ رجوع آوردند بعد سے باز سو داسے اور  
 خدمت پیر و شغیر دامن گیر حال شد و از کشمیر پیر قند رسیدہ بالفاق مرشد  
 ارشد بجزمین الشرفین تشریف برد و از آنجا بمشہد مقدس زیست چون در آن  
 امام شاہ طہاسپ مفسوس کہ مذہب شیوہ داشت و از غایت تعصب صدا  
 شتھے کا از اہل سنت و آسجا بر فتنے قتل رسانیدے شیخ با بادشاہ  
 ملاقات کرد و با ظہار صد ہا خوارق و کرامات اور مطلع نمود ساخت و از  
 قتل اہل سنت باز داشت من بعد از مشہد بلخ باد مشرف شد و از شیخ شریف  
 ابن حجر جہہ مبارک امام الامیر ابو حنیفہ کوئے سے حاصل کرد

و بهما شیخ سیاحی فتح پور سے ملاقات نمودہ بخرقہ خلافت سلسلہ نقابہ  
 دیشیمہ تنفیض گفتت من لجا بجا سیرا قالیم دور و دراز بکثیر آما چون درالوقت  
 سبب شورش و ایان کشمیر کہ بغیرا تعصب نہا سے ملک دولت را بر باد داد  
 کشمیر محل حوادث و افادت کثیر شدہ بود و آنحضرت بطاہر باطن مقوی شدہ سعی  
 و امداد بلطبع بکار بردہ خط کشمیر آنفولیس اکبر بادشاہ کرد و یعقوب خان یکا  
 ایز کشمیر کہ مقصود سبب اقصیہ دشمن اہل سنت شدہ بود بسیار رسید چون علی غل  
 اعمال اکبرے در کشمیر عمل آمد آنجناب پار سفر عزیزین الشرفین اختیار کرد و بعد کمال  
 سعادت نمود و بسیار کتب حدیث و فیسہ و فقہ براد ہدایت خلق ہمراہ خود آورد  
 در خط کشمیر مروج ساخت و فاقات آن جامع الکلمات اشتبہ چشمنہ بعد  
 نماز عشا تا پنج روز دوم ماہ ذیقعد سال یکہزار و سہ ہجری سے بمقام کشمیر بوقوع  
 بر ماہ ماہے تا پنج وفات آنجناب شیخ امم بود و شیخ اہل مجدد شیخ ادعای  
 و شیخ الباطن و شیخ بحال روح تواریخ اعظمی ست و آنحضرت تصانیف بسیار  
 و توالیف بی شمار در ہمہ علوم مثل تفسیر و قرآن و سلک الاخبار و واقف و عمدت  
 و لیلے مجنون و سفارے البنوت و مقامات مرشد و تہرچ نسخہ مقابل  
 خمسہ و مولانا جاسے و کتاب مناسک حج و شرح صحیح بخاری و حاشیہ تہرچ  
 و تلویح و تفسیر دو سیارہ آخرین قرآن در و اچ شرح در باعبات و درسا  
 از کار و دیوان اشعار ابدار و غیرہ از مولف چو شد یعقوب بن بربر  
 بسال وصل آن شیخ سالے کے اردل عیانت نہیں **درگرہ الدجی یعقوب** کے  
 سید محمد عوث بن سید فتح محمد بن سید ابو بکر بن سید عبد القادر  
 ثانی نے گیلانے لاہور سے قدمیں سبرہ از سادات کریم شیخ  
 عظام لاہور است بعد فوت پید خود بر سندار شاد مشیت و ظلمی کشمیر  
 بحلقہ ارادت آورد آخر در سال یکہزار و چار از بن وار نا پایدار زنت اقامت  
 بربست و متصل فرار پد خود مدفون شد و تواریخ ایران خان کو را سید

اور اسے آپ سے بودگند عاے برقرار گوید بارش تو ساخت کہ موجود از مولف  
 چون تم غوث از در فنا **ابو رحلت رفت در درختا** **ابانغ تفيض است**  
 تاج کانل سید الا براخوان **شیخ عبدالحق جاسم قدس التدر**  
 با سرار السامی از اولاد انجاد شیخ الاسلام احمد جام است در موضع  
 زندجان که از توابع برات است سکونت داشت صاحب مقامات بلند و مدتی در  
 صاحب سفینت الاولیاء نیز مابیکه عارف حق آگاہ ملا شاہ میفرمود کہ چون  
 عبدالشجان از یک زمانه بار بار در سنیم فراسان روانه شد در زندجان خدمت  
 آنحضرت مائت و آرد و براسے شیخ قاضی العاقبے دعا کرد فرمود کہ بعد از مائت روز  
 است این قاضی قاضی خواہد شد انشا اللہ تعالیٰ تمجیل بکار نباید بدینا کسر  
 بموقع آمد کہ شیخ فرمودہ بود **و تیر حضرت ملا شاہ زبانی** **دال نور علی**  
 کہ سبھی سبب است شیخ عبدالحق **متم و دے در آنوقت ارادہ فتن زیارت فراخوان**  
 عبدالشجان انصافے داشت چون شب تاریک بود سجا دے فرمود کہ چراغ  
 کند ز اتفاقات روغن سپراغ ہم نزدیک پس چراغ آباب پر کرده وقتیکہ آباب  
 دہن خود تر نموده در سپراغ ہما در دشمن ساخت و چراغ بدست خود گرفتہ  
 روانہ شدہ در آہ قریب یک فرنگ بود و باوندے فرید ہیمان چراغ روشن  
 چون نماز خواہ عبدالشدر سید بچہ رسیدن چراغ گشتہ شد زیارت از ہمان  
 روشن کرد و ہمان طریق کہ رفتہ بود باز بجاسے خود آمد **وفات آن جام**  
 الکملات در سال یکہ از دینچ بچہ است از مولف **ازت چون در خلون در فنا**  
 گشت عبدالحق **موسول** **از فرزند سال سید عیسیٰ عثمان** **اما ما بان** **تقی مقبل حق**  
 میر محمد بن احمد کشمیرے **قدس سرہ** از اعظم خلفاے شیخ تقیوب  
 ستونے کشمیرے بعد وفات شیخ بر سنہ ارشاد گشت کہ در ترک و کسب سید  
 و تفرید یگانہ روزگار شد و در توکل فرزند سید سید کہ تمام سال گریا و سر مادہ یکجا  
 کرتہ گذرانیدے آخر با شد عابے واسے **یکہ از کشمیر در آنجا شریف برد**



و توطن و زید و فاقات آن جامع الکالات لقبول صاحب تذکرۃ القدا تواجیح پیدا  
محررم الحرام سال یکبار و یازده و بقول صاحب تواریخ اعظمی در سال یکبار و یازده  
تجربست و فرار از انوار بقیام کلبه زیارت گاه حلق است از موقوف

چون محمد میرد و جهان رفت از دنیا بفروردین بیست و یکم ماه ربیع الثانی سال  
متقی محمدی میسر دین میدیوسف محمد سبب کتیمی قدس

اول از تجاران نامدار کشمیر بود چون جاذب عشق حقیقی ادرا بخود کشید تا که کلی شد  
خدمت شیخ یعقوب صوفی حاضر شد و کمال ربیع حسب الاجازت پرورش بنفیر  
اگر کشمیر بجز مین الشریفین تشریف برد و از بسیار س مشایخ وقت استفادہ بود  
و بعد معاودت در خط کشمیر رسیدہ در قصبہ بارہ مولد متوطن گردید و ماہی در سال  
یکبار و یازده ہجرت حق پیوست احمد مشایخ بوز تواجیح وفات دے

درج تواریخ اعظمی است از مویوسف دین بنی مشوق رفت از دنیا چو در فروردین  
سال وصال دیکو شیخ امین ہم جوان مخدوم محرم کباب مولانا محمد کمال کشمیری

قدس سرہ شخصے مراض عالم عامل شیخ کامل حلال دقائق کشف  
حقایق بود نسبت علمی بر خود غالب داشت و برادر حقیقی دے ملا جمال ہم  
اگر چه در علوم ظاہرے و باطنے با دے حکم ہر و ماہ داشت اما نسبت دے  
بزیاد تقویے غالب بود در رشتہ فامادے شیخ کمال و ارادت دے  
باشیخ بابا فتح کشمیرے معتقد بود و خدمت خواجہ عبداللہ احرارے چند  
ہم حاضر ماندہ فواید کثیر برداشت در شالکوٹ و لاہور برسند تدریس تلقین  
بیاراست و خلق کثیر از ہر نادیر پندہ است آن روشنفکر حاضر آمدہ استفیہ علوم  
ظاہرے و باطنے شد بلکہ شیخ احمد محمد و الفاشانے کلبے بر بندے  
و مولانا عبدالحکیم شالکوٹے در او ایل تعلیم علوم ظاہرے از دے یا فہند  
وار پیشگاہ مولانا کمال کمال رسانید و فاقات آن جامع الکالات در سال  
یکبار و ہجرت دے ہجرتے بمقام لاہور بوقوع آمد اما مدفن آنجناب نے زماننا

مفقودانجهت و مصرع تاریخ وفات آنجناب بکدرج تواریخ اعظمی است این است

س ملحق حق قطب تاج اولیا کمال از مولف گشت چون بدو با حکم خدا  
از جهان کمال ابلحال <sup>۱۱۴</sup> شیخ نورنگ تارگوتاریخ او نیز سالک تاج عرفان کمال

مولانا شاه گداک کشمیر قدس سره اول بشیر کشمیر گشت

داشت و بکار دنیا و دین مشغول بود و در سفر گدازش در خانقاه شیخ احمد  
قادری افتاد و شیخ مخدوم موسی که آنرا کمل خلفا کے شیخ احمد بود متوجه

حال مستی بود و بسوسه خود جذب کرد و فی الحال بخدمت و س حاضری  
شد و مرید گردید و در عرصه اندک تکمیل ظاهره و باطنی یافت و در زهد

و ریاضت و طاعت و عبادت و کشف و کرامت اشتهار یافت و خلق  
خدا فوج و رفوج بخدمت باریکت و س حاضر شده شرفیاب ارادت شدند و

حال وفات آن جامع الکمالات بدین تمیز درج تواریخ اعظمی است

که شب پنج شنبه سال یک هزار و بیست و چهار بوقت نصف شب از خواب  
استراحت برخاست و تجدید وضو نمود و بوجه خانقاه شسته بذكر لغی و ایستاد

مشغول گشت چون در ذکر گرم تر شد زمین خانقاه در جنبش آمد و زلزله عظیم  
نمودار شد و همه اهل محله در سکناهی بجا بیدار و بیدار شدند و بجانقاه آمدند

از آن وقت اجاشت شیخ بذكر مشغول ماند و بعد از آن سر بسجده نهاد  
و جان بجان آفرین تفویض نمود از مولف جناب شاه جوانمرد

پدینیا یافت در دربار باری بفرودشن جامع فصل است <sup>۱۱۵</sup> <sup>۱۱۶</sup> اگر باره بخوان مشغول التوا

شیخ حبیب اللہ نوشهری کشمیر قدس سره اول

تاجران عالمی شان کشمیر بود چون داعیه طلب حق داشتگیه حال دینی شد  
بخدمت شیخ یعقوب علی کشمیر حاضر شده مرید شد و تارک الدنیاست

عبادت و ریاضت اشتغال نمود و در وقت حاجات ظاهره و باطنی  
و خرقه خلافت و استغراق بخدمت و سکر بخدمت حاصل کرد و از دنیا و این

تبریز است بطبعش بسیار و در دنیا بایل بود در طبیات شوق عظیم اشعار هم  
می پرداخت چنانچه این اشعار جزو تصانیف دست است <sup>۱۵</sup> یکمشت برین  
تو عذابم غلاب <sup>۱۶</sup> آتش و زرخ همه با تو گایم کلاب دیگرست شوقی چه کردی ز من  
و وقت چه کردی بسینه کبابم کباب و یارم یز آیم یز آب بدای تو سر در زنگل سبزه تون  
جامه من <sup>۱۷</sup> به تو گدایم سبزه ماه به تو گدایم آفتاب <sup>۱۸</sup> حسی بیچاره بین اشک  
فتان بر زمین <sup>۱۹</sup> ذکر ذراعت خنجر دست طعام و شراب <sup>۲۰</sup> سواس دیوان اشعار  
کتابه دیگر در نظم و نثر باحوال مقامات مرشد ارشد خود تالیف فرموده اند در سا  
یکه در دست <sup>۲۱</sup> ششک دست در ایام فلبطاعون <sup>۲۲</sup> بشاد است <sup>۲۳</sup> رید و قدمش

در مملکت شهره کشمیر زیارت گاه خلق است از مولف <sup>۲۴</sup> ایوان حبیب خدا حبیب الله  
تایید و در سن <sup>۲۵</sup> یکی <sup>۲۶</sup> خراب <sup>۲۷</sup> حلقش <sup>۲۸</sup> گو حبیب جان <sup>۲۹</sup> فی <sup>۳۰</sup> هم جوان <sup>۳۱</sup> قناب عالم <sup>۳۲</sup> آبا

شیخ موسی <sup>۳۳</sup> بلدی <sup>۳۴</sup> کبر <sup>۳۵</sup> کشمیر <sup>۳۶</sup> قدس <sup>۳۷</sup> سره  
از عظام مشایخ کشمیر <sup>۳۸</sup> حجت <sup>۳۹</sup> نظیر <sup>۴۰</sup> است <sup>۴۱</sup> بعد <sup>۴۲</sup> حصول <sup>۴۳</sup> علوم <sup>۴۴</sup> ظاهر <sup>۴۵</sup> است <sup>۴۶</sup> دل <sup>۴۷</sup> در <sup>۴۸</sup> طلب  
خداست سفر <sup>۴۹</sup> با <sup>۵۰</sup> کرد <sup>۵۱</sup> در <sup>۵۲</sup> بحر <sup>۵۳</sup> بین <sup>۵۴</sup> اکثر <sup>۵۵</sup> لطین <sup>۵۶</sup> تشریف <sup>۵۷</sup> برد <sup>۵۸</sup> و <sup>۵۹</sup> باد <sup>۶۰</sup> است <sup>۶۱</sup> چه <sup>۶۲</sup> پرداخت <sup>۶۳</sup> و <sup>۶۴</sup> بعد  
معادرت <sup>۶۵</sup> بکشیر <sup>۶۶</sup> آمده <sup>۶۷</sup> بعد <sup>۶۸</sup> از <sup>۶۹</sup> شیخ <sup>۷۰</sup> بابا <sup>۷۱</sup> و <sup>۷۲</sup> متوسل <sup>۷۳</sup> شد <sup>۷۴</sup> به <sup>۷۵</sup> تکیه <sup>۷۶</sup> تکمیل <sup>۷۷</sup> ز <sup>۷۸</sup> سیده <sup>۷۹</sup> بود  
که <sup>۸۰</sup> شیخ <sup>۸۱</sup> دالی <sup>۸۲</sup> وفات <sup>۸۳</sup> یافت <sup>۸۴</sup> و <sup>۸۵</sup> در <sup>۸۶</sup> خواب <sup>۸۷</sup> از <sup>۸۸</sup> شیکا <sup>۸۹</sup> گاه <sup>۹۰</sup> رو <sup>۹۱</sup> شصت <sup>۹۲</sup> و <sup>۹۳</sup> نهم <sup>۹۴</sup> خود <sup>۹۵</sup> با <sup>۹۶</sup> مورث  
که <sup>۹۷</sup> بعد <sup>۹۸</sup> از <sup>۹۹</sup> شیخ <sup>۱۰۰</sup> حلیل <sup>۱۰۱</sup> الله <sup>۱۰۲</sup> که <sup>۱۰۳</sup> از <sup>۱۰۴</sup> اکابر <sup>۱۰۵</sup> خلفا <sup>۱۰۶</sup> شیخ <sup>۱۰۷</sup> حسین <sup>۱۰۸</sup> خوار <sup>۱۰۹</sup> است <sup>۱۱۰</sup> بود <sup>۱۱۱</sup> حاضر <sup>۱۱۲</sup> گرد  
پس <sup>۱۱۳</sup> شیخ <sup>۱۱۴</sup> موسی <sup>۱۱۵</sup> از <sup>۱۱۶</sup> کشمیر <sup>۱۱۷</sup> به <sup>۱۱۸</sup> حج <sup>۱۱۹</sup> رفت <sup>۱۲۰</sup> چون <sup>۱۲۱</sup> از <sup>۱۲۲</sup> اتفاقات <sup>۱۲۳</sup> واقع <sup>۱۲۴</sup> وفات <sup>۱۲۵</sup> شیخ  
حلیل <sup>۱۲۶</sup> الله <sup>۱۲۷</sup> قبل <sup>۱۲۸</sup> از <sup>۱۲۹</sup> رسیدن <sup>۱۳۰</sup> دست <sup>۱۳۱</sup> بد <sup>۱۳۲</sup> در <sup>۱۳۳</sup> ز <sup>۱۳۴</sup> بوقوع <sup>۱۳۵</sup> آمده <sup>۱۳۶</sup> بود <sup>۱۳۷</sup> دست <sup>۱۳۸</sup> بر <sup>۱۳۹</sup> آمد  
نود <sup>۱۴۰</sup> تا <sup>۱۴۱</sup> سفر <sup>۱۴۲</sup> با <sup>۱۴۳</sup> کرد <sup>۱۴۴</sup> در <sup>۱۴۵</sup> کار <sup>۱۴۶</sup> خود <sup>۱۴۷</sup> حیران <sup>۱۴۸</sup> با <sup>۱۴۹</sup> اند <sup>۱۵۰</sup> آخر <sup>۱۵۱</sup> بالهام <sup>۱۵۲</sup> ملک <sup>۱۵۳</sup> اعلام <sup>۱۵۴</sup> بعد <sup>۱۵۵</sup> از <sup>۱۵۶</sup> شیخ <sup>۱۵۷</sup> پانزده  
سال <sup>۱۵۸</sup> که <sup>۱۵۹</sup> دست <sup>۱۶۰</sup> حاضر <sup>۱۶۱</sup> شده <sup>۱۶۲</sup> دست <sup>۱۶۳</sup> ارادت <sup>۱۶۴</sup> بدامن <sup>۱۶۵</sup> آنحضرت <sup>۱۶۶</sup> زد <sup>۱۶۷</sup> تا <sup>۱۶۸</sup> سال  
شصت <sup>۱۶۹</sup> حاضر <sup>۱۷۰</sup> مانده <sup>۱۷۱</sup> تکمیل <sup>۱۷۲</sup> رسید <sup>۱۷۳</sup> بعد <sup>۱۷۴</sup> از <sup>۱۷۵</sup> خرقه <sup>۱۷۶</sup> خلافت <sup>۱۷۷</sup> در <sup>۱۷۸</sup> کشمیر <sup>۱۷۹</sup> آمده <sup>۱۸۰</sup> به <sup>۱۸۱</sup> بلد <sup>۱۸۲</sup> میر <sup>۱۸۳</sup> سکونت  
و <sup>۱۸۴</sup> ز <sup>۱۸۵</sup> زید <sup>۱۸۶</sup> و <sup>۱۸۷</sup> خانقا <sup>۱۸۸</sup> است <sup>۱۸۹</sup> بنا <sup>۱۹۰</sup> کرده <sup>۱۹۱</sup> بعبادت <sup>۱۹۲</sup> خالق <sup>۱۹۳</sup> و <sup>۱۹۴</sup> بدایت <sup>۱۹۵</sup> خلق <sup>۱۹۶</sup> شتغال <sup>۱۹۷</sup> نمود <sup>۱۹۸</sup> و <sup>۱۹۹</sup> اکثر  
احباب <sup>۲۰۰</sup> از <sup>۲۰۱</sup> ارباب <sup>۲۰۲</sup> ارادت <sup>۲۰۳</sup> بوقت <sup>۲۰۴</sup> آخر <sup>۲۰۵</sup> شب <sup>۲۰۶</sup> حضور <sup>۲۰۷</sup> دست <sup>۲۰۸</sup> حاضر <sup>۲۰۹</sup> آمده <sup>۲۱۰</sup> نماز <sup>۲۱۱</sup> تهنیت <sup>۲۱۲</sup> با <sup>۲۱۳</sup> حجت

ما قدر اسکے شیخ ادلے کردند و این امر در آن شهر در آن وقت خاص مخصوصه مجدد  
 شیخ موسی گشت و سیکو بند که زیادہ اردو صد کس وقت جامعہ غارتجوہر دست  
 دے حاضر میشدند و فوات آن جامع الکرامات بقول صاحب تواریح عظمی  
 در سال یکار و بست و شش و فرار پراوارش در روضہ منورہ بابا کشمیر از موافق  
 شیخ موسی موسی ثانی دے شد چو از دنیا بفرود سنین سال تربیتش سرور شد  
 متعینا سے دین **شیخ محمد شریف کشمیر** المشہور بشوکیانا  
 قدس سرہ اول از دنیا سے دار آن خط کشمیر بودہ من اجازہ واردات بھی بند  
 و استخوان وارد حال دے شد اہل تیش حل بردیوانگے و جنون نمودہ اور  
 شہرت خواجہ سہو کشمیر سے بردند و شیخ اور بجز خاص خود عبادت مشغول کرد  
 مرید بودہ عنایت بنیاد بحال دے مبدول داشت تاز کا ملان دست شد  
 با این مراتب فایز کردید کہ خواجہ سہو در جلہ میدان خود در اسے تربیت تکمیل والہ  
 دے کرد چون مرشد ارشدش وفات یافت دے بزمندار شاہ شہت  
 و ہفتہ سال بہایت خلق مدرف ماند و فوات دے بقول صاحب  
 تواریح عظمی تباریح است دیکر ماہ محرم سال یکار و بست و ہفتہ بو توغ آبدہ در عمر  
 شد خود بدنوان شد از موالف **شہ فی از جهان چون بخت تاز**  
 بعد سال شیخ عالم حیف **گفتا کہ شیخ زین ہا بست** دوبارہ بخوان اہل افغان  
**شاہ لغت المد حصار کشمیر** قدس سرہ این بیک  
 اول در حصار سکونت داشت و در اواخر سلطنت سلاطین چکان کازراہل شہ  
 فرمان روا سے خط کشمیر بودند و کشمیر آمدہ در خط چھیل سکونت در زید و سواس  
 کار عبادت معبود متعین بکار سے دیگر کار سے نداشت روز سے بدعت  
 شخص از متوالان شہ حسب الطلب دے تشریف برد بجز خوردن اقمطعام  
 قبضہ احوال قلباید حال دے شد چون خیزد برین حال بگفتند نہت ہوا  
 گشت و سجدت سزا بیک قادر سے کہ در آن زمانہ علم شہت و کشمیری افراخت

حاضر شدہ عرض حال خود حضرت میرا پرہ از زمان رقبہ یومیہ خود بوسہ عطا فرمود  
بجز خوردن عقده کشاے دسے بلبل آمد و میرنازک فرمود کہ با بسا در حفظ حال  
خود خبر را بایلو دور زمان لقمہ طلال میرنازک بکس دہر وقت ہو و نیست و قضا  
دسے بقول صاحب تواریخ اعظمی در سال یکہ از است و ہشت ہجرت فرار پرانہ کشتہ

بجہ مجاہد زبانت گاہ خلق ست از مولف  
از خدا سن نعمت فرودس | سال تاریخ طیش رزل | شد خدا سن نعمت فرودس

شاه قاسم حقائق کشمیر قدس سرہ از اولہ حق یاد میرا  
شاهے ست کہ ہر کاب جناب امیر کبیر بیست علی ہدائے در کشمیر آمدہ توطن گزیدہ  
دشاه قاسم را ابتدا قاسم و حاجت قاسم سے گفتند و بعد تحصیل علوم ظاہرہ  
شیخ محمد خلیفہ کشمیر رسیدہ مرید شد و بحالات رسیدہ بمخاطب شاہ مخاطب گردید  
در مجاہدت و ریاضت و زہد و تقویٰ گوے سبقت از قرآن خود و برود و عی  
عشق آگہ بدنیغایت در مجہد سینہ بے کینہ دسے مشتعل ہوو کہ بوقت ذکر اکثر اوقات  
آتش سوزان بجانہ دسے در گرفتے و از ہر بن موسے جوے خون جاری گردید  
و بظرف ہر صاحب اخلاص کہ بنظر لطف نگاہ کردسے بخدا رسانیدسے و نظر  
قدس اگر بر منکر افتادسے جان بر نشدسے بعد وفات پیر و شہنشاہ خود دم  
سفر کرد و بحرین الشریعین نشر لیا برو و در بغداد و عراق از اکثر مشایخ عظام  
فایده تام حاصل ہوو چنانچہ خرقہ خلافت کبریہ و قادریہ از عنوت الاعظم شیخ  
فیض اللہ قادری سے و کبر دسے اجازت طریقہ سلسلہ نقشبندیہ از خواجہ دیوانہ  
سورسے کہ از خلفاے اہل کمال خواجہ سلام جوہیارسے نقشبندسے بود  
گرفت و اجازت سلسلہ چشتیہ از شیخ رحم بقام بغداد حاصل کرد و سالم و غانم  
باز بہ کشمیر معاودت نمود و کوس ہدایت و ارشاد بالاسبجج جارین خواجہ ہزار  
گھلا بان بے ماہ را رہنماے راہ حق شد و وفات آنجناب بقول صاحب  
تواریخ دوم سے در سال یکہ از دسے دسہ ہجرت و وقت رحلت

حودار شاد کرد که نشان قبولیت این بنده خاکسار ایست که چون چهل روز از وفات من معقزی شوند از کوره آتش آنگر که در دوکان و در جوار من است در نی برود بر سر من کرد و تمامیت را بر سر من باند پس همچنان بود که فرمود از مو

شکر دنیا چو در بهشت برین	آناه قاسم ولی خوش قسمت	تفت تاریخ خلقت سرور
ماحب علم قاسم نعمت	خواججه زین الدین	دار کشمیر قدس سره

سوداگر زاده بود و در ادب کار بود اگر اشتغال داشت بعد از آن است خواججه حبیب الله شهره حاصل شده مریدان و بکار ریاضت و مجاهده پرداخته و از کاملین همگیت و تاجیهات پیروی نمود و بخدمت حاضر ماند و حق خدمت گذار و جان سپار سپی آورد و بکباب مرشد ارشد بنیاد اادت داشت که در راه بر اهلی گاه خدمت پیر شفیق میرفت و در راه حضرت علیه السلام ملاقه شد و اشاره توقف و صحبت کرد و خواججه تا خیر و انداخت و حق صحبت حضرت بن خدمت پیر مقدم ندانست و فات آن عالی درجات بجهل و دو ساله در سال یکبار و چهل دو قبولیت و در محل کامل مسکن خود در کشمیر آسوده است از مولف

جناب زین الدین شیخ معلی	که مثل او بر روی زمین	چو تاریخ و سال اوستم
خردگفتا که فاضل زین الدین	شیخ پیر میر می شطرا	قدس سره از اعظم

و کبر است - تاریخ سلسله شطاریه است صاحب نظر خوارق و کرامت اهل و شوق و سکر و جذب و حالت بود با مریدان بسیار و در شهریه هم سکونت داشت و نورالدین محمد جانی که پادشاه از عظام معتقدان شیخ حاتم و مدد کار وی بود وفات در بقول صاحب تخر الواصلین در سال یک هزار و چهل و دو سحر است و فرار پهلوار در در قصبه از مضافات پیر که است از مولف

ولی جهان حضرت شیخ پیر	که تم سدر او کار علم و عمل	تاریخ سلسله شطاریه
که پیر زمان و سبک از آن	شیخ ناظر اکبر اباد	قدس سره حجاب

کرامات ظاهره و تعامات با سوره و کلمات غایب باطلون کامل بود

بلکه سبب نمودار دست شایگانان حق بوسیدار دست بحق رسیدند صاحب  
**تذکره القدر** ماکر صنف نجر الواصلین هم او دست میفرماید که وحوش و طیور و دیو  
 و پریست همه متقاد فرمان شیخ ناظر بودند در درج کتاب مذکور است که روزی در محل  
 شیخ ذکر کھیاسه شد شیخ قدوس خاکی از زمین برداشت و بدست خادمی داد  
 چون دید رخالف بوی بچنین روزی پاره برف در نظر کھیاسه بودی مردی که در  
 و خانه باس تسبیح در دست حق پرست دست با قوت دم در آید شد **تقلست**  
 که روزی شیخ اراقیم دیگر که فاصل دور در انار ابر آباد بود بنده شیخ حاضر  
 و عرض کرد در وطن من اساک باران است و خلق از بلاس قوطه بجان سیران  
 توجه فرمایند که زردل باران حمت بمل آید فرمود که خواهد بارید انشا الله تعالی  
 چون آن شخص بوطن رسید مسلم فرمود که جان روزی شیخ فرموده بود باران بارید  
**تقلست** که روزی شیخ ناظر دست مبارک به پستان ناقه که هنوز بتر حفت  
 نشده بود رسانیدنی الحال شیر داشت چندان شیر از پستان دست در شدم  
 که همه مردمان موجود خالقاه کفایت کرد **تقلست** که روزی پیرزاد پیرسال اگر  
 و مالان بنده شیخ آمد و گفت که طفلی داسم خورد سال مشب فوت کرد چون شما  
 از دوستان خدا و محبوبان کبریا هستم سپهر از زنده کنند پس شیخ در خانه پیرزاد  
 نشاند و دید پیرزاد از روی طفل مرده برداشته فرمود که این طفل مرده نیست  
 بلکه زنده هست فی الحال طفل چشم بکشد و زنده شد **تقلست** که روزی  
 خادم شیخ میخ چوبی در دست داشت شیخ بوس فرمود که آیا در دست تو  
 عرض کرد که میخ چوبی است چون نیک نظر کرد ماهی بود **تقلست** که شیخ  
 ناظر لباس سیاهیان می پوشید تیغ بر کمری لبست و نیزه در دست داشت  
 و خورش شیخ برگ درختان محرابی بود و شاه جهان بادشاه بوسه اعتقاد  
 کامل داشت و بیگات شاهی هم مرید و متقاضی بودند حبس حنفی داشت و به  
 سلسله قادریه و چشتیه و نقشبندیه و شطاریه از مریدان میگرفت و فوات

شیخ بقول صاحب خبر الواعین ذمکرۃ القدا بتاریخ سین و ہم جا اولی سال  
یکہ از و پنجاہ و ہفت ہجرت و فرار پیرانوار در اکرا با دست از مولف  
جناب ناظر آن منظر بود **کشد ظاہر از و بسبب غایت اولی اعظم آمد سال و شش**  
و گرفتار شد ملک کراہت **شیخ محب اللہ اکبر ابا دے قدس سرہ**  
از کار بوقت خود بود و انجا بزرگ و با خدا توجہ دے بر جانان لغایت موثر بود  
و در علوم ظاہرے گوے سبقت از علماء وقت ہر دہ و تصانیف بسیار  
داشت و کتاب شرح قصص از عی و تصانیف دیت و فوات دے  
در سال یک ہزار و پنجاہ و ہفت بقول صاحب خبر الواعین بوقوع آمد و فرار از  
در اکرا با دست از مولف **مدن ہی شیخ تمب آل رفت جویرین و با وچ**  
سال و صاحبش جوہر زمرد **کشت ندائشیخ فہد بان شیخ بابا علی کشمیرے**  
قدس سرہ از فرزندان نامدار و خلفاے بلند اقدار خواجہ مسعود بان پورے  
وزر بید و تقوی و عبادت و ریاضت بے نظیر بود سخن توحید بر ملا گفتے روز  
اخوند ملا شاہ خلیفہ اعظم میان مہر قادری الاچور در کشمیر دے ملاقات دے  
تشریف برد و بر سر پویا نزد بابا علی نشست چون بابا علی سو اسے زبان  
بہج زبان تکلم نمیکرد و ملا شاہ فارے میگفت کہ با ہم ہر دو بزرگوار بیت گفتگو  
بوقوع نیاید آخر ملا شاہ از اسجا برخاست و ر دے بدر فار مکر دہ گفت کہ ای  
فیروز پوریا پیرے نیست بابا علی از حضار مجلس پرسید کہ ملا شاہ چہ بیفرماید گفتے  
کہ میگوید در پنجاہ پوریا پیرے دیگر نیست با سماع بمعنی بابا علی ہر دو بیت بتام  
بزرانوسے خود زد و گفت کہ اگر این بزرگ ذرہ براہ توحید میرفت قاتلے  
بو حدانیت حق میداشت حق را میدید و پوریا اور میان نمیدید لکن سخن گویش  
ملا شاہ ہم رسید و برگشتہ آمدہ حد رہا خواست و با ہم ہر دو بزرگوار ملاقات دے  
بوقوع آمد و فوات آن جامع الکلیات بقول صاحب تواریخ اعظمی در سال  
یکہ از و پنجاہ و ہفت ہجرت و فرار پیرانوار و کشمیرے از مولف رفت از دنیا بجلد



چون علی و آل او شتاق حق	فیض لطافت بگو تا پنج نام	هم در گزرا علی شتاق حق
میر صالح المتخلص بکشف بن عبداللہ اکبر آبادی قدس سرہ		
<p>صاحب انوار جلیہ و مدارج عالیہ بود در علوم دینی و دنیاوی و یگانہ زمانہ بود  خوارق و کرامت مشہور خود خلافت و اجازت از شاہ نعمت اللہ بسلسلہ قادریہ بود  در دیگر سلسلہ ہم اجازت تلقین داشت در حالت ذوق و سکر اشعار آبدار بقیام  حقایق و دقائق گفتند و کشف تخلص کرد و وفات و رسالہ  یکبار و شصت و بقول صاحب مخبر الواصلین است و یکصد و سی و پنج عمر داشت</p>		
از مولف	شد چو از دنیا بفرود آمد	شیخ عالم بیرو صاحب معنی
شیخ نایب و صاحب مجلس گوی	قطب ہست میر صالح شقی	مولانا محمد بن محمد
فاروقی جو پور سے قدس سرہ از احاطہ علماء و کبرائے نقباء		
<p>منہ بود در جو پور سکونت داشت و شاگرد جد خود شاہ محمد اعیان است کتاب  شہساز فغانا مشہر ترین تصانیف است وفات و رسالہ  و شصت و دو ہجرت از مولف</p>		
شد چو از دنیا بفرود آمد	سال ترحیلش جوان اندام	ہم در گزرا محمد مست عشق
شیخ مجتبی شطارسے قدس سرہ از بزرگان دین و پیران		
<p>بود شب در در طاعت و عبادت گذرانید و با دنیا دہل دنیا کارند  وفات و رسالہ بقول صاحب مخبر الواصلین در سال یک ہزار و شصت و</p>		
سہ ماہ مبارک ذی الحجہ است	از مولف	مجتبی چون رفت ازین دنیا
دل بسال وصل آن عاقد	معنی محبوب گفت	بیر عشق محمد حتمی
سہ ماہ مبارک ذی الحجہ است از قدس سرہ زبده اولیای کرام		
<p>بود و در محتاج عظام است و در علم و عمل طاق یگانہ آفاق بود وفات  و رسالہ بقول صاحب مخبر الواصلین تبارح پنج شوال سال یک ہزار و شصت و پنج</p>		
<p>ہجرت و فرار پیرانوار در اکبر آباد است از مولف  ہم در گزرا عالم و شیخ معلی</p>		

کہ بود اندر دو عالم طاقی | وصالحین شیخ باستان طاقی | دوباره سالک شتاق باستان  
مولانا عبدالحکیم سیالکوٹی سے قدس سرہ ان کا برہمچاری و اعظم فضلا  
عہد خود بود در علوم کلامیہ سے فرید الدہریہ و در رموز باطنیہ و حیدر العرفیہ و بعد  
و فقہ و تفسیر کتب و صاحب تصانیف و شاگرد رشید حضرت مولانا کمال الدین  
کشمیر سے بود و تصانیف سے اگرچہ بسیار انداماً حاشیہ تفسیر بیضاوی سے  
و کتاب مشہور و کشمیرہ و مکملہ و حاشیہ عبد الغفور مشہور ترین کتب مصنفہ و مولفہ  
ولیت و نیز کتاب غیۃ الطالبین مصنفہ حضرت غوث الاعظم محی الدین اقبال  
جیلانی نے حسب الارشاد حضرت شاہ بلاول قادری سے لاہور سے و اجازت  
روحانیت حضرت غوثیہ اعظمیہ تہذیبہ فارسی سے نہایت مقبول و بہ طبع تخریر فرمایا  
رو برو سے جانگیر شاہ جهان بادشاہان خپتا سے نبوت و عزت تمام پذیر  
و حکم بادشاہ در لاہور در رس سے گفت ملا سے ہندو ابرو قبول و فعل سے  
جائے اعتراض و حکام عہد از حکم شرع کہ لغتوں سے جاری شد  
جائے انکار و اعتراض بود سے و شیخ عبدالحکیم فیض طریقت ہم از انشا  
عظام حاصل کردہ بود و خدمت شیخ احمد مجدد سرمد سے غایت اعمقاً  
ہم رسانید و اول کسی کہ شیخ احمد بخطاب مجدد الف ثانی نے یاد کرد او بود  
شیخ احمد اور ابلقب آفتاب پنجاب لقب ساخت و فات سے قبل  
صاحب مخیر الواصلین در سال یک روز شصت و ہشت ہجرت از مولف  
چو عبدالحکیم ان سے خدا | از دنیا ی دون شکر بختیم | اندر تالی سال تا شیخ او  
و سے مخزن علم عبدالحکیم | خواجہ محمد نیاز سے کشمیر سے قدس سرہ  
در او ایل بکسب ہزار سے استعمال داشت تا گا گا جاؤب جذب حقانے  
و امیگر حال سے شد و کشان کشان بخدمت بابرکت حضرت شیخ موسی  
کہر سے کشمیر سے برد و شرف ارادت مشرف ساخت و سے دانند کہ  
ایام باین ہستی و جلا سے کہ توجہ راہ سلوک شد کہ بہر تن دل در خدا

دوازده و نیا و اهل و نیلکدر کردید سو اس عبادت مهور و بکار یک ششون  
 نه گشته و بدین سستی و بیخبر و مد مویستش فایض شد که بعضی باوقات از او  
 نماز پنجگانه محکم الاقرب لصلوة و اتم سکرست مخدور بود و چون که خبر  
 پشدار شد رسید متوجه حال و دست او را انسان مقام سکرستی عروج داد  
 با درج محمود تسلیم برود و بفرقه خلافت بنواخت چون پیر او شریفتر شد  
 و بر سر دستار شاد شست و مدت که بهدایت خلق اشتغال فرمود آخر در مال

یکه از شخصیت و زشت بر حمت پیوست از مولف چون این دنیا بجلد جاودا  
 یافت حاجت نیازی نیاید | بهتر از پیش هر طرفه تر | شنداشیخ نیازی نیاید

حکیم سرمد و بلوک مجذوب قدس سره شخص بود صاحب  
 و سکر و گشتی و استخراق و عشق و محبت در ابتدا که حال میورد بود و کتا  
 توریت را بدوق و شوق تمام می خواند من بعد شرف با سلام شد و از ملک  
 ولایت در روی تشریف آورد و در علم فنون ظاهر که مهارت تمام مید کرد  
 و جامع علوم و فنون گردید تا که شوق را کینگیه حالتش شد و شیفته من بند و پی  
 گردید مدتی در پیجه عشق مجاز که مقید ماند آخر حکم الهی و فطره ا حقیقت  
 عشق مجاز که اش حقیقی مبدل گشت و دیوانه دستا نه مکتوف العورت  
 و بازار با میگشت و در دیر اینها میگذراند و بغایت سکر و نهایت سستی کارش  
 بجای رسید که کلمات هم او ست و من خدایم من خدایم من خدایم بلاستی گفته  
 علماء وقت با سماع اینحال فتوی قتل و خنجر با ست : و نوشته بعد  
 منصب مواهیر مدگر نزد اورنگ زیب عالمگیر بادشاه بر دند در باب قتل و  
 اجازت یافت قتل رسانید صاحب تواریخ جدید لیه میفرماید که حکیم سرمد  
 بر قتل خویش این شعر نربان آورد و قتل رسید و آخرین کلام دی همین  
 بیت است : سر جد اگر دارم شوم خ که با این یار بود قصه که تازد زنده در  
 سار بود و منقول است که حضرت سرور اشفا آبدار از قسور با عیال است

که زبان زد خاص و عام هستند و افق قتل مرید متول قبول صاحب الواصلین  
در سال یکم اردیبهشت بود و فرار از نوادر در دست از مولف

ان در سال که مرید تمام شد	بود در جام عشق یکمست	سال قتلش چو از حد چشم
گشت بیدار که سر برداشت	شیخ داود المشهور به بلبله مالو کشمیری	در سن

ز او ایل کارنگ فرودست کردی بعد از آن بخدمت خواجه یوسف کاکا بگویم  
حاضر آمده و بوسیله همیله در دست شیخ بابا علی بخارسی که از خلفای

عظام بابا پرده ریشی بود مرید شده حاضر شد و تکمیل کامل یافت و با وجودیکه  
اشع بود اما توجه مرشد کامل ابواب علوم ظاهری و باطنی بر روی افروز گشتند

و احادیث و آیات قرآن را بچند دلائل تشریفات و طریقت معانی شرح میکرد  
و خوارق بکرات بسیار بے اختیار از دهن ظاهر گشتند بر حسب

قوت حلال بکار زراعت و کشتی کار اشتغال نمود و وفات آن جامع الیک  
بقول صاحب تواریخ دوم در سال یکم اردیبهشت و فرار از نوادر

در کشمیر است و در شرح تواریخ اعظمی است که بعد وفات شیخ داود ملا حسن خوشنویس  
کشمیر سے که از مریدان با اعتقاد آن قطب الادب بود در حکیم راسی ماده باریک

وفات افتاد وقت شب در خواب دید که شیخ تشریف آورده و ارشاد نمود  
که اسے ملا حسن بزرگ تعین تواریخ وفات من نعمت کش داکر یارده تر

شوق است تواریخ وفات من غ غ مستسین از زمین بعد از غایب غلام  
رو نیابت چون رحمت تقا شده داود شیخ پاک مسعود

دبارا دوستدار خرداود	سید ابوتراب الشرف بشاه گداری	فصل نقل تفریحی در دانش تمام
----------------------	------------------------------	-----------------------------

قادر است شطارسه لاهور سے قدس سره زینبی است  
و اصلش از شیراز چون بطلب حق از شیراز برآید پاهندوستان نهاد و در بخت

رسیده بخدمت شیخ و جمیع الدین گجراتی مرید شد و تکمیل رسید چون پیر و شیخ  
در سه وفات یافت در سلاهور تشریف آورده و وطن گزید نسبت ابای و س

در مطهرین با هم حضرت صادق زین العابدین و کاتب بن سید نجیب الدین بن سید  
 محمد بن اسد الدین بن زین الدین شهروزین العالمین بن یونس  
 بن عبد الوهاب بن عبد العادس بن ابوالبرکات بن ابوالنور بن عبد اللطیف  
 بن محمد شریف بن ابوالمنظف بن سید عبد الباقی بن ابوالحسن بن عبدالعزیز  
 شیرازی بن سید عبدالقدیر بن محمد امین بن قدرت اللہ بن سید موسیٰ بن محمود  
 بن صادق بن احمد بن سید باقر بن حسن بن زید بن جعفر بن محمود بن یارون  
 بن امام موسیٰ کاظم بن امام جعفر و صادق رضی اللہ عنہما و ارادت  
 شطاریہ و سید محمد شیخ و جمیعہ الدین گجراتیہ و سید احمد سید محمد  
 غوث گوالیار و سید احمد شاہ حمید و سید احمد شاہ  
 قازن و سید احمد شیخ عبداللہ شطاریہ و سید احمد قادریہ  
 آنجناب بدین اساس گجراتیہ جناب غوثیہ اعظمیہ میر سید ابوبترا  
 مرید شیخ و جمیعہ الدین گجراتیہ و سید احمد غوث گوالیار  
 و سید احمد شیخ طیفور صاحب و سید احمد شیخ عبدالفتح المصطفیٰ بن احمد  
 مرست و سید احمد شاہ قازن و سید احمد شیخ عبدالوہاب و سید  
 احمد شیخ عبدالرؤف و سید احمد شیخ محمود و سید احمد شیخ عبدالغفار  
 و سید احمد شیخ محمد و سید احمد شیخ عبدالرحیم و سید احمد سید ابوبکر  
 تاج الدین و سید احمد والد ماجد خود حضرت غوث الاعظم قطب العالم  
 مع الدین سلطان مع الدین عبدالقادر بیلانی قدس اللہ سرہ العزیز  
 و سید ابوبترا شش خلفا کامل و عمل داشت اول قاسم محمد لاہوری  
 کہ در لاہور بھار فراتان سیدالابراہیم و سید احمد شیخ فاضل  
 کہ مدفن و در دہلی سید احمد شاہ جمال کہ مرقد و سید احمد  
 چارم لعل گداییم احمد گداییم ششم شہباز گداییم حضرت در لاہور بھار  
 گوہر آسودہ اندو قات آن جامع الکالات بتاریخ چارم شوال سال

یک هزار و هفتاد و یک جرس است و هزار کو بر بار و لاهور است و وفات قاضی محمد افضل کوزا فاضل علم و اعظم خلفا است آنجناب بود در سال یک هزار و نود و دو و اب توغ آمد تاریخ وفات سید ابوتراب شاه گداز مولف

شاه گداز دسلی معنی نبدت حق خالهای بوزاب گفت تاریخ وصال او شاد دلی سید گدای بوزاب

تاریخ وفات قاضی افضل از مولف شاه اکرم افضل محمد وصالش قطب افضل است کریم اکرم و شیخ کرم

و گریه دم افضل شیخ نجم الدین المشهور بیابان شیخی کاشمیری از خلفا عظام و مریدان نیک نام خواجده سونوپور است کثیری است

و بعد تمام سیر ملک در مونیع گوشت پوره آمده در پیر زمان کوه شاه کوه که به تخت سلیمان علیه السلام معروف است سلوت و زریه بحالت تجرید و تفرید و

نماز بر سر بر و چون شاه جهان بادشاه در کشمیر تشریف برد لو اب سعد الله نمان از زیرا اعتقاد تمام سجد است شیخ پیدایش و سبب آمدن است و خلق کشمیر از نهایت

و اکرامت آنحضرت آگاه گشت و خلق کثیر بجا آمدت در آمد و عبوس عظیم است و فتوحات کثیر نمود و شیخ انبوتوح میر سید جان روز براه خاندانی کرد

و مستحقان میسایند و در سبب خدای شیخ یک اثر است از زهد یا ایالات شیخ استخوانی است و در سبب خود عهد است حال بدست کشمیر گردید و اثر است از زهد

بر آورده پیشکش نمود شیخ جان اثر است بوسه از آنکه داشت و سبب بود که امتحان درویشان سکینان بنایا در وفات است بقول صاحب تواریخ

دوم در سال یک هزار و هفتاد و دو جرس است و هزار کو بر بار سخط کشمیر قیام مشور گشت از دنیا رفت ساکنینیت از مولف

ز سر در است حالش جلو کرد شد جبال الصفا بموالف چو آن سوس لندیم الل میر محمد علی کشمیر

قدیس سره فرزند لندیمیر محمد نازک قادر است کشمیر روز است و از سر برادران اکرم خورد و اب و اما عظمت بزرگ خدا داد داشت و بیت است و

در سلسله عالیله قادریه نجف است والد ماجد خود است بعد از آن بسلاسل دیگر هم از ایشان  
 وقت فیض کبری و سهروردیه و غیره حاصل کرد و خطاب پیر سلاسل مخاطب گردید  
 در وقت فخر طوفان جوشه و خردش در حلقه فکر از سطرهای بیگشت و چون در عهد  
 ولایت مدوسه قیصره در آتش سوختن مسمی نماید و بمبند و پیشکار است مردان خان  
 نام کثیر که سبب مدوسه غله با یام قطار دست عوام پیر دار است  
 حاجت نام بود و آید از دست عوام نماید و فرجام که با وجود ظهور فوط فرزند  
 انبارهاست غله که شاه جهان بادشاه بفرزند خست آن حکم داده بود و بر دست خلق  
 مدوسه و زنده در آتش سوخته شد نام کثیر از راه غضب و عصبه عریفه شکایت  
 امیر و غضب انگیز نام بادشاه نوشت در بادشاه همه اکابران و علماء و صلحا و شایان  
 کشمیر را بحضور خود طلب ازین سبب حضرت میر تیم بهر اسباب کافه مانوده بدست  
 تشریف برد با مسدا و غیب و دعاس و سبب اهل کشمیر  
 از آن بلا نگس از خلاص یافتند بوقت مساعدت از  
 دست حضرت میر در سر بمبند نجف است عوده الواسع  
 شیخ محمد معصوم خلف شیخ احمد مجدد سر بمبند حاضر شده خرقه خلافت  
 سلسله عالیله نقشبندیه مجددیه حاصل کرد و وفات آنجناب در سال یکصد و بیست و یک  
 و در مقام کشمیر بوقوع آمد و فرار بر الوار هم در کشمیر حجت نظیر است از مولف  
 پوشیده بر حجت زینا اودن محمد علی میر روشن کشمیر | بگویند فضل تاریخ اود  
 و گریار محمد دم اسلام میر شاه نور الحق دبلوس کشمیری قدس  
 فرزندان جناب شیخ عبدالحق محدث دبلوس است و در علوم ظاهریه شاگرد  
 و بسلسله قادریه مرید و خلیفه پدر بزرگوار خود بود و من بعد خدمت خواجه محمد  
 و احمد سعید فرزندان شیخ احمد مجدد سر بمبند حاضر شده با تهنات مقامات  
 سلسله نقشبندیه مجددیه رسید و از کابلان وقت شد کتاب شرح صحیح بخاری  
 و صحیح مسلم از عمده تصانیف ولایت و وفات و سابقا حال صحیح در سال

یکه از هفتاد و سه بوقوع آمد از مولف نورتق چون از عطاران اجمالی  
 کشته در سن جهان رجا خلقش فیاض افلاک استغیر نورتق پر نوره غیب علم کجا  
 بابا بازار بدنا کامو کشمیر س مسمره خلف الصدق بابا شریف ناکا  
 و خلیفه حضرت شاه حقات قاسمست اول بیت به بیت بخت و اول بزرگوار  
 تربیت و تکمیل از خدمت شاه قاسم مقاسم یافته لقلست که ششی شیخ زاب  
 بقصد اداس نماز تجدید خدمت شاه قاسم میرفت و پند اجباب هم کاب داشت  
 و پیرانش بدست خادست از خدمت بود ناگاه باو غم و زردی پدیدانگشته شد زان  
 بابا انگشت سیاه بدست است خود را باب دهن بر کردنت احوال انگشت مانع  
 شمع بنیر و خست و همان روشنی در نا نگاه بابا قاسم رسیدنوا به قاسم ادرا  
 بدست حال دیده در غضب درآمد و فرمود که اگر بخین قدرت داشتی چرا باد حکم  
 نکردی که پیران را نکل نیکو کردی حال تو مستور میماند ما از خدا خواستیم  
 که باین شونت و تندس با آتش بسوزد بعد چند روز آتش از غیب در سبل  
 سگرم بابا از بدامت در خانه با اتم بسوخت و در آن حال بابا ای بابا مر فالد  
 جهت بر آوردن سنده دست اندرون خانه رفت قضا کار از سقف خانه چند  
 تنخته باک سوخته بر سر زبانتاوند شیخ بان آتش بسوخت و بقول خدا تو ای  
 اعظمی نیواتی در سال یکه از و شتا و در و بوقوع آمده از مولف  
 کرد در حلت جوزین جهان در جهان شیخ ایدار ایل قلام خلقش نیکبخت کن سحر  
 هم بخوان شیخ ایدار ایل قلام سید جمید بن سید سعید بن فتح محمد بن  
 حاج ابو بکر بن سید عبدالقادر کیلائی لاهوری  
 در سن مسمره از سادات عظام و مشایخ کرام جامع خرافت بقات بود و در عظام کرام  
 در شاد و بسر برد آخرت با شیخ چهارم محرم الحرام سال یکه از و نوزدهمین طهر قلند  
 بوصل نیرداسه پیوست و در لاهور در فرار رات آبسه کرام خود مد فون  
 اهد فانت و سید عبدالقادر زینیت افراسه مسند ارشاد کردید به شیخ



سیرت هم رجب المرجب سال یک هزار و یکصد و هفتاد و هفت وفات یافت تاریخ

وفات سید محمد چون جناب حمید حامد حق زین جهان فنا بگذرید

اعظم انکسار تاشیر هم جوان صدر دین سید تاریخ وفات سید

عبد القادر گیلانی چون جناب عبد قادر شیخ کشتای از جهان سوخت

دوازده عشق است از بخشیدگر عبد قادر ترقی معلوم فون میرزا ششم سنور آباد

قدس سره از عظام خلفت سید نجم سنور کشمیر است در تحصیل علوم

طایفه است از خدمت مولانا امیر علامه کشمیر نمود و حضرت مولانا دس را

ببینی ساخت و بفرزند نبواخت و بدخواستش قایم مقام خود نمود و وفات

است در سال یک هزار و نود و هفت هجرت از مولف رحمت جلالت است فنا

میرزا ششم دستگیر با ششم سال وصال آن فقیر با

باز جوان سال وصال هم شاهید قلب میرزا ششم حواجه ابوالفتح

کشمیر قدس سره از نجاس کشمیر است در آدان شباب تحصیل علوم

توفیق یاب شد و بخدمت حواجه حمید چرمنی حاضر شد و نیز در کشت و در تمام

خود در تدریس و تلقین خلق گذراند کتاب سیف السامین در رد عقاید ابل

تشیخ تصنیف فرمود که مقبول آفاق گردید وفات است در سال یک هزار

و یکصد هجرت صاحب تواریخ اعظمی در تاریخ وفات است میفرماید

خواجه ابو الفتح بانوار کمال هجرت اندر نبره یکصد سال در مدفن است در مقبره

سلطان زین العابدین است از مولف از دنیا رفت در حلیه معل

جوان شیخ زمان مفتاح مرقا و صاحب شیخ قطب الدلیا و در قطب جهان مقبل عرفا

بابا حبیب لکشمیر قدس سره از شاگردان رشید ملا ابوالفتح

کلو و خلفا عظام می محمد علی است تمام عمر در تدریس و تلقین و عبادت

در ریاضت گذراند و از شاخ هر یک سلسله فایده باس عظیم حاصل کرد

آخر در سال یک هزار و یکصد و بیست و پنج هجرت حق پیوست و بر لب دریای است

مدفون شد بعد سے سال بسبب کثرت آب و قسرب آن انش مبارکش را

اسما بر آورد و بجای دیگر در حین خانداش دفن کردند از مولف

چون حبیب دار دنیا <sup>تذقیة</sup> سن سال اولی الخ <sup>تذقیة</sup> پارسا مشتاق و شیخ معارف

مولانا محمد امین کائے بلد میر <sup>تذقیة</sup> حرم حبیب بل و کتب جلیل

کشمیرے قدس سرہ از عمدہ صلے بوقیاقین و نقیاس تحقیقین بود

در اکثر علوم تالیفات مفیدہ دار کثیر بسیارے کتب متداول حواشی نوبت

و شرح کرد و در عذوق الفیض بہ نظم و شعر سایل و مخرج لغتین نمود و اوقات شریفی خود

تلا و توکل و بخت علم برآورد و کذا اید و علامہ کشمیر شمل مولانا عنایت اللہ شال

تلاسن و غیرہ شاگردان و سے بودند و در اواخر عمر اساتید مجیدہ در وقتان خود

بحد بلوغ رسیدہ بودند سفر ہندوستان نجیاً کہ چون خایر و سبب شد ہر دو

لغات بجایے دو از ہر نو و ندر ہندو عالم منام مولانا اشارت رفت کہ

تقریباً کفایت کردیم کہ کشمیر پروردیدرس علم مشغول اشیں مولانا از سبب

سعادوت بہ کشمیر کرد و اوقات آن با زبان اللغات انجول صاحب تواج

دوم سن ۹ سال بگذارد یکصد و نہ ہجرت از مولف

ذات از دنیا بفرود سن <sup>تذقیة</sup> چون امین نو یقین شیخ زنا <sup>تذقیة</sup> قطب جنت مفت الکر

حرم دگر با علی شیخ زنا <sup>تذقیة</sup> میرزا جو کشمیرے قدس سرہ <sup>تذقیة</sup> قال

عالم مجید بود و در علم و نظامہ و باطن نسبت از ان اشارت سے تالیفات

چرخ و خواہ محمد داشت و تمام عمر در تدوین تالیفات مشغول گذراند

و نزد اہل دنیا حاجت نبرد آخر در سال پانزدہ یکبارہ بارزہ ہجرت حق بود

و شیخ عالمین تاریخ وفات و سے درج تواریخ اعظمیست از مولف

چون از دنیا بفرود سن <sup>تذقیة</sup> جناب شیخ تاجویر حق بار <sup>تذقیة</sup> شہشاہ محبت گو و سائنس

دو بالا شکر کامل تاج ابرار <sup>تذقیة</sup> حضرت شاہ محمد قاورے سہروردی

و بکر و کشمیرے قدس سرہ از سادات عظام حسینی بکلیانے

نسبت آباست آنجناب بحضرت غوث الاعظم قطب العالمی علی بن ابی طالب  
 کیلئے بدین صورت میرسد کہ سید شاہ محمد بن سید عبداللہ بن سید محمود بن علی  
 کیلئے بن سید عبدالباسط بن سید حسین بن سید احمد بن سید  
 شرف الدین قاسم بن سید شرف الدین علی بن سید الدین حسن ثانی بن  
 سید علی بن شمس الدین محمد بن سید شرف الدین سید محمد بن شہاب الدین احمد  
 بن سید عماد الدین بن سید ابی صالح نصر بن قطب الافاق سید عبدالرزاق  
 بن حضرت غوث الاعلیٰ بن قطب التوحید محی الیہ بن ابو محمد سلطان سعید شیخ  
 ابی القادر کیلئے قدس الشریف الغریزہ آنجناب وراویں تمبر پر تفسیر  
 میگز ایندند واز کج و اختلاط نوان اجابت مقرر بود و اثر بایا سے غنی کج  
 بسال بکھارو نو در خط نامارہ کشمیر آمد و تریب مدکن اہل و عیالی و خدام  
 و غرام و فقرا در سایہ عاطفت و سے میگز ایندند و سے مقتدا سے اہل  
 توکل بود و بظاہر سچ و خلی نہ داشت و انچہ از حدت انہرا خروج میرسد مستقیم  
 تقسیم میگردد و براس فر و افسوس نگاہ نیداشت فیض سلسلہ قادریہ دولت  
 مور و کے سے بود و سوا سے آن از مشایخ سمر و در و کہ وہ مقام کشمیر  
 فیض عام و فایہ تمام یافت و فات و سے بقول صاحب قوارین  
 دوسرے در سال بکھارو دیکھند بقہ سحریت و فرار بر الوار و کشمیر حقیقت نظر

از مولف	محمد چون ز دنیا رفت	زہر من سال مقالس
محمد مقتدا سے ملت آمد	جمال العیب ہم سال صاغر	بابا عثمان قادری
دوسرے در وقت کشمیر سے قدس سرہ فرزند با جاہ قادری اول معیت و سے نجدت پر عالیقدر بود و سے آمد چون و سے وفات یافت نجدت شیخ محمد طیب و خواجہ ابو الفتح کلور سید بکریل رب و چون خواجہ ابو الحسن بلوہ کلاں خادہ محمد فاضل لاہور سے شطاعت در عہدوی کشمیر رونق افراشد و سے نجدت آنجناب ہم حاضر شدہ استفادہ فیض سلسلہ		

منو در کتبی خود غلیظ یافت و منظر خارق و کرامت گشت و ذات دسے  
 در سال یکیز و یکصد و هفتاد و هجرت است و فرار از نوارد در کتبی بجلد بلبل انگ  
 زیارت گاه خلق است از مولف **چون بمقدیر خداست تعالی**  
 رفت ازین برکت عثمان **سال تارخ و صاخر سرور** **سید عیان ال بدایت عثمان**  
**شیخ محمد با شمس** **دسهر و دس** **کتب میر قدس سره**  
 از قبیل بود و از ان کتبی بود و در غنویان جو اسے فرما شد و قضا و نیز رسید  
 بخدمت حضرت شیخ کے چستے مرید گشت و خرقه خلافت یافت و کتبی اسد  
 چون طلب خدا منور باسے بود از ظفا سے بابا نعیم الدین سهروردی سے  
 فیض سلسله سهروردی حاصل نمود و بموجب طابا رتو طون گرفت و بهایت حشلق  
 معروف ماند و ذات دسے بقول صاحب توارخ دوم سے در سال  
 یکیز و یکصد و ششده هجرت است از مولف **چون بحکم نالوق سهروردی جان**  
 شیزدینا شمس اجلال است **افقار خلد کو تارخ او** **سهروردی شمس اجلال**  
**شیخ عبد الرحیم کتبی قدس سره** از نواردان کتبی بود چون  
 جذب ربا او را بخود کشید بخدمت شیخ نجم الدین المشهد به باباست رسید  
 با سلام شد و آید و تاقین و کبیل یافتند از بزرگان وقت گشت و در کار شاد بود  
 سهروردی صاحبک توارخ اعظمی نیز با کتبی عبد الرحیم سواس شیخ سهروردی  
 فیض سلسله کتبی از سلسله الدین کبر سے نیز حاصل کرد و در ماه ثوال اسال  
 یکیز و یکصد و است حجت حق پیوست از مولف **اسانیاں عثمان کتبی**  
 جوان صاحب حال عبد الرحیم **تارخ تامل او گفت دل** **که محمد دوم اجلال عبد الرحیم**  
**مرا حیات یک کبر و کتبی قدس سره**  
 از خلفات میر محمد کبر و کتبی سے است و از شیخ آرد و سهروردی سے اقتباس  
 مجدد سے نیز فیض صحبت اندوخت و در کتبی علم شیخت افرات دخلق خدا  
 را سجدار سائید مفضل خلد نزل دسے خالص از فیض عشق و درود شوق

بود هر گس که حاضر آید مست و مدینه من گشته وفات و سه لوم شبتا  
سایکے تباریح دوم ماه ذی الحج سال یک هزار و یکصد و اسیست هجرت است در

باغ من باو که ز خرید و سه بود بد فون شد از مولف نزد میای دون شد کنت

جان زده دل تیغ خلد حیات از خورشید تباریح و سلتن بجو اگر باره کاشف کرم حیات

**شیخ حسین بک کبر و کثیره قدس سره**

از خلفاء عظام میر محمد کبر که است صاحب ریاضات شاد و حالات  
عمیده بود و سفر با او و بجزین با الشرفین شریف بودی و معاودت از عمرین در ملک  
دکن رسید چندست قیام کرد در هند با کس داخل طریق کبر و دید ساخت شاه عالم  
بهادالدین اورنگزیب عالمگیر که در آن وقت نام دکن بود در خدمت او عقلا  
و سه داخل صی کامل بیات و شیخ او را بدید به تحت کشینی هند بشارت داد  
چون آنجا عدم کثیره شد در راه بیمار گردید در ملن رسید در سال یک هزار و اسیست

وفات یافت از مولف سید الا حسین اهل دل بود در حتم و در عالم نورین

سال چیش چو چشم از غرد شد عیان با دین فضل سیم قاسم کبیر کشمیری

**المخاطب بقاسم خان قدس سره از اهل علم و کرامت**

خط کثیره است و قول شاگردی خدمت مولانا عبدالرشید راکر کشمیری داشت  
چون بحالات علوم فایز گشت بسبب حضرت و تنگ معاش از وطن مفارقت  
کرده در لشکر عالمگیر رسید و بسیادت خان صدر الصدور آشنای بهم رسانیده  
د حاضر خدمت بادشاه شد و حسب الامر شاه به تعلیم شهبازگان مور گردید  
بعد چند بهمه قضاة شهر دین شرف گشت و چند کمال کمال عدل  
و داد حق صده قضاة ادا فرمود و بادشاه را از خود نهایت خورشید ساخت

و بخطاب افضی القضاة سرفراز سے یافت وفات آن جامع الکرامات

در سال یک هزار و اسیست و در مقام دکن بوج آمد و نقش او را از ملک دکن بجا

کثیره آورد و در بلخ بجزین شهر دین کردند از مولف یافت سکون بقصر صدرین

کردید چو از زمانه سفر | طغش خاصن حسیدرگو | هم بخوان <sup>۱۰۷</sup> <sup>۱۰۸</sup>

**مولانا عنایت الدین کاشغری قدس سره**

علا و کبره فضلای و اشراف مشایخ مشایخ کاشغری است از مکتوب

ابوالفتح کلو و مولانا عبدالرشید زرگر و فرزندان خواجهدید جریست تحصیل علم

و در اندک زمان بر علم اس وقت تفوق و فضل حاصل کرده کتب سی است

حق ترجمان خود حفظ داشت و بخواندن منوس مولانا - سر و دستهای تری بود

چون در علوم ظاهر و باطن <sup>۱۰۹</sup> <sup>۱۱۰</sup> اکتفا کردید به حصول هر احوالیت اولی است

شیخ صبغة الدین در کتب سریندک حاضر شده داخل طریق عالیله حمید مجدیه

و موجد اول سلطان از کار برد وجود برکت نمود و دست چارست شد بر بعد

یکشیره آمد از دیگر شایخ که در پی هر و دیگر در کاشغری و دیگر تکمیل رسید و خرده

فلاحت حاصل کرد و در خط و فصیح و هدایت خلق معین ماند آخر با اشعاع

العلم سال کثیر و کتب و کتب و کتب حق است از <sup>۱۱۱</sup> <sup>۱۱۲</sup>

چو <sup>۱۱۳</sup> <sup>۱۱۴</sup> عنایت بطفایه در دنیا و دین یاد بخند با <sup>۱۱۵</sup> <sup>۱۱۶</sup> <sup>۱۱۷</sup>

کبریا عنایت <sup>۱۱۸</sup> <sup>۱۱۹</sup> شیخ حکیم عنایت <sup>۱۲۰</sup> <sup>۱۲۱</sup> کاشغری <sup>۱۲۲</sup>

خلف حافظ احمد شریف طیب کاشغری است و با وجود تکمیل و توفیق <sup>۱۲۳</sup> <sup>۱۲۴</sup>

و باطنی در علم طب هم دید عیسوی داشت صاحب با تواریخ و در <sup>۱۲۵</sup> <sup>۱۲۶</sup>

میفرماید که روزی حکیم عنایت الله بقرب سیرت کوشش لطف برد نا کار <sup>۱۲۷</sup> <sup>۱۲۸</sup>

یاران خود بر زبان آورد که اگر چه اراوه مصمم داشتیم که چند روز در <sup>۱۲۹</sup> <sup>۱۳۰</sup>

اما معلوم میشود که ملا احمدت لشکر زود ترست و سبکه انبیا اهل قلیس <sup>۱۳۱</sup> <sup>۱۳۲</sup>

بیمد یاران حمت است که هم نازل شود از امر است شکر است بیرون <sup>۱۳۳</sup> <sup>۱۳۴</sup>

بعد از این چنین جلو و احوال ایشان نامشروع حاضر آمد و گفت که جفر خان <sup>۱۳۵</sup> <sup>۱۳۶</sup>

و شاران طلبه شیخ بقره شیدان بر اسب سوار شد و ترشح یاران هم آغاز <sup>۱۳۷</sup> <sup>۱۳۸</sup>

و خود شیخ در راه اسب بیفتاد و قبل از رسیدن شیخ و زنده بود <sup>۱۳۹</sup> <sup>۱۴۰</sup>

وفات یافت وفات شیخ حیات بقول صاحب تواریخ اعلیٰ در سال

یکه از یکصد و بیست پنج هجریست از مولف حمایت شیخ عالمی والی و

چو حلت از جهان بیرون <sup>۱۱۲۵</sup> تا پنج و شصت گفت سر عینیت با عنایت وجود

سلطان میر جوگتیمیر <sup>۱۱۲۵</sup> سره برادرزاده و فایده شیخ لایحه

پروانه است تربیت ظاهر است با است از خدمت و س یافت و با وجود مقنن

عبادت در یافت علوم ظاهر است با هم کمال رسانید شیخ محمد امین و

در موقوفات خود میفرماید که سلطان میر از بزرگان دین بود در هر چهار سلسل

دست بیعت بگردان میداد نسبت قادر بود لقبشندید بر مزاج حق امتزاج

و س از همه نسبت زیاده تر غلبه داشت در سال یکه از یکصد و بیست پنج

برجت حق بیست از مولف <sup>۱۱۲۵</sup> چو سلطان میر از جهان است بخت شد آن جلوه گراه و

ش از دل تباری خلیل او <sup>۱۱۲۵</sup> میان میر سلطان شمشادیز <sup>۱۱۲۵</sup> میر ابو الفتح قادر و سهر

گتیمیر <sup>۱۱۲۵</sup> سره و والد ماجده اش صبیحه معده میر محمد علی قادر

و س در دست چون میر محمد علی را سیر بود و س را منی کرد در تربیت

و تکمیل و س قصور روانداشت و بوقت رحلت او را بیست و خلافت

بنشاند و س بعد وفات حضرت میر کمال جانفشاد عرق ریز در هدایت انشا

خلق مصروف ماند وفات آن جامع الکرامات در سال یکه از یکصد و بیست پنج

هجریست و خلیفه شاه جیلانی <sup>۱۱۲۵</sup> تاریخ وفات در درج تواریخ اعلیٰ است از مولف

حضرت ابو الفتح میر کمال <sup>۱۱۲۵</sup> شد جو از دنیا بخت جاگیر سال تارخیت بقول ابی صبر

ان معالی اشرف الاخلاق <sup>۱۱۲۵</sup> شیخ محمد حشمت و کبروی <sup>۱۱۲۵</sup> گتیمیر

قدوس <sup>۱۱۲۵</sup> سره در صغیر سنی توفیق خدا طلبی یافت و در چار سلسله تقرب فاتح

مکتب الشیخی منظور نظر مولانا حیدر چرخ شد و علوم حدیث و تفسیر و نقد و اصول

را کمال رسانید بعد از آن خدمت شیخ محمد علی حشمتی و صابر مرید گردید و در

خلافت گرفت و س مدام بزرگتر مشغول بود و س و بزرگتر خفی گاهی بیرون

و خادمان و میدان را هم بدگره بدایت کردی چون عمر مبارکش ز بهشتاد و پنج  
موتبار پنج شانزدهم شوال کمال یکصد و شش و شش در کثیر وفات یافت  
و در جوارخانه خود مدفون شد از مولف

گشت مرشد محمد شفیق | تبار پنج تریل و از سرد | عیان گشت مرشد محمد شفیق

### قاضی دولت شاه حسینی سیوسه بجارسه قدس

مولد در شهر لبرام از بلاد روس است و ششاد در بخارا یافت و در آنجا بعد  
سید میر محمد شریف بخارسه الکنیه زیده تربیت و تکمیل ظاهره و باطنیه یافت  
و به کالات مورسه و معنوسه فایز شد و سالها سال در ولایت مادر الزهرا صدر  
ترکستان با فادده حافظ طالبان حق معروف ماند و در اواخر عمر به اراده سفر  
حرمین اشرفین از حد و در ترکستان حرکت نمود و مزاره کاشغریه کثیر آمد و در یاده  
از سه سال در آنجا سکونت گرفت و خلق کثیر را بارادت خود شرفی بخشید  
بلوای کعبه از راه هندوستان متوجه شد و بدین راه رسید و بقبول التماس پادشاه  
در پی چند در آنجا خت اقامت انداخت درین اثنا عدده افاجا و اهل علم  
و شاخرون ساعده کمالیستقد مون در رسید و بیانزدیم شوال سال یکصد  
و یکصد و شش را مگر اسه عالم بقا گردید از مولف

رفت چون از جهان غلبه برین | شاه دولت و دل عالیا گفت تاریخ حلیش سرور

شاه ابدال اول دو شاه | شیخ احمد المشهور مولانا جیون

از علمای عظام و مقامات و الامتعام خود بود و دستاورد رنگ نریب  
عالمگیر پادشاه و شاگرد مولانا لطف اللہ جهان آبادی است و کتاب تعریف  
در تشریح آیات احکام قرآنی از عمده تصانیف و سه است وفات  
آن جامع الکالات در سال یکصد و سه هجری است از مولف

شیخ احمد جویان فضل الیزد | تبار زمین بنیا بختا باریا | مدنی حق شیخ احمد قلی

تبریز شیخ احمد عاسله جناب | مرزا کامل کشمیر بدخشی قدس سره



از ادان اجماع شیخ احمد سیوسے ترکستانے است جدوسے از وہاں تاشکند  
 آمدند آنجا سبب ایشان رسیدہ در آنجا متوطن گشتن من بعد در عہد سلطنت اکبر بادشاہ  
 در مینا تشریف آوردند و نوکر سے بادشاہ منظور کردہ بخطاب ملک محمد خان فوجاہ  
 آمدند و بظاہر کثرت مامورت چون در آنوقت میزرا کامل ہم خود سال ہماہ خود  
 بودہ و سپہ پور ساسے منظور نظر خواجہ حبیب اللہ عطار شد در عدد و واروہ ساسے  
 لشکر و ارادت مشرف گشت و ترک دنیا دمال و جاہ کردہ کمر ہمت بر ریاضت  
 و عبادت بست بر بست و بپر بست و بیج ساسے لگے بخرم خلافت و اجازت ممتاز شد  
 مستد آراک ارشاد گردید و بسلسلہ کہ دید دست بیت بطالبان حق پسداد  
 و در سنوک متابعت طہر ق شیخ فرید الدین عطار و مولانا جلال الدین بردین بود  
 کتاب بحیران کہ چہار جلد است از عمدہ تصانیف دیست چون از عمر شریفین سال  
 ہفتاد و ہفتہ شروع شد برضایت البول جاگشت و بتاریخ بست و ہم یاد و بیج  
 اصل یکبارہ یکصد و ست و یک ازین در انا پانڈار رخت آقا است بر بست و عطا  
 تھارنج دومے در تاریخ وفات و ست میفر مایہ در دنیا شیخ کامل پور عرفان

خطوات بنیاد الایمان	لسوسے عرصہ نبوت و اشرف	بہترین چشم جان پور عثمان
گشت از آنجا چون ترفند	بیک شہداء و فرود آمدن	بزرگان گوہر تاریخ معتمد
عالم سیر کامل وقت لغتم	<b>از مولفان</b>	سخت بست چون ختیاقا
درین دنیا سیر کامل	تعمیر نظم عالم از شاعر	در فرما مکمل شیخ کامل

شیخ عبد اللطیف قادرے و سہر روبر کیشمیری قدس سرہ  
 عالم عامل و عارف کامل بود و ارادت بخدمت شیخ اسماعیل انبوی پہلے کہ خلیفہ  
 خواجہ حبیب اللہ و ست خلیفہ میر محمد ستے قادرے بود و داشت کشف و  
 کرامت بسیار بہ احد بار از ست سر بر میزدند و در لقمہ احتیاجا بدرجہ کمال جا  
 و ہر جا کہ برتر نش قوم مشکوک و شہدہ دارد سے شد لطلوع آن از غیب می یافت  
 و دست از طعام ہارسے گشت و با خواجہ ابوالفتح قلہ کرانا کا برنسویان مولانا

سید علامه بود محبت تمام داشت و فواید بسیار کثیره در سوره و روید ذمیر لیبستی که خواهر  
 المواجه الفتح را از شیخ عبدالحق محدث دہلوی حاصل شدہ بود از وسع حاصل کرد  
 و دس در تمام عمر خود چهل و شصت باقی چهل و چهل روز در خلوت نشست و در ایام  
 خلوت سوائے ذکر حق پیرے از ماکول و مشروب و طبع و طبعش نبود و وقتاً  
 دس و در سال یکبار و یکصد و سہ و چار بار بیجا یا نزد سہ ماہ شعبان المعظم از مولف

شیخ عبدالمطیف دال حق یافت در وصل حق و دنیا **انما کمال کبریت تا کبریت**

میرزا محمد باقر **میر شرف الدین کشمیرے قدس سرہ**

فرزند دلبند میرزا الفتح شادے پورے کشمیرے است و در فنون ان جوانی  
 با کمال کامرانی تمسک را حظیقت پر داخنت اگر چه بیعت دس سجدت

والد بزرگوار خود ام داماز دیگر مشایخ عظام ہم اخذ فیوض طراقت کرد و در سہ ماہ  
 که سجدت حاصل از صفاست بالین بر مطالب دس جزو در **تذقیة**

دس بقول صاحب تواریخ اعظمی در سال یکبار و یکصد و سہ شیخ بنارنج یازدهم  
 ماہ مبارک شوال بوقوع آمد از مولف **بجنت روان گشت میر شریف**

پوزیرین **ابی سال** **خرد و بیاضه** **جو امر است**

**میر محمد باشم قادر گیلانی سہروردے کشمیرے قدس سرہ**

از عظام سادات سنی است نسبت آبا دس بدنی صورت بقرت اولی اعظم  
 میرسد کہ میر محمد باشم بن سید محمد عیلا بن سید عبدالتدین سید احمد بن سید عمر بن

سید ابو اسیم بن سید حسین بن سید محمد صرموسے بن سید یوسف بن عبد الرزاق  
 بن سید میمون بن سید سعود بن سید محمد بن میر حسن بن حیات میرزا محمد صالح

بن حضرت عوث الاظم قطب العالم مع الدین شیخ سید سلطان عبدالقادر گیلانی  
 قدس المدرسہ العزیز و دس کو مشایخ عبادت بھر مواج ہدایت صاحب الکام

و المناقب بود در سنہ یکبار و یکصد و سہ شیخ یوز ماہ شعبان یک کشمیر نزول فرمود  
 و شانز روز تلاوت قرآن میگذاشتند و آمدند مردم و آیتش خلق فراغت داد

د بعد نماز فجر تا اشراق ذکر جهرت گفت و صاحب تماراة الاشجار و تواریح اعظمی در کتب خود از توارق ذکر است و در بسیار نقل کرده اند و وفات آن جامع الکملات است بابت و بمقتضی شوال سال یکصد و یکصد و سی و پنج هجری در نخل لیثت بو قوع آید اما در وقتیکه زنده بود ذکر و قوت این مرض پیش هیچ یکی از اصحاب ظاهر نگردد بعد وفات فوت غسل دیدند که در نخل کلان بر پشت آن پشت و پناه عالم شده بود از مولف

رفت از دنیا چو ریاست روح او شد و با وصل خدا گفت تاریخ و سال او خود

میرید ما می سیم مولانا علی اصغر فیوجی قدس سره

از دنیای عالم کبری دنیا مندر در علم صد الفیه فقره دوم و نحو منطق و معانی احادیث است و تفسیر قرآن العزیزان در علم ادب و بر کثرت و در علوم شریعی بر مبنای دست فوق دارد از عمده تصانیف

دست وفات آن جناب در سال یکصد و یکصد و چهل هجری است در مورخان سلف

ازین مصراع شده نهان آفتاب هیچ علوم آتاریج وفات ذکر فرزند از مولف

چون علی اصغر سوختن است طرفه دل تاریخ و حلقش گردید جامع فیض کمال آدم است

بار دیگر مستمع فضل عباد بابا محمد مدد سرور و گبروی

کشمیر قدس سره از خلفا سبب بابا عبداللہ کشمیر است و بعد وفات

پیر و کشتن فیض بر سندان شاد نبشت و بر اسب حصول قوت حلال رعایت می کرد

و دست به مقام باره مولد سکونت داشت من بعد در شهر شریف آورد و هدایت خلق

مصرف ماند و بجا اندر واسطه حلقه ذکر و غسل گرم می کرد و آخر عمره ماه ذیقعد سال

یکصد و یکصد و پنجاه هجری است و پنج سال بر حمت حق پیوست از مولف

شیخ مهدی دلس عالیجا رفت چون از جهان مسال سال تاریخ حلقش سرور

گفت مخدوم محمد کاشان شیخ فتح شاه شطارسک لاهوری

قدس سره از امامان خلفا سبب شاه لطف بر بان پور است و نسبت پیرا

و سه بجز واسطه بر منصورت بسید محمد غوث گوالیار است میرسد که در سه مرد شاه

لطیف بر بان پور است و در سه مرد بر بان سر اسلمی و در سه مرد شیخ علی

زندہ دل قوم میر و جہ الدین کجاستے دوست میریدید محمد غوث گوالیار  
 ستہ چون دست بہر ہفتا و ساسے رسید رعائے قدر اور اس خدمت شیخ  
 بر بان حاضر آورد و بہ ارادت شرف ساخت و ساہ بر بان اور اسے تربت  
 طاہرے و باطنی حوالہ شیخ عبداللطیف فرمود و دست تربت طاہرے و باطنی  
 انشاہ لطیف یافت و از غایت جذب و استغراق بخطاب فتح شاہ سرست مخا  
 شد و از پیشگاہ مرشد ارشد بہت لاپور ما مور گردید **تقلست** کہ دستے در اس  
 را دست چنان رو بطینا سے آورد کہ آتش متصل دیوار حصار لاپور رسید **تقلست**  
 حاضر آمدہ درین باب استہ عادہ نمود فرمود کہ برب دریا رود و پیغام من بدریا  
 برسان کہ فرمان مستح شاہ نیست کہ از جا یکہ آمدہ برص در نہ تا قیامت قطرہ آب  
 در خود سخوابے یافت حاکم لاپور مخیان کردنے الحال آب دریا کم شد و بحالت  
 قدیم خود کرد **تقلست** کہ روزے شیخ پو بے خشک از درخت برنا بہت  
 خود بہت شیخ روشن خادم خویش داد و فرمود کہ این اور زمین قائم کن چون ہم  
 کردنے الحال بہر گردید و پنج برگ بر آورد آن درخت تا این زمانہ موجود و لہو فاضل  
 بحکومت نہایت سنگ چون دست طویل فرسبیس خایہ مسکن متصل ہزار آنحضرت  
 تعمیر کرد از درخت تبرک از پنج بر آورد و وفات آن جامع الکمال باقوال صحیح  
 در سال یکہ و یکم و پنجاہ ہجری و فرار بر انوار بیرون لاپور زیارت کا خلق بہت

از مولف	فتح شاہ مشکلت سانی	ذات چون کرین دارا
طرفہ سال انتقالش	فتح وین نکاح الباقین	میر محمد اسماعیل کبرو

**کشمیر کے قدس سرہ** در عقوان جولانے محبت نیردا سے ہر ہنگام  
 حال دستہ و سجدت مولانا محمد شریف بخار سے رسیدہ بسلسلہ کبر و دیگر  
 و بعد تکمیل و پشاور آمد و دستہ در انجا گذراید و بعد از ان بہ کشمیر تشریف برد و ماہانہ  
 توطن گزید تا دم عمر ہدایت خلق مشغول ماند آخر در سال یکہ از و یکم و پنجاہ ہجری  
 وفات یافت وین عمر شنبہ و پنج سال بود از مولف چونکہ اسماعیل بر باقوال

گشت لوی زبیر همان موجبات **اسلام** و صل اوست **عامرت** **بفضل ال سائیل بان**  
**حواجه ایوب قریشی** **لاهوری** **قدس سره** صاحب  
کشف و تعریف و کرامت در پرتو دروغ و اقیوس جامع کمالات تریبیت کاشف بار  
حقیقت مخزن روزبه در آن عالم معلوم زبان **فضل العلی** **الکرم** **العقبا** **بود** **وصاحب**  
**تصانیف** که از جمله تصانیف و کتاب مخزن عشق و شوق مشنوب مولانا **اروم**  
و **بشرح ایوب** **اشتهار** دارد و در طریق عالیہ سہ دروید فرید و شاگرد مولانا مفتی **حافظ محمد**  
**تقی** **الابورس** **بود** و **انا** **مولانا محمد تقی** **خلف الرشید** **مفتی محمد تقی** **دینار** **سلسلہ**  
**قادر** **سیا** **عظیم** **فیض** **کامل** **یافت** **و** **یکبار** **کلان** **وقت** **شد** **و** **محقق** **مبار**  
**کر** **حافظ** **محمد** **تقی** **شیر** **و** **استاد** **حواجه** **ایوب** **جید** **نجم** **جامع** **این** **ادراک** **ست** **و** **سلسلہ**  
**ابا** **سے** **نقی** **شیخ** **الاسلام** **شیخ** **بہا** **الدین** **زکریا** **لٹا** **سے** **بدمی** **طریق** **منتهی** **میگردد**  
**کر** **انقر** **غلام** **سرد** **دین** **مفتی** **غلام** **محمد** **قریشی** **بن** **مفتی** **حق** **الکاه** **رحیم** **الکدن** **حافظ** **محمد**  
**رحمنا** **الدین** **مفتی** **حافظ** **محمد تقی** **بن** **مولانا** **کمال** **الدین** **بن** **عبد** **السمیع** **بن** **مولانا** **الطیب**  
**بن** **مولانا** **ابراہم** **الدین** **بن** **مفتی** **محمد** **محمد** **دین** **شیخ** **الاسلام** **عبد** **الاسلام** **مفتی** **و** **طلہ**  
**لاہور** **بن** **شیخ** **غیاث** **الدین** **مولانا** **کمال** **الدین** **بن** **شیخ** **محمد** **دم** **المشہور** **میان** **کلان**  
**کرا** **شہر** **دار** **الامان** **حسب** **الطلب** **بادشاہ** **دہلی** **در** **بند** **ستان** **آمد** **و** **تدریس**  
**و** **افتا** **سے** **لاہور** **تقریر** **گشت** **بن** **شیخ** **جموں** **بن** **شیخ** **قطب** **الدین** **بن** **شیخ** **شہاب** **الدین**  
**بن** **شیخ** **الاسلام** **شیخ** **بہا** **الدین** **زکریا** **لٹا** **سے** **قدس** **سرہ** **الغریز** **و** **حضرات**  
**کرام** **این** **گنام** **سوا** **سے** **انیک** **در** **علوم** **ظاہر** **سے** **عالم** **و** **مدیس** **و** **مفتی** **وقت**  
**بود** **در** **کمالات** **بائے** **طریقہ** **عالیہ** **سہ** **در** **دی** **قدم** **بر** **قدم** **بزرگان** **خود** **و** **تعتقد**  
**و** **چون** **حضرت** **محمد** **سیان** **کلان** **در** **لاہور** **تشریف** **آورد** **و** **جملہ** **ملا** **دل** **خان** **لوہا** **سے**  
**طرح** **اقامت** **انداخت** **در** **میں** **پیدر** **زخیر** **فرمودہ** **کو** **ملے** **خاص** **برائے** **خواباد**  
**کر** **دکرا** **حال** **آن** **مجلس** **کہوں** **مفتیان** **اشتهار** **دار** **و** **این** **حاص** **بایراد** **خود**  
**حافظ** **غلام** **دم** **بزرگوار** **مفتی** **غلام** **رسول** **دے** **مفتی** **غلام** **محمد** **الدین** **برادر** **محمد** **زاد**

در آن محل سکونت را از آنجا که یوب چون نعمت خلافت از مولانا محمد یافت و بفرمود  
 ممتاز شد ترک عیال و دنیا کرده در زید و ریافت و اقصی عمر غریب بسر برد و خواند  
 ثنوس مولانا را در شوق تمام داشت **تقلست** که دستش خمی نمی بست خوا  
 یوب بتق ثنوس بخواند و معانی بیت از آیات ثنوس که شعر بر حقایق  
 و وقایق بود در فهم ناموس و سه نمی آیند و نگارنا حق می کرد آخر تنگ آمد و بلا وهو  
 قله خاطر از خدا خواج بر داشت همان شب در خواب دید که مولوی جلال الدین  
 بر دست بذات با برکات خود شریف آورد و فرمود که **خواجہ ایوب ادیسی** من است  
 و از روح من فیثه کامل یوب رسیده و دانست و بیت مذکور بر چه که میفرماید **سبح**  
 و بجاست پس آن شخص علی الصبح بجیت **خواجہ حاضر آمد و خدرا خواست و**  
**مرید شد و حضرت خواجہ ایوب در شرح ثنوس میفرماید که چون ثنوس**  
**و سبیل است ذوق تالیف شرح ثنوس در خاطر بند ما ز حد بیفزود و در تصور آرد**  
**و فتور فهم حرات نمی توانستم کرد و درین خیال بودم که روزی برای آن محفل**  
**اجازت کتاب ثنوس را بگیرم و بعد حصول اشاره و اجازت تالیف و حصول**  
**این مقصود و فال بر کشودم و بدین شرح کتاب این بیت بر آمد همیشه**

ای نصیبا و الحق حسام الدین	اوست مقال روح سلطان	مشغولی را شرح و شرح چه در
صورت امثال او در معنی	پس اردل برست این فال مبارک فال پرست	
چست برستم و بسوی آن پرداختم	کتاب شرح ثنوس در سال بگرد و است	
حلیه ختام پوشیدم و قطعه تار کتیبه	اقتتام شرح مذکور معنیه حضرت خواجہ بند	
شرح اینست قطعه	یافت شرح ثنوس بگو	خلعت انعام از لطف خدا
گفت تا ز غشین بگو شریک خرد	طرفه شرح ثنوس بجا	و اشع و فاست
خواجہ ایوب بر قد چشیده است و یک ماه	جاد است التالی سال نبرد و کیمت	
و پنجاه و پنج هجره بود قوع آمد	و فرار پر انوار در لاهور بگورستان	مقبره صالح
بی بی طلع و ناز بیت از مولفت	جاب خواجہ ایوب است	

پوزار دنیا بخت گشت مہو	شمس العارفین یوبک حوم	عیان سال وصال و مقبول
دگر دل گشت سال تقاضا	شیخ ادایا یوب مقبول	ایضا خواجا یوب ہر ہا کمال
بودیکتا شیخ حق کامل و	سال وصال ہر ہا ہشت	نیز فرما شیخ حق کامل و

و شہوت میر محمد علی علم حوم کا رشا گردان و مریدان خواجہ بود بعد وفات آنجناب قطعو

تاریخ وفات تصنیف کردہ بود کہ تبرکاً درج میشود قطعہ

گشتہ روح امدول حق شاد	نہما اہل عالم اجر گشت	رد در استعمال شیخ ایوب
چہ زنت آن شایخ لفظ ہر	چہ زنت آن نکتہ فہم دینی	فلک ہم آہ دناری کرد مینا
موجود جان تو حید خدا داد	بابا عبدالباقی کبر و کثیر	بخت ہم سال وصال ہر ہا کمال

قدس سرہ خلف الصدق بابا محمد صفی کبر و کثیر است از عطا کے

مشایخ وقت بود در عبادت و زہد و دروغ و تقویٰ شانے عالی و مراب

بند داشت بعد وفات پدر عالی قدر و معرستی بر سجادہ مشیخت ہشت سبت

از صحبت خواجہ شاہ حسین مکیلی تربیت و تکمیل یافت و در عین خواجہ زہد و تقویٰ

یزد اسے سفر اختیار نموده و بارادہ زیارت فرار پر انوار پیر کشنیمیر امیر کبری علی

سہاسے رفانہ ختلان شد چون راہ انصوب بسبب فساد و نزاع حکام وقت

مس بود و از مقام کابل گشت و از راہ ہندوستان بجزیرین الشیرازین شریف

و بعد اسے حج و حصول زیارت روضہ مطرہ نبوی علیہ الصلوٰۃ والسلام

اسے یوم القیام بعد ہفت سال مراجعت نموده و کثیر رسیدہ بہدایت خلق

مصرف گشت و وفات آن جامع الکمالات بقول صاحب نوار شیخ اعظم

در سال یکہ در یکصد و پنجاہ و ہفت ہجرت ہو قوع آمد و فرار پر انوار و

در کثیر مقبرہ بابا دے زیارت گاہ خلقت از مولف قطعہ

رفت باقی چون در اقلیم بقا

دل بسال وصل آن شیخ نا

موزانا رستم علی بن علی اعظم

سیدگر شیخ البقایی ہوا

قنوتے قدس سرہ از عطا کے عطا کے ہندست در علوم فقہ

و حدیث و تفسیر سنگا سی کامل داشت و از فقها سے ہندو علماء سے کلاماً اہدی و  
 بقول و فعل و سب جا سے اعتراض نبود وی با جو شرف علمی و جو ہر ذیستے  
 خود را از کمترین درویشان بارگاہ لکے شامی کرد و شب در روز در تدریس و تسلیم  
 خلق سبحان سے کوئید صد با طالب علم از ان چشم فیض بہرہ یاب علوم دینی و دنیاوی  
 شہد تفسیر جامع صغیر کہ در فہمیدن محاسن آسانے بر تفسیر جلالین نفوق دار در ار  
 مدہ تصانیف ولایت و وفات آن بابت الملائکہ با اقوال صحیحہ سال کبار  
 یکصد و ہفتاد و ہشت ہجرت از مولف

۱۱۸۰	گفت سربال سعادت او	۱۱۸۰
۱۱۸۰	سال حیل آن کشف شد	۱۱۸۰

محدث دہلوی بن مولوی عبدالرحیم دہلوی  
 قیس سرہ از علماء عظام و فضلاء ذوالاکرام حضرت دہلی سے  
 علم و فضل و ورع و تقویٰ شانے بلند و مدارج ارجمند داشت تمام عمر عزیز در تدریس  
 طلباء سے علم مصروف ماند و تفسیر تمام قرآن مجید المیسوم تفسیر الرحمان کہ تبدیل  
 خاص و عام است آعینف کردہ ولایت و وفات آنجناب در سال یکہزار و  
 یکصد و ہفتاد و ہشتاد ہجرت از مولف

۱۱۸۰	وفا شریف شہر کربلا	۱۱۸۰
۱۱۸۰	وفات او یکی از حدیثا	۱۱۸۰

میر محمد یعقوب کیلا سے لاہور سے  
 عالم عامل و حامل کامل بود در بین لاہور بوضع خود کہ تعلقہ یعقوب اشہار داشت  
 سکونت داشت بدعوت اسما سے رہائے کلاہا کمانہ کردے و خلق خدا فوائد  
 دین و دنیا از وسے برداشتی دہر شخصے را کہ سگ دیوانہ گزیدے ہجرت  
 وسے حاضر آہر دندے و وسے آب دہن خود بزرخم وسے انداختے  
 فی الحال بہ شدے و باز شادم عمر دیوانے کا شوان مقرر حال دی نشدے



نہت ابای دین اسلمے گرامے بحضرت غوث الاعظم قطب العالم ابو محمد  
 مے الدین عبدالقادر گیلانے میر سدا آنجناب بن میر محمد زمان بن میر محمد حاجے  
 بن میر سدا الدین بن سید نور الدین بن سید بدر الدین بن سید حفص بن سید  
 بن سید بومن بن میر حیدر بن شاہ فیض قادر سے کہ ذکر خیرش سابق مخرن عالیہ  
 قادرید گشت بن ابے الحیات بن تلح الدین محمود بن بہاول الدین محمد بن  
 جلال الدین احمد بن سید علی جمال الدین قاسم ابوصالح انور بن سید لافان  
 شیخ عبدالزاق بن شیخ سید سلطان ابو محمد تے الدین عبدالقادر گیلانے  
 قدس سرہ العزیز و نسبت پران عظام و سے بسلسلہ عالیہ قادریہ اعظمیہ بدین  
 اسامے عظامے سبت کرا آنجناب مرید سید فضل علی لاہور سے دوس  
 مرید شیخ عبدالرحیم جارا اللہ دوسے مرید حاجے محمد سید لاہور سے  
 و ذکر خیرش در سلسلہ عالیہ تشبیہ مجددیہ مر قوم شدہ سبت دوسے مرید  
 کرامے دوسے مرید سید جلال الدین دوسے مرید سید شہاب الدین  
 مرید سید جلال الدین آیت دوسے مرید شمس الدین ابو الوفا و مرید شہاب الدین احمد دوسے  
 سید قاسم دوسے مرید الباسط دوسے مرید بہا الدین ابو العباس دوسے مرید بدر الدین حسن دی مہ  
 سید علا الدین دوسے مرید سید شرف الدین کھنہ تمار سے دوسے  
 مرید سید ابوالنصر دوسے مرید قطب لافان سید عبدالزاق بن غوث الاعظم  
 مے الدین عبدالقادر گیلانے قدس سرہ العزیز امام حضرت میر یعقوب  
 زیکر سلسل ہم بہرہ کامل و فایرہ وافر داشت و از تقدایان وقت شد  
 وفات میر محمد یعقوب بتاریخ سبت و نهم سفر سال یکہ زدی کصد و ہفتاد  
 و نہ ہجری و وفات میر فضل علی بچارم محرم سنہ یکہ زدی کصد و نہت  
 زدی ہجری و حضرات ذریعین قلوب میر یعقوب بیرون شد لاہور متصل فرنگیہ گاہ  
 خلق سبتا و میر یعقوب سے پیران حاسلے گوہرینکے سید محمد یوسف دوم سیر  
 سید علی سوم میرا سبیل داشت کہ بر سر حضرت صاحبان علم و عمل و قرب

نظاره بر ویاطن بودند از موی ارجمت است حور شیعیان سید فضل علی مرحوم بیر فضل است سال تائیدش	شد جوانی از دنیا افضل است هم بخوان یعقوب خردم الکلی شذوذها بود در شب بزم هم بخوان فضل علم علی	در جهان یعقوب خردم الکلی قطره تاریخ و فایده جامع فضل علم علی خواجہ حافظ کعبه الخاوری
--	--	---

ادبسی قدس سره الخیر از اعظم اولیاد کبرایه مشایخ خاندان لیشان  
ادبیه است صاحب وجد و سماع و ذوق و سکر جذب بود در فقه  
شائسته عالی در تبه بلند داشت و فیض باطن از روحانیت طایفه  
ادبیه ترس یافته صاحب اجازت در تلقین گشت و تمام عمده ایت و تقنین  
طالبان حق گذرانید چون ابا و جد صاحب علم و فقیهت و حفظ قرآن بود  
جامع فضل ظاہر سے و باطنی گریه و حافظ ظاہر بین حافظ جوهری فیض  
والد ماجد سے عالم عامل و حافظ کامل و صاحب فتویٰ و احکام بود  
چون جاذب حقیقی خواجہ را بسوس خود جذب کرد اول بالفاق سید بیله شاه  
محمود سے و گلشنی بود در خود بار او بیت جدت حضرت شیخ عبدالحکیم  
کذا رقطاب وقت خود بود و بقام تنبیه تشریف بر شیخ ابی عراقیہ گلشنی  
نور کو بهلی شاه ارشاد نمود که حصه باطنی تو نزد شاه عنایت قادر سے در حضور  
بخدمت سے حاضر شود خواجہ عبدالحق فرمود که نصیب تو نزد من است  
که ازین جهان فاسد عالم جاودا سے رزق افراست منظر عنایات یزدانی  
بوده در خانه خود و عبادت مہر و مشغول باشی و بخواندن در دستغاث مہر  
تا پیر تو خود بخود نزد تو موجود خواهد شد پس خواجہ از آنجا رخصت شد و بمانند خود  
چون چند ماه بر آن حال بگذشتند روز سے خواجہ بحالت تمہاسه در حجره خود  
در دوشرف می خواند که ناگاہ شخص نوری از لطف یوسف ثانی از  
گوشه ظاهر شد و در آمدہ سلام و علیک گفت خواجہ جواب سلام داد و گفت  
لگا پیش بر حجره و انوار اشخص افتاد و پیشش گشت تمام روز پیشش ماند و بعد

عروب آفتاب بوش آمد و عبارت مشمول شد در دوم جهان واقع بود  
 و هیچ معلوم نشد که اشخص نورانی که بود و از کجا آمد در سوم چون شرعیاب  
 زیارت شد قدم مبارک گرفت و نام نامی و سبب استفسار نمود از آن  
 بے نشان نشان مفصل ثبت فرمود که اسم گرامی ما خواجہ ادیس بن عامر قری  
 و از حق ماورا یم کہ ترا حق سایم ایس عبدالحق را بہ بیت خود سر فرار کرد و کہین  
 توبہ فرمود کہ عبدالحق از توبہ و گشت و تاسد در بہان حالت سکر ماند بعد از  
 ایات سردار خانہ ہوسایہ کہ بقریب عر دست بزم سرد در خانہ و سبب شہ  
 لگویش حق نبوش و سبب رسید و ہمیش آمد متعلقا اش فی الحال بل سرد را  
 حاضر آورد چون سرد آغاز شد و جد عظیم عابد جلال شیخ گشت و بعد قصہ و  
 حالت در و شبانہ بوش آمد و بہ متعلقان فرمود کہ شما ہر مبارکباد گوید  
 گرامی و ما محبوب و مملوب خود را یافتہ ایم و شیخ احمد بن محمد فیما لفظ  
 تفسیر فی فضائل اولیہ کہ کتابی عمدہ در احوال ادیبیست سیفہ بایہ شیخ  
 عبدالحق ادیبی در زمین ہانس پنجاب بکنار دریاسے تبلیغ بیاند و حالت  
 سکر و جذب و فنا ہی سے بروے غالب بود کہ نماز ادا کردن نمیتوانست چون  
 در صف نماز خوانان سے ایستاد و لفظ اللہ اکبر از زبان امام می شنود بہوش میشد  
 و پھان ایستادہ بیاند و رکوع و سجود و قعود و غیرہ افعال دارالکین نماز از غایت  
 سکر از وسے ادا نمی شد و چون حالت سکر طول میکشید سرانیدگان را حاجی آورد  
 و ایشان پروردن سجد شستہ سرد می کردند و خواجہ از آن آواز سرد و از حالت  
 سکر و بہوش سے در افاقہ و محوسے آمد و سوا سے نماز ہم اگر لفظ اللہ یا آیتے  
 از آیات قرآنی می شنید مد بوش می گشت چون سرد میگردند خبر داری شد  
 چنانچہ شیخ احمد درج کتاب خود کرده است کہ من بخدمت آن بزرگ حاضر شدم  
 و زیارت مشرف گشتم و تمام قصہ چنانچہ آفتاب روحانیت اولیہ بر وجود برکت  
 نمود آن بزرگ از باطن تافتمہ بود و ارشاد تلعین یافتہ بالمواجد زبان

سبارک وک شیندم وفات آن جامع الکملات باقوال صحیح بنا بر نفی هم دی الحجه  
سال کثیر و بشتاد و پنج بمرکست و فرار بر انوار بقام مبارک پور تسلسل بهادری  
دانش حضرت سر فرزند ارجمندی که حافظ صاحب محمد دوم دسے محمد سیوم قطب الدین  
داشت که بر سر صاحب از اولیا سے اهل کرامات و وجد و سماع و شوق و ذوق  
بودند و قطب الدین در عمر خورشید سالی بجمالت وجد و سماع بسوسے آسمان پر  
کرده برفت و از چشم مردمان غایب شده بابدال پیوست و سید عارف که فرارش  
در برینے و شیخ محرم که بقام لید اسوده ست و خواجہ محکم الدین صاحب السیم  
از خلفائے عالی شان آن جناب انداز مولف <sup>بجمل</sup> شہادات حق چون خالق <sup>موجود</sup>  
رفت روح پاک و بر عرش فرشته سال <sup>در خورشید اجلال</sup> <sup>موجود</sup> هم در محبوب خالق <sup>موجود</sup> بادی <sup>موجود</sup> اهل <sup>موجود</sup> یقین  
شیخ محکم الدین صاحب السیر اوسے بن حامظ محمد عارف  
بن حافظ محمود قدس سره از اعظم شایخ و کبریا خلفائے ناندان  
عالیشان اوسید و میرد و خلیفہ دبرادر عماد کشیخ عبدالحق اوسے ست و  
فایده کثیر از پیر و شفیق خود حاصل کرد و صاحب وجد و سماع و حالات سکر  
و شوق و ذوق و محبت و عشق گردید اکثر اوقات در جذب و سکر گزینیدے  
و استغراق و بے خبری بحد کمال دانست و در اقالیم رده سب زمین میر کرد  
و از غایت سیر و سیاحت بسیار فاطب جناب صاحب السیرت لقا ست  
که چون خواجہ عبدالحق کشیخ محکم الدین را میرید خود کرد فرمود که بر فرار بر انوار  
دیوان مشایخ چا اولیا که از اولیا سے متقدمین و مشایخ رده زمین  
در روضه مطهره دسے در آن سرزمین زیارت گاه خلق ست رفقه مشکف باش  
کشایش کار تو بوقوع آید پس شیخ حسب الارشاد پیر دستگیر بر روضه مطهره شیخ  
چا و لے رفقه مشکف شد و تا پهل روز سب خور و خواب در آنجا حالت <sup>موجود</sup>  
عبادت حق گذرانید و به کمالات کامل رسید و چون از خلوت بیرون آمد خوا  
که روزه افطار کند خاطر فیض بشری بیه کنار که بندے بی گویند نسبت کرد و

نے احوال شتعلیٰ سفید پوش دوش بدوش شیخ از غیب نمودار شد و چند روز  
 انار حاضر ساخت و گفت کہ بدین میوه افطار کن و از بخار برو کہ مقصود خود رسید  
 شیخ راز است بگفت و افطار نمود و آنجا روانه شد حاضر خدمت خواہ  
 بہر نوبت با ہمارا حال و گفتگای رسیدہ بود کہ خواہ بسید سے شیخ مخاطب شد و  
 کہ وہ از ہمارا کنار راغب شد فیصلہ اسلام از حق باہر گردید کہ از درخت <sup>نہشتی</sup>  
 در انار بود افطار تہ باد کنش پس حضرت تہیل سلم کرد لعلست ایچون <sup>معا</sup>  
 در گویستان مقام سید کل کہ در سید شب بمقام تلخیص کہ جو گیان ہنود بود  
 مقام کرد چون آن جو کے ہم صاحب مجاہدہ بود شناخت و بخدمت حاضر آئے  
 گفت کہ نامان شمارا بخا بشرطی است کہ اگر استے ظاہر کنید و خواہتے بنمایید  
 فرمود کہ یا تمراست باب اللہ ایم الہا کہ است کار ما نیست اگر شما ظاہر کنیا <sup>مست</sup>  
 پس جو کے بات راج خود از حث شیخ نایب شد و باز ظاہر گردید <sup>میں</sup>  
 اتفاق افتاد شیخ فرمود کہ این رتہ ارکام عمل یا ستے گفت ایچہ نفس من  
 خواہش از بر خلاف آن عمل نمودم و در تمام عمر بکام نفس نہ فرمتا با این ترسہ  
 نماز ستہ فرمود کہ نفس تو میخواہد کہ کوشمادت میگوست و با سلام مشرف <sup>تو</sup>  
 است فی نفس مناسبت عادت است کہ بر خلاف نفس کنے زبان تعبیر <sup>تو</sup>  
 سلام کناسے جو کے این سخن شنید باز ہر چند خواست کہ اسے راس ظاہر کنے  
 و شعبدہ بناید ممکن نشد چون عاجز آمد سر در قہم آورد و مسلمان گشت و  
 شیخ اور ایک نظر فی نفس از بحالات باطنے رسانید و باسم عبد السلام <sup>مہ</sup>  
 کرد و ہدایت اہل آن سر زمین ارشاد فرمود چنانچہ تا حال فرار عبد السلام  
 از آنجا بارت گاہ خاص و عام ست لعلست <sup>مک</sup> و تھی حضرت شیخ در حالت سیر  
 و محمد و ارث خادم خدمت گزار ہواہ بود ناگاہ شخصے سایل رو برو آمد و عرض کرد  
 کہ دنیا و قرآن نا کہ خدا بجانہ دارم و از خایت افلاس و نہایت عسرت <sup>میتو</sup>  
 کہ کہ خدا کنم اگر توجہ مہربہ شما یا نصرت و سپہا میں سایل حاصل شود و کشتود <sup>مہ</sup> این

مقصود است چون شیخ در آنوقت وقت خوش داشت عصا سے مبارک  
از دست محمد وارث بگرفت و قدر سے زمین بنوک عصا بکا وید و صره بالقبضه  
اندر زمین بر آورد و سوال سائل کرد و روانه پیشترت سائل چون نقد مراد بگفت  
یافت طمع دید و اینگونه حال ادگشت و این پیشه که درین زمین بیشک خزینہ و خند  
موجود است این پیشه یفیر سے شیخ تمام و کمال خواجہ بر آورد پس ما بنجاب  
فر زمین کا دیدن آغاز نماز سب سے لایا نقد اولین سہاروتش بقصد ادگشت  
گریز از سے آغاز نماز و عقب شیخ از سبک در سے دوید شیخ چون از بعد از  
دس آگاہ شد بار تا دو دستار سوال کرد سائل همه سوال شد شکبا  
ظاہر ساخت و گفت بشارت ہم نفس طالع تیر و عمر نامم چیست بل  
سہ حرف ست سہ تہی بد از ان نیست و از طمعان را ہی پو شیخ از بر دس  
چو آمد و بار دیگر زمین العصبان مبارک کا وید و همان صره مقصودہ شدہ  
از زمین بر آورد و سو از اد نمود لکن سہا کہ چون حالت سکر استغراق و وجد  
ناید حال شیخ گشتی تا یک یک روز و یک یک ماہ و چہار چہار ماہ ہوش با پد  
مدتی حالت کہ سب سے بیدار عالم ظاہر نہا سہ چنانچہ دستہ متصل تعبیر شدہ  
برکنارہ غدیر سے کہ آب بیشمار داشت و بسبب موسم ہر شکل بلب بود  
سما عت شیف چون بحالت وجد آمد آہنجان از مجلس سما عت بہت زد  
در آب بیفتاد و در تہ آب فرو نشیت چون ساعے بگشت جسم مبارک  
بر دسے آب ظاہر گشت خادما جمع بس و تلاش مصروف شدن اما از  
آب غدیر سب سے نشانے از ان ماسے شان نیا فتنہ آخر دستند کہ شیخ  
ہم مانند شیخ قطب الدین بن خواجہ عبد الحالی از چشم ظاہر میان غیب شدہ  
با بدال پیوست بعد چہار ماہ چون آب غدیر خشک شد زمین از ان دیدہ بر آ  
کاشت گندم در زمین غدیر قلبہ راستے شروع کرد و چون قلبہ راستے  
بنوک قلبہ باز دسے راست شیخ از زمین ظاہر گشت دستند کہ در انجا

جسم آدمی مدفون است پس با هستگی آنجا کاویده تمام جسم جسم شیخ از زمین  
 چون نیک بشناختند شیخ همچنان در حالت استغراق و سکون بود بار دیگر سر را  
 حاضر آوردند چون صدای سر و دگرگوش حق نبوش افتاد بپوش آمد و خواجه  
 سلیمان قدس سره میفرماید که روزی را در کعبه خورشید خدمت شیخ  
 محکم الدین اویسی حاضر بود و شیخ در مسجد تقام تو سه بعد نماز شسته بگذرید و مرا  
 اشتغال داشت که ناگاه افغان کلبی از در آمد و بعد اداست تهنیت سلام  
 به نشست و عرض کرد که من بتلاش فقیر با خدا جا بجا قطع مسافت کردم حالا  
 در پنجاب آمده ام اما حال دامنم از گویهر مرا در پر شده است فرمود که مردان خدا  
 بهر مقام و در هر جا قیام می یارند تا چون ترا دیده باطن نیست از دیدار پیرانوارش  
 محرومی عرض کرد که حالا چون شرفیاب خدمت بابرکت شده ام محروم نخواهم  
 گفت که حصه تو از روز اول نزد ما امانت است بیک بار می خواهی یا با هستگی  
 گفت یکبار می خواهم گفت طاقت برداشتن این بار گران ندارم و اگر بدیم  
 جابز نخواهی شد گفت جان این ناتوان قربان عشق مشوق حقیقی است فرمود  
 که پیش بیا و کلمه لا اله الا الله بر زبان آر چون سابل کلمه آغاز کرد شیخ  
 اتفاق نمود و ضرب لا اله الا الله به مقام قلب منور برسد و در بجزر آن سابل  
 بر زمین افتاد و بپوش گردید مانند مرغ نیم بسمل می غلطید آخر بهمان حالت  
 در آب حوض افتاد از افتاد نش آب حوض بپوش آمد بطوریکه دیگر بالاس  
 آتش می جوشد خادمان شیخ او را بهر شکل از آب بیرون آوردند چون سا  
 گذشت بر حمت حق پیوست پس آن مقبول عشق الهی را بعد تجمیر و تکفین  
 سناک سپردند و نیز از زبان خواجه عالی شان سلیمان منقول است  
 که در آن وقتیکه آن افغان مجذوب بجدب جاذب حقیقی شده در آب حوض  
 بیفتاد کنجشکه بر لب حوض آمد و قطره آب بنوشید فی الحال مست شد و  
 بدان حال پرواز کرده بالاس مینار مسجد نشست چون وقت نماز عصر آمد

اللہ اگر گفت کجشک حالت وجد عاید گشت و بحالت سستی بزرگمن بنیاد  
 و بغلطید و باز پرواز کرده به میان رفت همچنان برابر که امام اللہ اگر گفت کجشک  
 از میان بزرگمن آمدے و بغلطیدے و بر رفتے و بہ ہوش پووستے  
 کہ حضرت صاحب السیر از خلفائے نامدار و مردان بلند اقدار بودند کہ صحر  
 و آفران خوان نماے الہی یا اقتدا اول حافظ قمر الدین ساکن موضع کوشک  
 قائم رئیس کہ پیر نواب سرفراز خان حاکم ملتان بود و دوم شیخ محمد سلیم قریشی  
 ساکن بکمانے سوم شاہ ابوالفتح ساکن موضع مونچہارم خواجہ سلیمان اکبر  
 مرادش متصل فرار حضرت شیخ سید نجم شیخ محمد نور ملتانے کہ ہوا شیخ اسود  
 ششم شیخ الہ داد ساکن یرہ خاریجان کہ مرقدت میں او در ملتان ست  
 ہفتم دیوان محمد غوث جلال پوریہ اولاد پیر لال قتال ششم شیخ دوست محمد  
 کہ مقبرہ دسے در جہانگیر زیارت گاہ خلق ست ثم خانہ طبع عبد الکریم قاری  
 ساکن قصبہ اشارے کہ در قرآن خواندن دای کتب تلاوت آن بخط نجیب  
 ثانیے نہ داشت سواسے از ان شیخ عبدالسلام ہوسے کہ ذکر خیر شریانیلا  
 گذشت نیز خلیفہ دہم شمار کردہ اند و فاست آن مخزن الکمالات بتاریخ  
 پنجم ربیع الثانیے سال یکہار و یکصد و نو و ہفت ہجرت ست و فرار  
 پیر التوار بمقام کور ہجرت متصل بہ اول پور ست و قطعہ تاریخ وفات آنجا  
 کہ از زبان گوہر افشان شیخ غلام ادیس او لیسے مولف رسید نیست قطعہ

پیر حکم دین بخت اسوہ	روح پاکش طایر فرود سن	از سالہای نعم تاریخ گفت
محمد آن گل گلشن فرود سن	سید شاہ حسین بن سید عبدالقادر بن	

سید حمید گیلانے لاہور سے قدس سرہ از سادات عظام  
 گیلانے مورد الطاف رحمانے منظر خوارق و کرامت و بجا بیت زاہد  
 و متقی و عالم و عامل و پیر کامل بود و بیعت دست بدست اما اگر  
 خود داشت دیر و عاسے و سے گاسے از بدف اجابت خطائے نیت



و حاجت من این دنیا و عقبه صد با نجات با برکت آمد و مستفیض گشتند  
 نقلست که بوقت تاراج لشکر شاه زمان بادشاه آنحضرت بر زبان راند که  
 مسکن از دست تاراج لشکر فتنه مامون است احدی را از مسکنان محل  
 خوف و هراس تاراج دامینگر حال نباشد پس همچنان بوقوع آمد که احدی  
 از لشکر پان شاه زمان باراده غارت در محله آنجناب نیامد و آنکه حاضرش با خطا  
 پیش آمد نقلست که حضرت شاه سیمین برین در دازه مسکن خود حجب نصب  
 کرده بود و علی الصبح خلق کثیره از اهل حاجات حاضر آمده آنجوره با پارت  
 آن چوبی بنام او آنحضرت ابد الفرائض از وظیفه و نماز بیرون آمده و برین آنجوره  
 دم میگردید یک آنجوره بازندگان عوالمی که در آن آب دم شده براس  
 شفاست بیاران حکم اکثر اعظم است آخر شخصی از حاسدان اراهل محل که فاعل  
 رنگی بر نام داشت از راه غیبیت باطنی بعد اوت آنجناب برخواست و شب  
 بلان چوبی که پیش در دازه فیض اندازد براس همان آنجوره با نصب  
 پوشیده از چشم خلق بخواست با لید و خدام هر روز علی الصبح آنجوب را  
 از بخت پاک می گردید چون بتنگ آمدند اطلاع اینحال بخدمت آنحضرت  
 کردند فرمود که سبب گنبد که ظالم خود بخود بسزاسد کردار خود خواهد رسید پس  
 در اندک ایام فاعل را حلقه روداد که دیوانه شده در کوچه را رمی گشت  
 و بخواست نیز خود را آخر همان حالت برد نمود با الله من غیب الاولیا  
 نقلست که زریس مساقی بنی خادمه و س که لاولد بود بخدمت  
 حاضر آیه عرض کرد که براس حصول اولاد بوسه دست مناجات  
 بدگاه تقاضی الحاجات بر دار و التجاب و س قبول افتاد و بعد دعا  
 ارشاد نمود که تقی حنین است که از اهلین تو چار فرزند بوجود آیند جمله آنها یکی  
 در نهم خورساک بمیرد دوم سفر دور در ساز اختیار کند و باز نیاید سوم فقیر گردد  
 و چهارم نزد تو بماند و از دنیا بر خور داد گردد پس همچنان بوقوع آمد که فرموده بود

وفات شاہ حسین قبل معتبر تاریخ یازدهم ربیع الثانی سال یکزار  
 و دو صد و پنج و عمر شریف شصت و نه سال و فرار گوهر باران درون لاهور محلہ  
 سید بنامہ گوئیہ خانہ انخاب ست از مولف خوشدیر تو اکلن بخلد برین  
 حسین آن بختیور جهان سیرا | بتاریخ ترمذی آن شاہین | بگو شاہ عاشق ترک حسین  
 سید عبدالکریم المشہور سیر بہاؤن شاہ بن سید شاہ بلاق لاهور  
 قریب سرہ از سادات عظام بارہ خاسے و مشایخ و مشاہیر متاخر  
 ست مردے بزرگ و عابد و زاید متقی و خدا پرست صاحب فریب استغراق  
 توحید بود و از ہر خاندان فقہ جمعہ و اخرو بہ بہ کامل حاصل کرد پناہ پیر و سلسلہ  
 قادریہ اعظمی نسبت سے بچند واسطہ بحدیث بیان میر بالاپیر لاهور سے  
 دیو سید جمیل شیخ میر بختیور پیران پیر دستیکہ نوشت الانوارت الدین <sup>عبدالقادر</sup>  
 فقہرست بدین طریق کہ سیر بہاؤن شاہ و سید شاہ بلاق پیر عالیقدر ہو کر  
 لاهور متصل جو باہر جو آسودہ ست و سب سے مرید شاہ سید الرشید نامہ رس  
 و سے مرید شیخ حسن شاہ و سے مرید شیخ محمد الشہید بلا شاہ و سے مرید  
 میان محمد میر بالاپیر لاهور سے و سے مرید شاہ نصیر ست سے و سے  
 مرید سید احمد و سے مرید شیخ عابد کبیر سے و سید شاہ ابوالقاسم و سے مرید  
 حضرت موسیٰ علیہ السلام سے مرید شاہ ابویک و سے مرید شاہ داؤد و سے  
 مرید شاہ سلیمان و سے مرید شیخ زید و سے مرید شیخ قریب و سے  
 مرید حضرت قطب الآفاق عبدالرزاق خلف الصدوق نحوشت الا اعظم سلطان العالم  
 محی الدین ابو محمد عبد القادر جیلانی قدس سرہم السلام سے سید  
 بہاؤن شاہ و سے مادر زاد بود پیر نور و سے آثار بزرگے بزنا میر  
 حال ایضا حسب کمال جلوہ گر بود و چون بعد وفات وال بزرگوار بر سجد  
 ارشاد نبشت اول در موضع فرنگ کہ جنور دید لاهور ست سکونت فرمای  
 چون جذب و استغراق بر طبع آن قطب الآفاق استیلا یافت ہرستان

شیخ پورہ کشف برده دوازده سال بحالت تجرید و تفرید در آنجا عبادت  
 حق بسر بردن بعد بوضع میر پور کرد در زمان کوه آباد است رفقه طرح آفاست  
 انداخت و در مان قوم که کجایه مرید و منقاد دست شدند و صد ہا کس عالم  
 دوری در آنجہت حاضر آمدہ خلعت ارادت پوشیدند و خوارق و کراست بشما  
 از ان قبول پذیرد کار بطور آمدن چنانچہ نقلست کہ در دست مطربہ از خواہ  
 آنجناب حاضر بود و سرد می کرد ناگاہ گرد و غبار از دور برخاست و هجوم سواران  
 از دور بنظر آمد چون نزدیک رسید معلوم شد کہ شخصے پیرزادہ از صاحبزادہ ہما  
 پشاوردار میر پور است و بان خود اجتماع کثیر دارد و برپای لک سوار است  
 مطربہ بعضی برداخت کہ اگر ارشاد شود ما ہم براس سوار شاپاک میا کیشم  
 تا ہر جا کہ کشف برید شاپاک لک سوار و مریدان پارکاب جناب باشند  
 باستماع این تقریر حضرت میر تبسم کرد و فرمود کہ تو قیر باطن بہتر از تو قیر  
 ظاہر است اگر ای شخص چند اشخاص از جوام و خاص با خود جمع آورد  
 جاسے تعجب نیست کہ جلا آدم زاد و جنس با جنس می گیرد اگر خواہیم ہر  
 دام و دور از بیابان نزد خود بطلم و ایشان از خود نزو ما جمع آیند کہ وقوع  
 این امور از امور غیر الوقوع است بہنوز این سخن تمام شدہ بود کہ امہوان صحرا  
 و دوشیان بیابان فوج فوج بخدمت جمع آمدند و شیخ ہمدار حضرت فرمود  
 گفت کہ این سخن بہر مثل از زبان ما صادر شدہ است نہ اینکہ شمار از خود طلبیدہ  
 شاپاک بقامات خود دید نقلست کہ چون شاہ زمان بادشاہ از جناب  
 رو بکابل نہاد و شیخے مصاحب شاہ زمان از دست سکمان بقتل رسید  
 سکمان جابجا دست بغارت و قتل اہل اسلام کشادند منجرا آنہا سے  
 صاحب سنگ بید سے کہ پیر فرقہ سکمان و دشمن جانے اہل اسلام  
 در تمام ملک پنجاب بالشرک عظیم گشت میکرد ہر جا کہ کافہ اسلام می یافت  
 بقتل میرسایند و خانہ ہا سے ایشان تاراج می نمود و همچنین صد ہا کس دست

ظلم آن ظالم ناخدا رس قبل رسیدند آخر چون متصل موضع میرپور کہ مسکن  
 خاص سید بہاؤن شاہ بود رسید مردمان و بہ خوف غارت و تاراج متاع  
 اجتماع بہر سائیدہ مستعد مقابہ شدند شیخ فرمود کہ حاجت اجتماع و متاع  
 ہمہ سکنہ سے دیدہ توکل بخدا کردہ بقایات خود ہائیںند آخر چون صاحب سکر  
 نزدیک دید رسید و لشکر ایشان خواستند کہ دست بقتل و تاراج سکنہ  
 میرپور بکشند اول خوب از سکنہ ان در خانقاہ حضرت شاہ کردہ ہجا  
 مقیم نیامند بعد فوریکہ بدیدار پیر انوار شرف گشتند زبان بگلہ شہادت بکشادند  
 در سہا کہ قدم شیخ ہنارند بطور این کرامت تفرقہ عظیم در لشکر صاحب سکر افتاد  
 آخر کار صاحب سکر ہذات خود بخدمت حاتم آمد و طشتی طلب از اشرف پیشکش  
 نمودندش قبول نیفتاد و ارشاد شد کہ اگر خیریت مطلوب است ہین وقت  
 از اینجا کوچ کن و نہ بہر لشکر تو داخل فرقہ اسلام خواہد شد پس صاحب سکر  
 فی الفور انجا کوچ کرد و باز متوجہ انصوب شد و وفات سید بہاؤن شاہ  
 در سال یکہ از دود و صد و سترزدہ ہجری است و فرار مقام میرپور جو گت از

چون شہ عبدالکریم شیخ متوفی	رفت از دنیا بحیات النعم گشت تاریخ و سال و عیال
متوفی پیشوا سید کریم	شیخ فرزند است دیگر بختیار سال ۱۲۳۳

مولوی غلام فرید لاہور سے قدس سرہ از عظامی فضیلا  
 لاہور جامع کمالات ظاہرے و باطنے مردے عالم و عامل و ذاکر و مثال  
 و متفق و پیر پیر کار بود تمام عمر خویش در درس طلبانے علم گذرانید و با دنیا  
 و اہل دنیا کارے نہ داشت و تجرید و تفرید بر فرج حق امتزاج و نہ غالب  
 تر بود و وفات آن جامع الکالات در سال یکہ از دود و صد و شانزدہ ہجری  
 و فرار پیر انوار در لاہور در گورستان میاںے است از مولانا

چون فریدان	فاصل در سال	از جہان حنبت دالار سید	تاریخ اجبار سخا سال اردو
زبدہ دین متقی فرزند سید	۱۲۳۳	مولانا عبد الباسط	مولانا مارم

تذکرہ شریف کرام و فقہاء نظام ہندوستان است و در حدیث و تفسیر و فروع  
 و اصول آیتہ از آیات آئینہ بود و در عهد خود از ہمہ علماء است محمدی بن محمد  
 رحیم رحیم داشت تفسیر و الفقار خانے در سال عجیب البیان نے علوم القرآن  
 تفسیر کردہ و سے اندر بزرگ نما و فضلا مقبول و فوات آن جامع التفضلا  
 باحوال شیخ در سال کجا رود و مدلت و سہ ہجرت سے است از مولف

عبداللطیف بن باقلی کرد  
 سال اول آن بر باد میرا عارف حق رستم دین کون  
 تفسیر با صاحب نظر کبیر

مفتی رحیم الدین مفتی رحمت اللہ علیہ  
 از چہ سے قریب سر و بدیاج جامع اوراق سے است و سے تبرک  
 و تداہر سے و عابد در عجم و کریم بود و غربت و مسکنت بر مزاج حق امتزاج و  
 غلبہ تمام شہت باغ از دنیا و شان شوکت آن کار سے نہ داشت و لغو حلال اند  
 دست کار سے خود پیدا کرد و در انصرام قوت حلال بوسیلا اجرت  
 آسج عازنداشتے و حصہ پارم از اجرت پیدا کرد و خویش براہ خدا بستحقان  
 را رسانیدہ سر حصہ دیگر خیر سچ عیال و اطفال خود آورد سے و حاصل امروز  
 بر است خیر خود انگاه نہاشتے و حافظ محمد سے برادر حقیقی اش کہ مال مال از  
 مال و دولت دنیا بود پر چند اور انر خود خواند سے و فرمود سے کہ تو عزت  
 مانندان ما بر باد سے کنے مردمانیکہ محکوم ما ہستند اجرت می کنے انعمنے  
 پسند خاطر مانیت اگر ترک آن اختیار کنے خیر تو عیال تو و سر  
 من سے انتخاب قبول فرمود سے و سے گفتے کہ غربت و مسکنت و رتہ  
 پیغیران و حصول روز سے حلال موجب سرخرو سے از جناب لائیل است  
 این ترک نمیکم مال و دولت تو تو مبارک با و در آخر عمر چون قوت جسمی و  
 ثباتت بد سے رو سے کجا آورد و در مسی کو سے نفعیان کہ از تعمیر مولانا مفتی  
 مال الدین مرحوم سے ششہ تدریس قرآن سے مشغول شد و در طریقہ  
 تدریس سرور در بطایا تعلیق سے کرد و دیگر و شغل مشغول سے ساخت

وقاسم آن جناب در سنه یک هزار و دویست و پنجاه و پنج هجرت از مولف

رحیم اللہ جو شد در خلد علیہ	نماز و ہر سال وصل ہون	کہ تاج الاتقیاء ہر حال است
دگر سعی شرح اہل بیجان	رحیم اللہ فاضل جلتش گو	دگر قاضی رحیم اللہ برخواست

شیخ نور احمد المشہورین بقادر کے قدس سرہ مرید و خلیفہ

سید عبدالکریم بہاؤن شاہ است صاحب جذب و ستغراق و سکر دستے و خوارق

و کرامت بود در حالت جذب تا سہ و دو سال بیجا گشتہ ماند و طعام و

و آب نخورد و چون ذکر نفسی و اثبات کردی و در دیوار و اشجار بوی نفاق

میکردند لقلست کہ دستے باہم زمین اران و در موضع بر سر حد و زمین متعلقہ

خود باننازع بوقوع آمد آخر فریق زور آور و نہ دار چار صد کھا تو فریق زبرد

از راہ غضب جبر بقبضہ خود آورد و حکم حاکم وقت نشان بر سجہ با قائم کنایہ

فسریق مظلوم کہ از خدام شیخ بودند بخیرت حاضر آمدند و بانہما حال بر در

فرمود کہ ارانے حق شاکشا دادیم و بر سجہ ہاسے فوق ثابے کندیدہ بجای

الضاف متقاضی سے قائم نمودیم پس ہمچنان بوقوع آمد بر سجہ ہاسے

کہ قائم شدہ بودند حکم غیب برخاستہ بجل موقع قائم گشتند ہمچنین دو بار

تکرار ایمنے بوقوع آمد فسریق ظالم چون دانستند کہ این الضاف از طرف

منصف حقیقی سے تن برضاد اوہ خاموش ماند لقلست کہ چند را اس

میشان شیخ وز دان بزد دیدند چون اطلاع ایمنے خدمت شیخ شد فرمود

کہ گاویشان باز میدانان فلان دید بزد سے برودہ اندیش ایشان بروید

و بگویند کہ این مال از املاک نور حسین سے و ایس بدید و نہ نصیب حضرت

غوثیہ گرفتار خواہد شد و خدام نزد وز دان رسیدہ پیغام شیخ رسانیدند و

مانکار و اصرار پیش آمدہ تمہیل ارشاد نکردند بلکہ نسبت شیخ ہم نماسے کہ شایان

شان آنجناب بنووندند زبان آوردند چون خدام سے میل مرام از انعام

باز پس مدعو عرض حال خدمت آن شیخ الکمال گذارش کردند انکس غضب

بجوش آمد دستگیر گمانگ بدست سبک بستہ دم آتشین خود بر دم کرد  
 نے الحال آتش و گلاب و گنت و بزبان آورد کہ خانہاے مسکن و اثبات است  
 ذوال و اموال و زراعت و انجمن و زمان ماہ شمار بسوختیم انشا اللہ تعالیٰ تا قیامت  
 سیرت خواہ شد و ہجرت بوقوع آمد کہ ہما آتش از غیب در وہ مسکن مذکور  
 نمودار شد ہمال و زراعت و اشعار و غیرہ ایک بسوخت و آن دید باز آباد  
 شد نعوذ باللہ من غضب الال و فاست آنجناب بقول محترم  
 در سال یکار و دو صد و سی و شش ہجرت و شیخ رسول شاہ از خلفاے  
 عظام آنجناب تا حال مسند آراے ہدایت و ارشاد دست برد و عرصہ یک  
 و رلاہور رونق افروز گردید در اسم الحروف بفضیلت زیارت آنحضرت مستفیض  
 شے بابرکت کس و نوش خلق و خوش کلام و خوش و خوش گو بود و عنایت  
 بسیار برین خاک در گاہ کردگار بسزد دل شد مود از مولف

شیخ نور حسین شندل یافت چون جہان بخت با او چلتی مگر کمال بگو

نیز باہر فیض سے بار مولانا شاہ عبد العزیز دہلوی کے قدس سرہ

امام الحدیثین مقتدا سے مفسرین جامع علوم ظاہر سے و باطنی بود دور  
 علم و حلم و زہد و درع و تقویٰ و تدریس و تلقین رتبہ بلند مقامی از جہند  
 خلق بقدر او و پیشا رہشاگرد سے آن زبدۃ الابرار بہر مایاب شدہ بمقام  
 و کیل رسید و شاگردان سے و اقاہیم دور و دراز رسیدہ باب علوم دینے  
 بر سے خلق کشا و ندورین زمانہ اخیر اگر ذات بابرکات سے را خاتم العیال  
 و ختم الفضلا گفتہ آید صحیح و بجاست و آنحضرت در عقاید اہل علوم و حدیث  
 مثل سہ الشہادین و لسان المحدثین و غیرہ تصنیفات بسیار دارد و تفسیر عزیز  
 کہ در تفسیر سورت بقرہ و جو آخرین قرآن است بعایت مقبول و محبوب خلق است  
 کہ احد سے از علمائے سلف ماہچنین بیان در تفسیر نیز داخند و کتاب تحفنا  
 در رد و عقاید اہل شیعہ و باخوبی و تحفک تصنیف فرمودہ است کہ علمای

شیخہ از جواب بان لا جواب هستند و فاسق آن جامع الکلمات با قول صحیح در بکھار و دو صد و سے و نہ ہجرت سے و فرار پر انوار در دہلی سے از مولف

چو عبد الغفران سے <sup>۱۲۳۹</sup> دگر فاضل علم مقبول گشت <sup>۱۲۳۹</sup> برفت از جہان سال و صلشن کو

اپن واسے <sup>۱۲۳۹</sup> فیض عبدالغیر <sup>۱۲۳۹</sup> دگر فاضل علم مقبول گشت <sup>۱۲۳۹</sup> میان خرد سال او پر نیز

شیخ سلطان بالادین اویسے قدس سرہ از خلفا سے نامدار

خواجہ صالح محمد بن خواجہ عبدالخالق اویسے سے و پدربزرگوارش از دہمت

خواجہ محکم الدین اویسے ہم بہرہ کامل یافت و سے بعد وفات بدر برسن

ارشاد نبشت و مدۃ العمر در ہدایت خلق مصروف ماند و فاسق سے

در سال بکھار و دو صد و چہل و یک تاریخ چہارم جاوے الثانی سے وقوع

شہر سے عہد تاریخ وفات سے از مصر عہد آہ حالاً خلق بی سلطان <sup>۱۲۳۹</sup>

بر آوردہ اند و سر زندان نامدار و سے شیخ شہاب الدین سجاوہ نشین و شیخ

غلام ادیس بر صدر حیات اند خدا سلامت با کرامت دارا دار مولف

جو سلطان <sup>۱۲۳۹</sup> الفنا بست <sup>۱۲۳۹</sup> تو تاریخ ترحیل تو میل آن <sup>۱۲۳۹</sup> از محمد دوم سلطان <sup>۱۲۳۹</sup> بنجو

دگر نامور شیخ بالانجو <sup>۱۲۳۹</sup> مولانا عبدالقادر بن مولانا ولی اللہ

محدث دہلو سے قدس سرہ عالم عامل و فقیہ کامل بود و علم

حدیث و تفسیر ثانی عظیم داشت و سے کمال فصاحت و بلاغت <sup>۱۲۳۹</sup>

تفسیر فتح الرحمان بزبان آوردہ بہند سے کردہ مقبول و مطبوع خاص <sup>۱۲۳۹</sup>

کر دید وفات سے و سال بکھار و دو صد و چہل و دو ہجرت از مولف

جناب عبدالقادر انکد علی <sup>۱۲۳۹</sup> جو بر روشن شد از مہتابا <sup>۱۲۳۹</sup> و فی منظور گو سال و منا <sup>۱۲۳۹</sup>

دوبارہ جو منظور سے <sup>۱۲۳۹</sup> مولو سے محمد و سے التمدین سید احمد

حسینی قدس سرہ در فرخ آباد سکونت داشت از علماء سے عظام

وقت بود و تفسیر نظم الجوامہ در سال بکھار و دو صد و سے و شش تعینف کرد

و نام کتاب ہم تاریخ مقرر ساخت و این کتاب نے المحقق اسمہ <sup>۱۲۳۹</sup>



واحدت و از علما بیستے جاے اقرض و تخمین نیت و فاقست ذی و رسال

برازد و صدقہ چل و نہ پیر سے بہت از مولف چون دلی اللہ و لے اہل دل

از فاسوی بقا برستت || ارتحال دیکو مسال لغتے || ہم نجان غیب دے لے اہل بیت

مولوی غلام رسول فاضل لاہور سے قدس سرہ مولوی

باتوقیر و فاضل کبیر لاہور بودا و سبحانہ تعالیٰ ذات بابرکات اور اور پیا بے

فیض و چشمہ فضل آفرین پونجا ب احد سے از غلام سے وقت در فیض رسالے

و ہمہ دانے ہمتا سے دے بود ہزار ہا کس از وجود و سب جو و دہی خواہد

علی حاصل کردند و ہر اتب فضیلت رسیدند غلام سے وقت و فضل سے

عہد بخلق غلام سے و شاگرد سے و آریند از مولف چون غلام رسول علی

از جہان شد بخت والا || ارتحالش بگو سیران سے ہم دگر کاشف السخی فرما

شیخ لدے شاہ مونیہ ساز لاہور سے قدس سرہ

شخصے بود عابد و زاہد و متقی و خداترس و صاحب علم و تعلق دارا دست

بخاندان قادر یہ داشت و در لاہور بکار شگے ساز سے مشغول بود سے بچہ

غریب مونیہ بدست حق پرست خود تیار کردہ میفر وخت و قوت علال حاصل کرد

و دروازہ فیض اندازہ خود مدام بر اہل دنیا بستہ داشت و یک غریب ہر اسے

آگاہی خریداران بخلق بیرون دروازہ آورنیشہ داشتے چون خریدار سے

حاضر شدے بعد بخلق رشخ از آمدن خود آگاہ ساختے و رشخ کو پیکہ بالاس

در دروازہ غریب مطلوبہ خریدار بوسے داد ہر قیمت آن بگرفتے و ہنوز زاجر

روز مرہ حصہ خدا در رسول علی را نمودہ حصہ سیوی سے بھر ف خود اور دے

و بعد یکا ہ پنجا حصہ خدا در رسول جنت سے بفقرا تقسیم نمودے و بعض اوقات

کہ وزدان کو رباطن غریب از رشخ شہزاد بخلق دروازہ آورنیشہ موبد زدی موبد رشخ با وجودیکہ

از اندرون در پیکہ چشم خود سے دید چشم پوشے میگرد و معراج حال دید افعال

تسکینت و میفرمود کہ اگر لین شخص غریب براہ خدا از من طلب می کرد من میدوم

بزود فرقی داخل سوابق شدیم حال آنکه آن شخص بدو سه برادر توابع محرمند  
 نقل است که اکثر مردمان نادار بر اس حاجت برداس خود با از شیخ کد  
 شش از قرضه گرفتند و سه هزار خوردند سه میداد و تقاضا  
 اداسے آن گاسے نیکو دیکه اکثر اوقات همان مدیونان بلا اداسے تر ضادل  
 بار دیگر خدمت سے آمدند و قرضه دیگر سے خواستند شیخ بار دیگر هم عنایت  
 میفرمود و ذکر قرضه اول بر زبان آورد و نیزین قرضه داران بار بار می آمدند و قرضه  
 و میدادستند که ز قرضه اول از بار شیخ فرسوس شده است و اگر احدی از مدیونان قرضه  
 بیت آرد آن بخدمت حاضر می آرد و میفرموده ایابن زودی ادا میکنی اگر فردست  
 دیگر پیش است باز بر دواز طرف من شیخ اندیشه و دل از اقلست که چون شیخ  
 نزدیک رسید به شخصی از دوستان خود سه بره که یک طرف حضرت علی محمد مرید  
 بطرف خود بیک طرف سید محمد غوث گیلانی را بسوسه خویش می طلبند  
 که بجوار ایشان مدفون باشد لیکن مرادیل را از ایشان خبر نداشتند و درست که خاندان  
 ایشان در می است پس بدو فوات ایشان که باران فیما بین جمیع امم گرامی که قرع آمد  
 آخر حسب الوصیت آنحضرت دریل خاطر است که جناب حسین مراد شاه  
 محمد غوث دفن کرده شد و فوات شیخ کدست شاه با احوال صحیح در سال  
 یک هزار و دو صد و پنجاه و سه چست است از مولف **در قبول شیخ لدی شاه**  
 کشت روشن بکله مثل خلق **جلتس حیات خرافه ما** نیز جو وصل او از نظر حق  
**قاسم عبدالسلام بن عطاء الحق** بدو اولی قدس سره  
 از اعاظم محدثین و کبراسه مفسرین است تفسیر نه از الاخرت منظوم از عمده  
 تصانیف است که جناب ابن تفسیر در سال یک هزار و دو صد و چهل و چهارم  
 و نام تفسیر هم تاریخ تجویز نمود و درین تفسیر قریب دو کلمه اشعار با ارا تصانیف  
 است و بقا منظوم مقبول خاص و عام است و فوات آن جامع **کشف**  
 در سال یک هزار و دو صد و پنجاه و هفت چست است از مولف

<p>رفت چون عبد السلام سید محمد قاسمی</p>	<p>ارشمال اول بقول خاص علم ما تائب حسن مخدوم</p>
<p>شیخ مولانا محمد اسحاق دہلوی قدس</p>	
<p>از علماء کبار دہلی و نواسہ حضرت مولانا شاہ عبدالعزیز دہلوی است در علوم فقہ و تفسیر و حدیث مدارج بلند داشت و فات و سے در سال یک ہزار دو صد</p>	
<p>و شخصیت و در مقام کہ منظر بوقوع آمد از مولف شیخ اسحاق ربر اسحاق</p>	
<p>انکہ دانش پر وہمان طاق</p>	<p>دل بسال وصال و سرور گفت اسحاق شیخ افغان</p>
<p>مولوی غلام التذ فاضل لاہور سے رحمتہ اللہ علیہ از کبر اسے علم و نظام ک فضل و لاہور بود ذات مبارکش او ستاد کل منظر کمالات دینی و دنیوی بود در خلق بخلق و علم و حلم و سخا و عطا اشتہار داشت در تدریس و تعلیم از متقدمین ہم گوے سبقت برد و صد ہا کس بوسیله جیلہ و سے بکمالات علوم نظم و نثر و صرف و نحو و منطق و معانی و فقہ و حدیث و تفسیر رسیدند و در پنجاب احدے از خاندان علماء عظام نیست کہ دعویٰ نیا کنند و شاگردے باین خاندان ندارد و آنحضرت فضل و کرم مور و سے داشت کہ ذکر نیر حضرت غلام فرید الد ماجد شش و غلام رسول برادر گرامے و سے سابق مذکور گردید و فات آنجناب در سال یک ہزار دو صد و ہفتاد و دو ہجر سے و جلد اسے مرجع الفضل مادہ تاریخ و فات او ست از مولف</p>	
<p>غلام اللہ جواز و نیا سفر کرد غلام اللہ حق اگلا ہنسرا</p>	<p>سال و صل آن شاہ الکمن اسد غلام اللہ تحریر</p>
<p>لاہور سے قدس سرہ والد ماجد کو پیر عالی قدر جامع ابن اوراق نسبت آبا سے آنجناب بچند واسطہ در میا نے بطوریکہ سابق مذکور شد بخت مخدوم بہا الدین زکریا ملتاسے میرسد و در نوم و نبی و دنیاوی قدم بر قدم آباد اجداد خود داشت و در طاعت و عبادت و جہد بلیغ بکلامی بود و در علوم مظاہر سے شاگرد رشید مولوی سے غلام رسول لاہور سے بود کہ مذکور</p>	

و کم گفتے و کم خفتے و بوقت یکپاس شب باقیمانده از خواب بیدار شدے و نماز  
تجدید بقرات طول بنواندے لہذا ان تا فجر در خواندن در و در وقت نغمہ اثبات  
و ذکر اسم ذات مصروف ماندے بعد نماز فجر اول دو سپارہ قرآن تلاوت  
میکرد بعد از آن نقل شراق می خواند درین اثنا هجوم بسیار از مرخصیان و سیدان  
بر در واره مسجد جمع سے شد پس باحوال ہر یک متوجہ شدہ در حق کسے دوا  
و در حق کسے دعا تجویز سے کرد و اسبجانہ قعالے در علم طبابت با جناب  
آنچنان دست شفا عنایت کردہ بود کہ ہمارے الفور شفا کے یافت بنا بر  
از دیہات دور دور بیماریان در موضع فرنگ کہ سکون جناب بود حاضر آمدند  
و ملتجی معاملے گشتند چون از محالہ بیماریان فراغت حاصل سے شد بکتابت  
قرآن مشغول سے گشت و قبل از دوپہر لہذا اسے نماز چاشت و تناول طعام  
تا یک ساعت قبل سے فرمود بعد از آن برخاستہ نماز ظہر باجماعت می خواند  
و باز بکتابت قرآن اشتغال سے نمود و در صحن تحریر بطالب علمان ہستاد کہ  
تمام روز بخدمت حاضر میماندند سبق ہم داده میشد غرض بر اہل حاجت کہ بخدمت  
حاضر آمدے محرم رفتے چون نماز عصر اداسے گشت او ندسے پراختہ ہا  
خرما حاضر سے آوردند و آنجناب بایران خویش مثل ملک حیدر خان و درہم خان  
و قاسم خان و قادر خان افغان و غیرہ حلقہ زدہ بشمار آن خستہ ہا کہ بے شمار  
سے بودند و در د شریف سے خواندند و تا شام بان کار مصروف میماندند  
بعد نماز مغرب چون سپر غ روشن سے شد بعض طالب علمان خاص فرمایند  
تا عشاء سبق مستفید سے گشتند و از مر کار محبت خاطر فاضل تر خواندن و نوشتن  
قرآن مجید زیادہ تر بود چون کتابت قرآن ختم شد بعد تصحیح و مقابلہ سے کردید  
کردہ از ان فوت حلال حاصل سے کرد چنانچہ در تمام عمر نوبت نوشتن قرآن  
بہ صدر سیدہ بود و از عمر بلوغ تا دم ایض نماز آن حضرت گاہ سے فوت شد  
صرف قبل وفات نماز سہ وقتہ بعالم ہمارے فاجہ و سکر ذریعہ فوت شدہ ہا